



# عاشورا به روایت زیبایی

ترجمه

«مقتل الحسین من امالی السیدین»

تألیف ابوطالب هارونی و المرشد بالله یحیی بن حسین شجری  
به کوشش عبدالرزاق بن محمد حسین حرزالدین

مترجمان: مصطفی گوهری فخرآباد، مجتبی سلطانی احمدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خط رفاع، بخشی از قرآنی مربوط به قرن پنجم  
در گنجینه کتابخانه آستان قدس رضوی



# عاشورا به روایت زیدیه

ترجمه «مقتل الحسین من امالی السیدین»

تألیف ابوطالب هارونی و المرشد بالله یحیی بن حسین شجری

به کوشش عبدالرزاق بن محمد حسین حرزالدین

مترجمان

مصطفی گوهری فخرآباد

(عضوهیئت علمی دانشگاه فردوسی مشهد)

مجتبی سلطانی احمدی

(عضوهیئت علمی دانشگاه پیام نور)





سرشناسه: هارونی، یحیی بن حسین، ۳۴۰ - ۴۲۲ ق.  
 عنوان قراردادی: مقتل الحسین علیه السلام، فارسی  
 عنوان و نام پدیدآور: عاشورا به روایت زیدیه: ترجمه مقتل الحسین من امالی السیدی  
 تألیف ابوطالب هارونی و المرشد بالله یحیی بن حسین شجری؛  
 به کوشش عبدالرزاق بن محمد حسین حرزالدین؛  
 مترجمان مصطفی گوهری فخرآباد، مجتبی سلطانی احمدی.  
 مشخصات نشر: اصفهان: آرما ۱۴۰۰.  
 مشخصات ظاهری: ۲۱۴ ص.  
 فروست: کتابهای طف (مطالعات عاشورا)؛ ۲.  
 شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۸۶۳-۰۴-۸  
 وضعیت فهرست نویسی: فیبا  
 یادداشت: کتابنامه: ص. ۲۱۳-۲۱۴؛ همچنین به صورت زیرنویس.  
 عنوان دیگر: ترجمه مقتل الحسین من امالی السیدین.  
 موضوع: حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ ق -- احادیث  
 موضوع: Hadiths -- 680 - 625 Hosayn ibn Ali, Imam III,  
 موضوع: واقعه کربلا، ۶۱ ق -- احادیث  
 Hadiths -- 680 Karbala, Battle of, Karbala, Iraq,  
 احادیث زیدی  
 Hadith (Zaydis) -- Texts\*  
 شناسه افزوده: مرشد بالله، یحیی بن حسین، ۴۱۲ - ۴۹۹ ق.  
 شناسه افزوده: حرزالدین، عبدالرزاق محمد حسین، ۱۳۴۰ -، گردآورنده، مصحح  
 شناسه افزوده: گوهری فخرآباد، مصطفی، ۱۳۶۰ -، مترجم  
 شناسه افزوده: سلطانی احمدی، مجتبی، ۱۳۵۹ -، مترجم  
 رده بندی کنگره: ۵/BP۴۱  
 رده بندی دیویی: ۹۵۳۴/۲۹۷  
 شماره کتابشناسی ملی: ۸۶۶۷۳۷۹  
 اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیبا

اصفهان/ صندوق پستی: ۸۱۴۶۵-۱۹۷۳ تلفن: ۰۹۱۳۳۲۰۰۹۴۵	 <b>نشر آرما</b>
توزیع: پخش ققنوس ۰۲۱۶۶۴۰۸۶۴۰ پخش صدای معاصر ۰۲۱۶۶۹۷۸۵۸۲ پخش فذک ۰۳۱۳۳۳۵۱۲۰۷ پخش مداد آبی ۰۲۱۸۸۳۵۶۴۳۶	
فروش اینترنتی: چهارسوق 4soooq.ir سی بوک 30book.com پاتوق کتاب bookroom.ir	
کتاب الکترونیک: طاقچه taaghche.com	
کلیه حقوق محفوظ و مخصوص نشر آرما است. تکثیر، انتشار و بازنویسی این اثر یا قسمتی از آن (به هر صورت از قبیل کاغذی، الکترونیکی و صوتی) بدون اجازه‌ی مکتوب ناشر ممنوع است و پیگرد قانونی دارد.	

## عاشورا به روایت زیدیه

ترجمه «مقتل الحسین من امالی السیدین»  
 تألیف ابوطالب هارونی و المرشد بالله یحیی بن حسین شجری

به کوشش عبدالرزاق بن محمد حسین حرزالدین

مترجمان: مصطفی گوهری فخرآباد، مجتبی سلطانی احمدی

شمارگان: ۳۰۰ نسخه / نوبت چاپ: اول/ ۱۴۰۱/ شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۸۶۳-۰۴-۸

طراح جلد: محمدصمدی / صفحه‌آرا: مجتبی مجلسی

www.nashrearma.com

کتاب‌های طف  
(مطالعات عاشورا)



# فهرست

مقدمه مترجمان.....	۹
فصل ۱: پرهیزدادن پیامبر ﷺ، امت را از دشمنی با اهل بیت و ستم بر آنان و خوار ساختن و کشتن شان.....	۱۹
فصل ۲: خبردادن پیامبر ﷺ از شهادت امام حسین ﷺ و گریه ایشان براو.....	۲۹
فصل ۳: روایاتی از امام علی ﷺ درباره شهادت فرزندش و گریستن اش براو.....	۴۱
فصل ۴: مرگ معاویه و بیعت خواستن یزید.....	۴۵
فصل ۵: نامه یزید به ابن عباس و پاسخ او.....	۵۱
فصل ۶: آمدن عبیدالله بن زیاد و مسلم بن عقیل به کوفه.....	۵۷
فصل ۷: رفتن امام حسین ﷺ به کربلاء.....	۶۷
فصل ۸: سخنرانی های امام حسین ﷺ در روز عاشورا.....	۷۹
فصل ۹: احادیثی کامل در مورد شهادت امام حسین ﷺ و نام بردن از کسانی که همراه او به شهادت رسیدند.....	۹۱
فصل ۱۰: بردن سرهای شهدا به نزد عبیدالله بن زیاد.....	۱۳۳
فصل ۱۱: فرستادن سرهای شهدا به نزد یزید بن معاویه.....	۱۳۹
فصل ۱۲: فرستادن سرها به مدینه.....	۱۴۹
فصل ۱۳: مرثیه های شهادت اباعبدالله الحسین ﷺ و کسانی که به خاطر شهادتش گریستند و اندوهگین شدند.....	۱۵۳
فصل ۱۴: اولین خواری که در روز شهادت امام حسین ﷺ بر اسلام وارد شد.....	۱۷۳

فصل ۱۵: زیارت کردن جابر انصاری و عطیه عوفی، قبر ابا عبدالله الحسین <small>علیه السلام</small> را.....	۱۷۷
فصل ۱۶: قیام توابین .....	۱۸۳
فصل ۱۷: روان ساختن آب بر قبر امام حسین <small>علیه السلام</small> .....	۱۹۳
فصل ۱۸: عقوبت کسانی که در قتل حضرت ابا عبدالله الحسین <small>علیه السلام</small> و یارانش شرکت داشتند .....	۱۹۷
فصل ۱۹: شفاعت از تربت امام حسین <small>علیه السلام</small> .....	۲۰۹
منابع .....	۲۱۳

# مقدمه مترجمان

تاکنون کتاب‌هایی که درباره واقعه کربلا، از قدیم و جدید تألیف یا گردآوری شده، معمولاً متکی بر منابع تاریخی و حدیثی یکی از دو فرقه اهل سنت یا شیعیان امامی بوده است و هنوز مقتل امام حسین (علیه السلام) بر اساس گفته‌های سایر فرق همچون زیدیه و اسماعیلیه مورد بازخوانی و واکاوی جدی قرار نگرفته است. اهمیت این موضوع شاید از این جهت باشد که گاه این فرقه‌ها از منابع و راویان خود علاوه بر منابع عمومی بهره برده‌اند و حاصل کار گزارش‌هایی متفاوت و گاه غریب درباره این حادثه بوده است. تنها پژوهش صورت گرفته در این زمینه متعلق است به تنی چند از نویسندگان ایرانی که در مقاله‌ای با عنوان «بررسی و نقد تطبیقی گزارش‌های عاشورایی منابع زیدیه<sup>۱</sup>» به بررسی چهار موضوع مشترک از موضوعات مربوط به واقعه کربلا با منابع دیگر پرداخته‌اند و حال آن که دامنه کار بسیار وسیع‌تر است و در این مقدمه تنها از آنها نام برده خواهد شد.

ضرورت پرداختن به منابع دیگر فرقه‌ها را موتسکی، خاورشناس معاصر، در کتاب *زندگینامه حضرت محمد (ص)*: بررسی منابع یادآور شده است. به نوشته وی «کشف حدیث‌های نامتعارف» روشی است که در سیره نبی ﷺ کمتر بدان توجه شده است. این احادیث که با احادیث رایج سیره نبوی تفاوت دارند تاکنون مورد بی‌اعتنایی قرار گرفته بودند یا عمداً پنهان‌کاری می‌شدند. این احادیث و اخبار به



ندرت در دیگر منابع یافت می‌شوند یا فقط در منابع متأخر به چشم می‌خورند یا به علت تعلق به گروه دینی دیگری مانند شیعیان یا مسیحیان نادیده گرفته می‌شدند. تنی چند از حدیث پژوهان غربی این احادیث را در این کتاب مورد توجه قرار داده‌اند.<sup>۱</sup>

یکی از منابعی که اخیراً منتشر شده و می‌تواند پرتوی به واقعه عظیم کربلا بیفکند، کتاب *مقتل الحسین من امالی السیدین* است.<sup>۲</sup> این کتاب برگرفته از امالی دو امام بزرگ زیدی متقدم به نام‌های ابوطالب یحیی بن حسین هارونی (د ۴۲۴ ق) و المرشد بالله یحیی بن حسین شجری (د ۴۷۹ ق) است. بدون تردید زیدیه در حدیث میراث گرانبهایی از خود برجای گذاشته‌اند؛ چراکه از یک سو به منبع جوشان علوم اهل بیت علیهم‌السلام متصل بوده‌اند و از طرف دیگر به سبب نزدیک بودن به اهل سنت (حداقل در برخی مقاطع) به میراث حدیثی آنان نیز نظر داشته‌اند.<sup>۳</sup> دکتر حسن انصاری، یکی از پژوهشگران بنام در عرصه تاریخ تشیع اهمیت این کتاب را در یادداشتی کوتاه چنین بیان کرده‌اند: «مقتل الحسین علیه‌السلام به روایت دو دانشمند معتزلی و زیدی ایران در سده های چهارم و پنجم قمری. اولی امام الناطق بالحق ابوطالب الهارونی و دیگری امام المرشد بالله الجرجانی. هر دو از دانشمندان مقیم ری (حدود تهران کنونی). در این کتاب کهن‌ترین روایات شیعی و سنی *مقتل الحسین* نقل شده. آثار علمی این دو امام زیدی ایرانی در سده ششم قمری از طریق مسافران طالب علم یمنی شهر ری به صنعاء و صعده و ظفار منتقل شد و منشأ یکی از بزرگترین نهضت‌های علمی و تمدنی در میان زیدیه یمن گردید. زیدیان یمن بزرگترین حافظان میراث مکتوب معتزله در تاریخ تمدن اسلامی هستند. دو ویژگی عمده تاریخ فرهنگی یمن یکی اعتزال است و دیگری تشیع نسبت به اهل بیت.»<sup>۴</sup>

## شرح احوال و آثار نویسندگان

### الف - امام الناطق بالحق ابوطالب یحیی بن حسین هارونی

وی از بزرگان ائمه زیدی است که در سال ۳۴۰ ق در آمل زاده شد. وی از محضر ابوالعباس حسنی، عالم نامدار زیدی، ابوعبدالله بصری، متکلم نامدار معتزلی، ابن عدی، محدث مشهور سنی، و شیخ

۱. موتزکی، ۱۳۸۶: ۱۶.

۲. حرزالدین ۱۳۸۹.

۳. موسوی نژاد، ۱۳۸۱: ۱۵۸.

۴. کانال تلگرامی «یادداشت‌های حسن انصاری» مورخ ۲۹ آگوست ۲۰۲۰.

مفید (د ۴۱۳ ق) و دیگران کلام، اصول فقه، فقه و حدیث آموخت. او برای طلب علم از طبرستان به بغداد سفر کرد.<sup>۱</sup>

وی پس از وفات برادرش الموید بالله در سال ۴۱۱ ق امام زیدیان در منطقه دیلم شد و تا هنگام مرگ در ۴۲۴ ق این مقام را عهده دار بود. ظاهراً الموید بالله ابوالحسین احمد بن حسین هارونی نخست بر مذهب امامیه بود، اما با رفتن به بغداد و تعلیم دیدن نزد ابوالعباس احمد بن ابراهیم حسنی (زنده در ۳۵۶ ق) به مذهب زیدیه گروید.<sup>۲</sup> شیخ طوسی به نقل از شیخ مفید در این باره می نویسد: «از شیخمان ابوعبدالله شنیدم که می گفت: ابوالحسن هارونی علوی به حق اعتقاد داشت و به امامت متدین بود. پس از آن هنگامی که امر بر او به خاطر اختلاف احادیث مشتبه شد، از آن بازگشت. پس مذهب (امامیه) را ترک کرد و به مذهب دیگری درآمد؛ چرا که وجوه معانی برای او آشکار نگردید<sup>۳</sup>». صاحب بن عبّاد و قاضی عبدالجبار معتزلی هم با او بیعت کردند. کتاب *الامالی/الصغری* از وی باقی مانده است.<sup>۴</sup>

مهمترین استاد ابوطالب هارونی و شیخ حدیثی او ابوالعباس حسنی پیش گفته است که هارونی روایات فراوانی از او نقل کرده است. استاد دیگر هارونی، ابوالحسین علی بن مهدی طبری است که هارونی کتاب *نزهة الابصار و محاسن الآثار* را به سماع از او نقل کرده است.<sup>۵</sup>

ابوطالب هارونی در سال ۴۲۴ ق در سن ۸۴ سالگی در یکی از مناطق دیلم درگذشت و در جرجان مدفون شد. از او فرزندی به نام ابوهاشم باقی ماند.<sup>۶</sup> قبر وی از دستبرد مغولان در امان ماند.<sup>۷</sup>

## آثار

۱. *الافاده فی تاریخ الائمة الساده*: کتاب در تاریخ زندگانی امام علی علیه السلام، امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام پیشوایان زیدی تا سال ۳۶۰ ق (امامت ابوعبدالله بن داعی) است. در این کتاب تنها شرح حال آن دسته از ائمه زیدی آمده است که علاوه بر قیام ادعای امامت هم داشته اند.<sup>۸</sup> با توجه

۱. انصاری، ۱۳۷۹: ۱۶.

۲. رحمتی، ۱۳۸۴: ۷۵.

۳. رحمتی، ۱۳۸۱: ۸۵، به نقل از طوسی ۱/۱۳۶۵: ۲-۳.

۴. موسوی نژاد، ۱۳۸۱: ۱۷۲.

۵. رحمتی، ۱۳۸۴: ۷۸.

۶. انصاری، ۱۳۷۹: ۱۶.

۷. حرزالدین، ۱۳۸۹: ۱۰.

۸. انصاری، ۱۳۷۹: ۱۲.

به آنچه که ابوطالب هارونی درباره کتابش گفته می‌باید این کتاب را در نوع کتب «سیر» دانست، نه مقاتل. کتب سیر در فرهنگ زیدیه به آثاری اطلاق می‌شود که از منظر ایدئولوژی فرقه، به دعوت می‌نگرند و تاریخ آن را پس از آن که دعوت در شکل فرقه نهادینه شد باز می‌نویسند. طبیعی است که در کنار تبیین مبانی نظری دعوت که در زیدیه بر اساس اصل امر به معروف و نهی از منکر است، سلوک عملی امام جماعت نیز در امتداد سیره و سنت حضرت رسول ﷺ به عنوان الگوی اصلی و اساسی دعوت تشریح می‌شود. کتب سیر گاه از محتوای تاریخی-روایی خالی بود و صرفاً درونمایه‌ای نظری داشت. البته باید توجه داشت که کتب سیر مجموعاً در میان زیدیه از سوی پیروان امامان زیدی برای هر یک از امامان به طور مستقل نگاشته می‌شد، ولی از دوره ابوالعباس حسنی به بعد این کتاب‌ها ضمن این که برای هر یک از امامان عموماً نوشته می‌شد، در تحولی دیگر معمول شد که اخبار و سیر امامان را یک جا جمع کنند و در اختیار پیروان فرقه قرار دهند. تفاوت میان کتبی مانند *الافاده* با کتاب‌هایی از قبیل *مقاتل الطالبیین* از همین جا برمی‌خاست که کتاب *الافاده* صرفاً کتابی اخباری - تاریخی نیست، بلکه مشتمل بر سیر امامان است که طبعاً به عنوان یک منبع فقهی - کلامی برای پیروان فرقه زیدیه به کار می‌رفت و در دوره دعوت یا دولت راهنمای عملی امامان بود.<sup>۱</sup> یکی از اهداف کتب سیر بحث از مشروعیت امام و تبیین آن و توضیح وظیفه تاریخی امام در تاریخ مقدس دعوت است. با توجه به نزاع‌ها و چالش‌هایی که حتی در میان خود زیدیان خاصه در یمن در دستیابی به قدرت وجود داشته است، هر یک می‌کوشیدند دلایل مشروعیت خود از جمله علم و اجتهاد و غیره را به درستی به پیروان توضیح دهند و کتب سیره عموماً مشتمل بر چنین مباحثی هست، مخصوصاً در مورد ائمه زیدی متنازع فیه<sup>۲</sup>.

پیش از ابوطالب هارونی، استادش ابوالعباس حسنی در زمینه سیر امامان زیدی کتاب *المصابیح* را نگاشت که البته به دلیل فوتش تنها تا اخبار یحیی بن زید و رفتنش به خراسان جلو آمد و بقیه را شاگردش علی بن بلال آملی بر اساس روایات استاد و برخی روایات دیگر تکمیل کرد و کتاب را به ناصر کبیر اطروش حسن بن علی (د ۳۰۴ ق) پایان داد.<sup>۳</sup>

بر این کتاب دو ذیل نیز نوشته شده است: یکی ذیلی که یحیی بن علی حبسی قاسمی (د ۱۱۰۴ ق) نوشته و دیگر ذیلی بر همین کتاب قاسمی از قاضی علی بن محمد عابد صنعانی (د قبل از ۱۱۸۹

۱. همان: ۱۳.

۲. همان.

۳. همان: ۱۴.

ق) که حوادث را تا سال ۱۱۸۴ ق پیش آورده است. این کتاب به تهذیب الزیاده لتاریخ الائمة السّاده معروف است.<sup>۱</sup>

۲. مالی: دیگر اثر مشهورش کتاب مالی اوست گردآورده قاضی جعفر بن احمد بن عبدالسلام که به مالی ابی طالب و تیسیر المطالب فی مالی ابی طالب معروف است.<sup>۲</sup> چاپ قدیم این کتاب در ۱۹۷۵ م غیرانتقادی است، ولی چاپ جدید آن توسط عبدالله بن حمود العزّی محققانه صورت گرفته است. کتاب شامل ۸۴۵ حدیث مسند از پیامبر ﷺ، امام علی علیه السلام و دیگر اهل بیت است.<sup>۳</sup> از منابع کتاب می توان به صحیفه الرضا، سنن ابن ماجه، المجموع الحدیثی و الفقهی<sup>۴</sup>، نزهة الابصار و محاسن الآثار تألیف عالم شافعی ابوالحسن علی بن مهدی طبری (مامطیری)، سنن ابن داود، الجعفریة یا الاشعثیات<sup>۵</sup>، مالی احمد بن عیسی بن زید، تدوین شده توسط محمد بن منصور مرادی (د ۲۹۲ ق)، کتاب یا آثاری از ناصر اطروش و مقاتل الطالبیین ابوالفرج اصفهانی (د ۳۵۶ ق) اشاره کرد.<sup>۶</sup>

پیش از این کتاب تنها مالی نوشته شده توسط زیدیه متعلق به احمد بن عیسی بن زید (د ۲۴۷ ق) است که بعداً شاگرد او ابوجعفر محمد بن منصور بن یزید مرادی (د ۲۹۲ ق) آن را با افزودن مطالبی از کتاب های المسائل که شاگردان قاسم بن ابراهیم رسی (د ۲۴۶ ق) نگاشته اند تکمیل و تدوین کرده است.<sup>۷</sup>

۳. الدّعامه فی الامامة: این کتاب به اشتباه به صاحب بن عبّاد نسبت داده شده و دو بار با نام نصره مناهب الزیدیه چاپ شده است.<sup>۸</sup> در این کتاب اشاراتی به دیدگاه های سیاسی شیعه آن دوران و ایراداتی در باب غیبت آمده است.<sup>۹</sup> این کتاب را عالم زیدی ایرانی، علی بن حسین زیدی با عنوان المحيط بالامامة شرح کرده است.<sup>۱۰</sup>

۱. همان: ۱۶.

۲. حرزالدین، ۱۳۸۹: ۱۰.

۳. موسوی نژاد، ۱۳۸۱: ۱۷۵.

۴. تدوین های مختلفی از این کتاب وجود داشته، ولی هارونی طریق متداول ترنقل این کتاب یعنی تدوین ابوالقاسم عبدالعزیز زیدی را برگزیده است (رحمتی، ۱۳۸۴: ۷۶).

۵. یکی از متون کهن امامیه که روایت آن حتی در محافل اهل سنت نیز متداول بوده است (رحمتی، ۱۳۸۴: ۷۷).

۶. رحمتی، ۱۳۸۴: ۷۶-۷۷.

۷. رحمتی، ۱۳۸۹: ۴۶.

۸. موسوی نژاد، ۱۳۸۱: ۱۷۷.

۹. رحمتی، ۱۳۸۱: ۸۶.

۱۰. همان.

علاوه بر این، کتاب‌های متعددی در فقه و کلام زیدی از او باقی مانده است؛ از جمله *المبادی فی علم الکلام*، *المجزی فی اصول الفقه*، *التحریر فی فروع الفقه*، *شرح التحریر* در ۱۲ جلد، *زیادات شرح الاصول* در علم کلام، *جوامع الادله فی اصول الفقه*، *التذکره فی فروع الفقه*، *شرح البالغ المدرک* که شرحی است بر کتاب *الهادی الی الحق* و اخیراً به چاپ رسیده است و *بالاخره الناظم فی فقه الناصر* در فقه ناصر کبیر اطروش<sup>۱</sup>.

## ب - امام المرشد بالله ابوالحسین یحیی بن حسین شجری گرگانی (د ۴۷۹ ق)

او امام زیدیه در منطقه جبل و دیلم و ری و جرجان به روزگار خلافت المستظهر عباسی (حک. ۴۸۷-۵۱۲ ق) بود<sup>۲</sup>. وی از سادات بنی‌الحسن بود و در سال ۴۱۲ ق زاده شد. در منابع به زادگاه او اشاره نشده است. ازورقانی لقب وی را «المرشد بالله» یاد کرده و از شهرت وی به «کیا» سخن گفته است. لقب شجری به علت سکونت در روستای «شجره» به او داده شد. شجری نخست نزد پدرش امام الموفق بالله حسین بن اسماعیل شجری، که خود از عالمان بنام زیدیه بود به تحصیل پرداخت. پدر شجری، الموفق بالله نخست در جرجان سکونت داشت، اما بعدها به ری مهاجرت کرد و ابن طباطبا نام وی را در ضمن سادات مهاجر از جرجان که در ری اقامت گزیده‌اند، ذکر کرده است<sup>۳</sup>. پدرش امام الموفق بالله کتاب مهم *الاعتبار و سلوة العارفين* را تألیف کرد که موضوع آن در سیر و سلوک و زهد و اخلاق است<sup>۴</sup>.

شجری برای درک مشایخ و سماع از آنها به شهرهای مهم جهان اسلام سفر کرد. شجری در قزوین از ابویعلی خلیل بن عبدالله بن احمد قزوینی، مؤلف کتاب *الارشاد* و ابونصر احمد بن فرحان شافعی سماع حدیث نمود. در اصفهان نیز از مشایخ بزرگ آنجا چون ابوبکر محمد بن عبدالله بن احمد بن ریزه که راوی آثار سلیمان بن احمد ایوب طبرانی بود، ابوطاهر محمد بن احمد بن محمد حسن آبادی مشهور به مکشوف، رأس شیخ صوفیان و راوی آثار ابومحمد عبدالله بن محمد جعفر بن حیّان، مشهور به ابوالشیخ (د ۳۶۹ ق) و کسان دیگر سماع حدیث نمود. آثار طبرانی و ابوالشیخ به دلیل دربرداشتن احادیث فراوانی در فضایل اهل بیت علیهم‌السلام مورد توجه شجری قرار گرفت و بعدها در آثار خود مخصوصاً در کتاب *مالی* خود احادیث فراوانی از آنها نقل کرده است. شجری در بغداد از مشایخ مختلفی چون

۱. انصاری، ۱۳۷۹: ۱۶.

۲. موسوی بجنوردی، ۱۳۶۸/۲: ۲۱۳.

۳. رحمتی، ۱۳۸۹: ۴۷.

۴. موسوی نژاد، ۱۳۸۱: ۱۸۳.

ابومحمد حسن بن محمد بن عمر حسینی زیدی و برادرش ابوطاهر ابراهیم بن محمد بن عمر حسینی زیدی، قاضی ابوطیب طاهر بن عبدالله طبری، امام شافعیان بغداد، به سماع حدیث پرداخت. در کوفه نیز از مشایخ زیدی چون ابوعبدالله محمد بن علی بن حسن حسنی بطحانی (د ۴۴۵ ق)، عالم نامور زیدی، و مولف کتاب *الجامع الکافی* حدیث نقل کرده است.

شجری شاگردان چندی پرورش داد که از جمله آنها می‌توان به اسماعیل بن علی فرزادی، ابوسعید مظفر بن عبدالرحیم بن علی حمدونی، نصر بن مهدی علوی، ابوسعید یحیی بن طاهر سمان، ابواسماعیل ابراهیم طباطبایی، نسابه مشهور و صاحب کتاب *منتقلة الطالبیه* و ابوالعباس احمد بن حسن بن قاسم بن باباآذونی اشاره کرد.<sup>۱</sup>

وی در شهرری سکونت داشت و ازو به عنوان مفتی، عالم و بزرگ زیدیه یاد شده است. حاکم جشمی (د ۴۹۴ ق) در *درعیون المسائل*، شجری را ستوده است. او گویا شاعر هم بوده است. از قیام او در سال ۴۴۶ ق در دیلمان سخن گفته شده؛ هرچند قیام او ظاهراً با موفقیت همراه نبوده یا دست کم به امارت کوتاه و محلی او بر مناطق کوچکی از دیلمان و به احتمال قوی شهر «هوسم»، که پایگاه مهم زیدیان در دیلم بود، منتهی شده است.<sup>۲</sup> درباره علم و دانش فراوان او گفته‌اند که «الیه تُشَدُّ الرِّحال فی طلب العلم».<sup>۳</sup>

شجری در سال ۴۷۹ ق درگذشت و در خانه خواهرش در محله فرانین ری که خواهرش آن را به خانقاه تبدیل کرده بود، به خاک سپرده شد. احتمالاً این خانگاه همان خانقاه وشاح ری است که تا قرن ششم برپا بوده و قاضی جعفر بن عبدالسلام مسوری (د ۵۷۳ ق) در سفر خود به نواحی جبال از حضور خود در این خانقاه یاد کرده و اشاره کرده است در این خانقاه دستخط شجری را بر اثری از طبرانی دیده است.<sup>۴</sup>

## آثار

۱. *الامالی الاثنینیة* (امالی روزهای دوشنبه) معروف به *الانوار فی فضائل آل البیت* علیهم السلام است که فضائل خاندان نبوت را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا زید بن علی دربر دارد. بخش عمده کتاب مبتنی بر معجم *الکبیر* طبرانی است، به طوری که اگر گفته شود *الامالی الاثنینیة* فوایدی برگرفته از کتاب طبرانی است که

۱. رحمتی، ۱۳۸۹: ۴۷.

۲. همان: ۴۸.

۳. موسوی نژاد، ۱۳۸۱: ۱۸۲.

۴. رحمتی، ۱۳۸۹: ۴۸.



مطالب دیگری نیز بدان افزوده شده، سخن بی‌راهی نیست.<sup>۱</sup> اهمیت کتاب در قسمت مربوط به اخبار زید بن علی علیه السلام است.<sup>۲</sup>

۲. *الامالی الخمیسیه* (امالی روزهای پنجشنبه) در مکارم اخلاق و فضائل در ۴۰ باب است که آن را علامه محیی الدین محمد بن احمد قرشی (د ۶۲۳ ق) تبویب نمود.<sup>۳</sup> چاپ تحقیقی آن مربوط به ۲۰۰۱ م است. این کتاب گاهی *امالی الشجرى* هم نامیده می‌شود که نباید با کتاب *امالی الشجریه* که در موضوع ادبیات عرب و متعلق به ابوالسعادات هبة الله شجرى (د ۵۴۲ ق) است اشتباه شود.<sup>۴</sup>

۳. *سیره الامام الموید بالله احمد بن حسین هارونى* (د ۴۱۱ ق): این کتاب در تداوم سنت نگارش آثاری در شرح حال امامان زیدی است.<sup>۵</sup>

۴. *الاستنصار فی اخبار العترة الاطهار* که ابن ابی‌رجال از آن یاد کرده و ظاهراً در شرح حال سادات زیدی بوده است.<sup>۶</sup>

۵. شجرى اثری هم در انساب داشته که علی بن زید بیهقی به آن اشاره کرده و ابن طباطبا در *منتقلة الطالبیه* از این اثر استفاده کرده است.<sup>۷</sup>

آثار شجرى همانند بسیاری از متون زیدی تدوین شده در سده‌های سوم تا پنجم هجری به روایت قاضی جعفر بن احمد بن عبدالسلام مسوری (د ۵۷۳ ق) است که وی در ری نزد احمد بن علی کنی آثار شجرى را همانند بسیاری از آثار دیگر زیدیان ایرانی و عراقی سماع کرده است.<sup>۸</sup>

در ادامه تنها به تفاوت‌های مطالب کتاب *مقتل الحسین من امالی السیدین* با دیگر منابع حدیثی و تاریخی سنی و شیعه خواهیم پرداخت.

به طور کلی تفاوت‌های این کتاب را با دیگر مقاتل سید الشهداء علیه السلام با تسامح می‌توان در دو دسته جای داد:

۱. همان: ۴۹.

۲. همان: ۵۰.

۳. حرزالدین، ۱۳۸۹: ۱۲-۱۳.

۴. موسوی نژاد، ۱۳۸۱: ۱۸۲.

۵. رحمتی، ۱۳۸۹: ۴۸.

۶. همان: ۴۸.

۷. همان: ۴۹.

۸. همان.

۱. تفصیل بیشتر برخی مطالب مانند نامه ابن عباس به یزید<sup>۱</sup>، گفتگوی مفصل تر ابن عباس و ابن زبیر<sup>۲</sup>، خطبه مفصل تر امام حسین علیه السلام در روز عاشورا<sup>۳</sup>، ماجرای زبّاء، دایه یزید<sup>۴</sup>.
۲. اخبار متفاوت و به اصطلاح خبر واحد های کتاب که شامل این مواردند:  
 - فرود آمدن مسلم بن عقیل برای بار نخست در کوفه در خانه شُرَیک بن اعور حارثی<sup>۵</sup>؛  
 - دعوت شدن عبدالله بن مطیع در مجلس ولید در مدینه برای ستاندن بیعت<sup>۶</sup>؛  
 - تعداد فرزندان شهید ام البنین در کربلا ۴ تن بوده اند<sup>۷</sup>؛  
 - دو تن از شهدای کربلا، جزء محکمه (خوارج) بودند<sup>۸</sup>؛  
 - یکی از شهدای کربلا، پهلوانی عرب به نام هفهاف بن مهتد راسبی بود<sup>۹</sup>؛  
 - توصیه یکی از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله به یزید برای کشتن امام سجاد علیه السلام و قطع نسل ذرّیه زهرا علیها السلام<sup>۱۰</sup>؛  
 - مصلوب شدن سر مبارک امام حسین علیه السلام به مدت سه روز در دمشق<sup>۱۱</sup>؛  
 - سرنوشت سر مبارک امام حسین علیه السلام<sup>۱۲</sup>؛  
 - فرستادن سر امام حسین علیه السلام به مدینه<sup>۱۳</sup>؛  
 - ماجرای گریستن و شعر سرودن مأمون برای امام حسین علیه السلام<sup>۱۴</sup>؛

---

۱. حرزالدین ۱۳۸۹: ۵۵-۵۶. در تمامی مقدمه ارجاعات به متن عربی کتاب خواهد بود.

۲. همان: ۶۶.

۳. همان: ۷۶-۷۸.

۴. همان: ۱۲۰.

۵. همان: ۵۸.

۶. همان: ۵۲.

۷. همان: ۹۴.

۸. همان: ۱۰۰.

۹. همان: ۱۰۴.

۱۰. همان: ۱۲۰-۱۲۲.

۱۱. همان: ۱۲۲.

۱۲. همان: ۱۲۲-۱۲۳.

۱۳. همان: ۱۲۵-۱۲۶.

۱۴. همان: ۱۳۴-۱۳۵.

- شادی مروان از شهادت امام حسین (علیه السلام) <sup>۱</sup>.

درباره محتوای کتاب باید خاطر نشان کرد که پدیده جعل در کتاب‌های تاریخ و مقتل خود را به صورت کم و زیاد نشان می‌دهد. در کتاب حاضر نیز برخی از احادیث به سبب آن که در کتب تاریخ و مقاتل کهن نیامده است، مورد پذیرش مترجمان نیست <sup>۲</sup>، ولی برای حفظ امانت و اصالت متن، ترجمه بی‌هیچ کم و کاست ارائه شده است. پاورقی‌های مترجمان با علامت [مترجمان] از پاورقی‌های مصحح کتاب جدا شده است.

در پایان لازم است مراتب قدردانی و تشکر خود را خدمت عزیزانی که به طرق گوناگون در اتمام کار ما را مرهون الطاف خود نمودند تشکر کنیم. نخست دکتر عبدالرحیم قنوات، استاد برجسته تاریخ و تمدن ملل اسلامی در دانشگاه فردوسی مشهد - که تمامی متن ترجمه را با دقت مطالعه و نکات مختلف تاریخی و ویرایشی را گوشزد فرمودند. سپس از جناب آقای مسعود معلم‌پور که در حل پاره‌ای از دشواری‌های متن صرف وقت نمودند باید تشکر کرد. لازم به ذکر است که تمامی اشکالات احتمالی متوجه مترجمان خواهد بود.

عاشورای ۱۴۴۲ ق - شهریور ۱۳۹۹

۱. همان: ۱۲۵-۱۲۶.

۲. احادیث ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۸، ۳۱، ۶۱ و ۱۰۵.

## فصل ۱

پرهیزدادن پیامبر ﷺ،

امت را از دشمنی با اهل بیت

و ستم بر آنان و خواری ساختن

و کشتن شان

### حدیث یکم

ابوذر از پیامبر روایت کرده است که گفت: «خاندان من در مثل همچون کشتی نوح اند. هرکس در آن سوار شد نجات یافت و هر که تخلف ورزید غرق شد و نابود گردید و هرکس که علیه ما در آخرالزمان بجنگد گویا در رکاب دجال جنگیده است».

### حدیث دوم

ابوسعید خُدَری روایت می کند که پیامبر گفت: «به راستی که خداوند متعال حرمت هایی دارد که هرکس آنها را رعایت کند خداوند کار دین و دنیایش را سامان می دهد». سوال شد: «آن حرمت ها چه هستند؟» گفت: «حرمت اسلام، من و خویشانم».

### حدیث سوم

علی علیه السلام از پیامبر روایت کرده است که گفت: «خاندان من امان روی زمین اند، همچنان که ستارگان، امان اهل آسمان اند. پس وای بر آن کس که ایشان را خوار و با آنان دشمنی کند».

### حدیث چهارم

عبدالله بن مسعود از رسول اکرم روایت کرده است که گفت: «حسن و حسین علیه السلام سرور جوانان اهل بهشت اند. هرکس آن دو را دوست بدارد مرا دوست داشته است و آن کس که با آن دو دشمنی کند گویا با من دشمنی کرده است».

### حدیث پنجم

ابوهزیره روایت می کند که یک بار پیامبر بر ما گذشت، در حالی که حسن و حسین علیه السلام روی دوشش بودند و او یک بار حسن علیه السلام را می بوسید و بار دیگر حسین علیه السلام را. مردی از ایشان پرسید: «یا رسول الله! آیا این دو را دوست داری؟» پیامبر گفت: «هرکس این دو را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و هرکس که با این دو دشمنی کند با من دشمنی کرده است».

۱ المرشد بالله، قال: أخبرنا أبو بكر بن ريدة، قال: أخبرنا الطبراني، قال: حدثنا علي بن عبد العزيز، قال: حدثنا مسلم بن إبراهيم، قال: حدثنا الحسين بن جعفر، قال: حدثنا علي بن زيد بن جدعان، عن سعيد بن المسيب؛  
عن أبي ذر - رضي الله عنه - قال: قال رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - : «مثل أهل بيتي، مثل سفينة نوح، من ركب فيها نجا، ومن تخلف عنها غرق وهوى. ومن قاتلنا في آخر الزمان، فكأنما قاتل مع الدجال.

۲ المرشد بالله، قال: أخبرنا أبو إسحاق إبراهيم بن طلحة بن إبراهيم بن غسان بقراءتي عليه في منزله بالبصرة، قال: حدثنا أبو الحسن علي بن أحمد بن محمد القرويني، قال: حدثنا محمد بن إسماعيل بن محمد الطائي، قال: حدثنا راشد بن سعد، قال: حدثنا إبراهيم بن حماد بن أبي حازم المديني بمصر، قال: حدثنا عمران بن محمد بن سعيد بن المسيب، عن أبيه، عن جده؛  
عن أبي سعيد الخدري، أن رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - قال: «إن الله حرّمات من حفظهن حفظ الله له أمر دينه ودنياه، ومن ضيعهن لم يحفظ الله له شيئا»، قيل: وما هي يا رسول الله؟، قال: «حرمة الإسلام، و حرمتي، و حرمة رجمي.

۳ المرشد بالله، قال: أخبرنا أبو القاسم عبد العزيز بن علي بن أحمد الأرجي بقراءتي عليه، قال: أخبرنا أبو القاسم عمر بن محمد بن إبراهيم بن سنبل الجلي، قال: أخبرنا أبو الحسين عمر بن الحسن بن علي بن مالك الأشثاني، قال: حدثنا أبو بكر محمد بن زكريا المروزي، قال: حدثنا موسى بن إبراهيم المروزي الأعور، قال: حدثنا موسى بن جعفر بن محمد، قال: حدثنا أبي جعفر بن محمد، عن أبيه محمد بن علي، عن أبيه علي بن الحسين، عن أبيه؛  
عن علي - عليهم السلام - قال: قال رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - : «أهل بيتي أمان لأهل الأرض كما أن النجوم أمان لأهل السماء، فويل لمن خذهم وعاندهم.

۴ المرشد بالله، قال: أخبرنا إبراهيم بن طلحة بن إبراهيم بن غسان بقراءتي عليه في منزله في الطريق الكبير، قال: حدثنا أبو القاسم علي بن محمد بن أبي سعد الكوفي العامري، قال: أخبرنا أبو العباس أحمد بن محمد بن سعيد مولى همدان، قال: حدثنا محمد بن سالم، قال: حدثنا المنذر بن خنفر، قال: حدثنا الحكم بن ظهير، عن عاصم، عن زرين حبیش؛  
عن عبد الله بن مسعود، قال: قال رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - : «الحسن والحسين سيدا شباب أهل الجنة. من أحبهما فقد أحبني، ومن أبغضهما فقد أبغضني.

۵ المرشد بالله، قال: أخبرنا أبو منصور محمد بن محمد بن السّوّاق قراءة عليه، قال: أخبرنا أبو بكر أحمد بن جعفر بن حمدان بن مالك القطيعي، قال: حدثنا عبد الله، قال: حدثني أبي، قال: حدثنا ابن نمير، قال: أخبرنا حجاج - يعني ابن دينار الواسطي - عن جعفر بن إياس، عن عبد الرحمن بن مسعود؛

عن أبي هريرة، قال: خرج علينا رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - ومعه الحسن والحسين - عليهما السلام - هذا على عاتقه، وهذا على عاتقه، وهولثم هذا مرة، وثم هذا مرة، فقال رجل: يا رسول الله أحبهما؟، فقال: «من أحبهما فقد أحبني، ومن أبغضهما فقد أبغضني.



### حدیث ششم

یَعْلَى بن مُرّه عامری روایت می‌کند که همراه پیامبر به مهمانی که برای ایشان ترتیب داده شده بود، رفتیم. پیامبر در مقابل مردم بود<sup>۱</sup> و حسین علیه السلام با بچه‌ها بازی می‌کرد. پیامبر خواست او را بگیرد و حسین علیه السلام شروع به فرار به این سو و آن سو کرد. پیامبر با او شوخی می‌کرد تا این که بالاخره او را گرفت. پس یک دستش را زیر گردن و دست دیگر را بر زیر چانه حسین علیه السلام نهاد و دهانش را بر دهان حسین علیه السلام نهاد و او را بوسید و گفت: «حسین علیه السلام از من است و من ازویم. خدا دوست بدارد هر که او را دوست دارد و حسین علیه السلام نوه‌ای از نوه‌ها است»<sup>۲</sup>.

### حدیث هفتم

از یعلی بن مُرّه روایت شده است که ما با رسول اکرم بودیم و به غذا دعوت شدیم. در این هنگام حسین علیه السلام را دیدیم که در راه بازی می‌کرد. پیامبر در مقابل مردم در پی او دوید و سپس دست‌هایش را از هم گشود. حسین علیه السلام به این سو و آن سو می‌گریخت و پیامبر با او شوخی می‌کرد تا این که سرانجام او را گرفت. پس دستی را بر روی گردنش نهاد و دست دیگر را میان سر و گوش‌های حسین علیه السلام قرار داد. سپس او را در آغوش کشید و بوسید. سپس گفت: «حسین علیه السلام از من است و من ازویم. خدا دوست بدارد هر کسی که حسن و حسین علیه السلام را دوست دارد که آنها دو نوه در میان نوه‌هایند».

### حدیث هشتم

از علی بن ابی‌طالب علیه السلام روایت شده است که پیامبر گفت: «شبی که به معراج برده شدم، دیدم که بر در بهشت با طلا - نه با آب طلا - نوشته شده بود: «معبودی جز الله نیست، محمد حبیب خداست، علی ولی خداست، فاطمه کنیز خداست، حسن و حسین علیه السلام برگزیده‌های خداوندند. لعنت خدا بر دشمنانشان باد».

۱. در متن «استمثل» است که در اینجا بی معنا است و در دیگر منابع به صورت «اشتمل» است که به معنای حضور در برابر قوم است. [مترجمان]

۲. «سبط» هم به معنای نواده است و هم به معنای جماعت. گفته‌اند مراد از این حدیث این است که امام حسین علیه السلام از حیث اخلاق و اعمال صالح خود به تنهایی چون یک امت است و در آخرت به سان یک امت بلندپایه صاحب شأنی عظیم و والا است (نجفی، ۱۳۹۷: ۱۵ به نقل از ناصف، (بی تا) ۳: ۳۵۹). معنای دیگر حدیث شاید این باشد که حسین علیه السلام همانند اسباط یعقوب، سبط من است و از نظرایمان و دریافت معارف دین هم پایه انبیاء است. [مترجمان]

المرشد بالله، قال: أخبرنا أبو منصور محمد بن محمد بن عمر بن السواق بقراءتي عليه، قال: أخبرنا أبو بكر أحمد بن جعفر بن حمدان بن مالك القطيعي، قال: حدثنا عبد الله، قال: حدثني أبي، قال: حدثنا عفان، قال: حدثنا وهيب، قال: حدثنا عبد الله بن عثمان بن خثيم، عن سعيد بن أبي راشد؛

عن يعلى بن [مرة] العامري أنه خرج مع رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - إلى طعام دعوا له، فاستمثل رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - أمام القوم، وحسين - عليه السلام - مع غلمان يلعب، فأراد رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - أن يأخذه، فطفق الصبي يفرها هنا مرة وهاهنا مرة، فجعل رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - ضاحكه حتى أخذه، قال: فوضع إحدى يديه تحت قفاه والأخرى تحت ذقنه، فوضع قاه على فيه وقبله، وقال: «حسين مني، وأنا من حسين، أحب الله من أحب حسينا، حسين سبط من الأسباط».

المرشد بالله، قال: أخبرنا أبو بكر محمد بن عبد الله بن أحمد بن ريدة قراءة عليه، قال: أخبرنا أبو القاسم سليمان بن أحمد بن أيوب الطبراني، قال: حدثنا بكر بن سهل، قال: حدثنا عبد الله بن صالح، قال: حدثني معاوية بن صالح، عن راشد بن سعد؛ عن يعلى بن مرة، قال: كنا مع رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - فدعينا إلى طعام، فإذا الحسين يلعب في الطريق، فأسرع النبي - صلى الله عليه وآله وسلم - أمام القوم، ثم بسط يده، فجعل حسين يرمي مرة هاهنا ومرة هاهنا فيضاحكه حتى أخذه، فجعل إحدى يديه في رقبته والأخرى بين رأسه وأذنيه، ثم اعتنقه فقتله، ثم قال رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم -: «حسين مني وأنا منه، أحب الله من أحب الحسن والحسين - أي هما سبطان من الأسباط».

المرشد بالله، قال: حدثنا أبو بكر محمد بن علي بن أحمد الجوزداني المقرئ من لفظه وكتابه، قال: أخبرنا أبو بكر محمد بن إبراهيم بن علي بن عاصم بن المقرئ، قال: حدثنا جعفر بن بهمرّد التستري، قال: حدثنا أبو الأشعث أحمد بن المقدام العجلي، قال: حدثنا موسى بن إسماعيل بن موسى بن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جده جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جده علي بن الحسين، عن أبيه؛ عن جده علي بن أبي طالب - عليهما السلام - قال: قال رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم -: «لما أسرى بي رايت على باب الجنة مكتوبة بالذهب لا بماء الذهب: لا إله إلا الله، محمد حبيب الله، علي ولي الله، فاطمة أمة الله، الحسن والحسين صفوة الله، - علي باغضهم لعنة الله».

### حدیث نهم

سلمان روایت کرده است که پیامبر گفت: «هر کس که حسن و حسین علیهما السلام را دوست بدارد من هم او را دوست دارم و هر کس که با آن دو دشمنی ورزد من هم با او دشمنی می‌کنم. هر کس که من او را دوست بدارم خدای متعال هم او را دوست خواهد داشت و هر کس را که خدا دوست بدارد او را وارد بهشت پر نعمت خود خواهد کرد و آن کس که با حسن و حسین علیهما السلام دشمنی کند و بر آنها ستم روا دارد من او را دشمن خود گیرم و آن کس را که من دشمن گیرم خدا هم او را دشمن خواهد گرفت و آن کس را که خدا دشمن گیرد جهنم جاودانه خود سازد و عذابی دائمی برای اوست».

### حدیث دهم

علی علیه السلام روایت می‌کند که رسول اکرم گفت: «دشمنی با خاندان من آنها را به یهودیت کشانید و آنان اهل دوزخ اند».

### حدیث یازدهم

ابن مسعود گفت: «این امت را اختلاف و اتحادی خواهد بود. پس زمانی که با هم متحدند شما نیز با جماعت باشید و چون فرقه فرقه شدند شما جانب اهل بیت پیامبران را بگیرید. پس اگر صلح کردند شما نیز صلح کنید و اگر جنگ کردند شما نیز بجنگید؛ چرا که آنها برحقند و حق با ایشان است. حق از ایشان جدا نمی‌شود و آنها نیز از حق فاصله نمی‌گیرند».

### حدیث دوازدهم

ابوهریره روایت کرده است که پیامبر به علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام گفت: «من با هر کس که شما با او بجنگید در جنگم و با آن کس که صلح کنید در صلحم».

### حدیث سیزدهم

زید بن ارقم می‌گوید: جلوی خانه پیامبر جمع شده، منتظر بودیم که علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام آمدند و در گوشه‌ای نشستند. پس پیامبر از خانه خارج شد و (خطاب به آنها) گفت: «من در حال جنگم با آن کس که شما با او بجنگید و در صلحم با آن که شما با او در صلح باشید» و نمی‌دانم کدام یک را زودتر گفت.

٩ (أبو طالب)، قال: أخبرنا أبي - رحمه الله - قال: أخبرنا أبو محمد الحسن بن محمد بن يحيى بن الحسن بن محمد بن الحسن بن العتيق، قال: حدثنا جدی، قال: حدثنا الحسن بن محمد الكوفي، قال: حدثنا يحيى بن عبد الحميد الحماني، قال: حدثنا قيس بن الربيع، عن محمد بن رستم، عن زاذان؛

عن سلمان، قال: قال رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - : «الحسن والحسين من أحبهما أحبته، ومن أبغضهما أبغضته. ومن أحببته أحبه الله تعالى، ومن أحبه الله أدخله الجنة جنة النعيم. ومن أبغضهما وبغى عليهما أبغضته، ومن أبغضه الله، ومن أبغضه الله أدخله نار جهنم خالدًا فيها، وله عذاب مقيم».

١٠ المرشد بالله: بإسناده؛

عن علي - عليه السلام - قال: قال رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - : «أخرجهم عداوة أهل بيتي إلى اليهودية، فهم أهل النار».

١١ المرشد بالله، قال: أخبرنا الشريف أبو عبد الله محمد بن علي بن الحسن الحسنی الكوفي بقراءة عليه بها، قال: أخبرنا علي بن محمد بن حاجب قراءة عليه، قال: حدثنا محمد بن الحسين الأثباتي، قال: حدثنا إسماعيل بن إسحاق الراشدي، قال: حدثنا يحيى بن سالم، عن أبي الجارود، عن يحيى بن يعمر الخراساني؛

عن ابن مسعود، قال: «إن لهذه الأمة فرقة وجماعة، فجامعوها إذا اجتمعت. فإذا افترقت، فارقوا أهل بيت نبيكم، فإن سالموا فسالموا، وإن حاربوا فحاربوا، فإنهم مع الحق، والحق معهم، لا يفارقهم ولا يفارقونه».

١٢ المرشد بالله، قال: أخبرنا أبو أحمد محمد بن علي المؤدب المكفوف بقراءة عليه، قال: أخبرنا أبو محمد عبد الله بن محمد بن جعفر ابن حيان، قال: حدثنا إبراهيم بن جعفر الأشعري، قال: حدثنا أحمد بن يحيى الصوفي، قال: حدثنا محمد بن محمد بن علي العطار، قال: حدثنا الحسين بن صالح، قال: أبو إدريس تليد بن سليمان، عن أبي الجحاف، عن أبي حازم؛

عن أبي هريرة، قال: قال رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - لعلى وفاطمة والحسن والحسين: «أنا حرب لمن حاربتم، وسلم لمن سالمتم».

١٣ المرشد بالله، قال: أخبرنا إبراهيم بن طلحة بن إبراهيم بن غسان بقراءة عليه بمجامع البصرة، قال: حدثنا أبو بكر أحمد بن محمد بن العباس الأسفاطي، قال: حدثنا عبد الكبير بن عمر الخطابي، قال: حدثنا يعقوب بن سفيان، قال: حدثنا عبد الله بن موسى، قال: حدثنا إبراهيم بن عبد الرحمن بن صبيح، عن جده صبيح؛

عن زيد بن أرقم، قال: كنا بباب رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - ننتظر فجاء علي - عليه السلام - وفاطمة والحسن والحسين - عليهما السلام - وجلسوا ناحية، فخرج رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - فقال: «أنا حرب أنا سلم - لا أدري أيهما بدأ - لمن حاربتم، وسلم لمن سالمتم».

### حدیث چهاردهم

زید بن ارقم روایت می‌کند که پیامبر در مقابل خانه علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام ایستاد و گفت: «من در جنگم با آن کس که شما با او بجنگید و در صلحم با آن کس که شما با او در حال صلح باشید».

### حدیث پانزدهم

ابو ابراهیم بن عبدالرحمان بن صُبَیح از پدر بزرگش نقل کرده است که نزد زید بن ارقم انصاری رفتم. پس او گفت: «چرا به نزد من آمدی؟» پدر بزرگم گفت: «آمده‌ام تا از پیامبر چیزی برایم بگوئی». زید بن ارقم گفت: «از پیامبر شنیدم که چون علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام از روبرویش گذشتند، گفت: «من می‌جنگم با آن که با شما بجنگد و در صلحم با آن کس که با شما صلح کند».

### حدیث شانزدهم

از زید بن ارقم روایت است که پیامبر به علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام گفت: «من در جنگم با آن کس که شما با او بجنگید و در صلحم با آن کس که شما با او در صلح و سلامت باشید».

### حدیث هفدهم

از انس بن مالک روایت است که گفت: بر پیامبر وارد شدم و ایشان گفت: «به من کوثر داده شد». پرسیدم: «یا رسول الله! کوثر چیست؟» گفت: «نهری است در بهشت که طول و عرضش به اندازه فاصله میان مشرق و مغرب است. کسی که از آن بنوشد دیگر تشنه نمی‌شود و کسی که از آن وضو سازد پریشان و درمانده نمی‌شود. از این نهر کسی که با من پیمان شکنی کند و اهل بیت را بکشد نخواهد نوشید».

**۱۴** المرشد بالله، قال: أخبرنا أبو أحمد محمد بن علي بن محمد المكفوف بقراءتي عليه، قال: أخبرنا أبو محمد عبد الله بن محمد بن جعفر ابن حيان، قال: حدثنا إبراهيم بن جعفر، قال: حدثنا أحمد بن يحيى الصوفي، قال: حدثنا محمد بن علي العطار، قال: حدثنا حسن بن صالح، قال: حدثنا سليمان بن قرم، عن أبي الجحاف، عن إبراهيم بن عبد الرحمن بن صبيح، عن جده؛ عن زيد بن أرقم، قال: وقف النبي - صلى الله عليه وآله وسلم - على بيت فيه علي وفاطمة و حسن و حسين، فقال: «أنا حرب لمن حاربتم، وسلم لمن سالمتم».

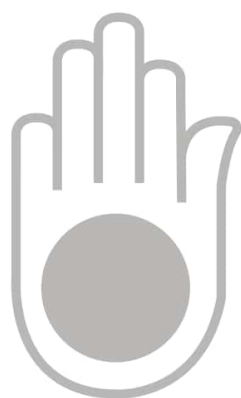
**۱۵** المرشد بالله، قال: أخبرنا إبراهيم بن طلحة بن إبراهيم بن غسان بقراءتي عليه في منزله بالبصرة، قال: أخبرنا أبو القاسم علي بن محمد بن أبي سعيد العامري الكوفي، قال: حدثنا إسحاق بن محمد بن مروان، قال: حدثنا أبي، قال: أخبرنا صبيح بن محمد بن سعيد البجلي، قال: حدثني أبو العلاء البجلي، عن معروف؛ عن أبي إبراهيم بن عبد الرحمن بن صبيح، عن جده، قال: أتيت زيد بن أرقم الأنصاري، فقال: ما جاء بك؟ قال: جئت لتخبرني عن رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - قال: سمعت رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - ومرّ علي وفاطمة والحسن والحسين، فقال: «أنا حرب لمن حاربكم، وسلم لمن سالمكم».

**۱۶** المرشد بالله، قال: أخبرنا أبو أحمد محمد بن علي بن محمد المكفوف بقراءتي عليه، قال: أخبرنا أبو محمد عبد الله بن محمد بن جعفر بن حيان، قال: حدثنا محمد بن يحيى، قال: حدثنا سفيان بن وكيع، قال: حدثنا مالك بن إسماعيل، قال: حدثنا أسباط بن نصر، عن السدي، عن صبيح مولى أم سلمة؛ عن زيد بن أرقم: أن النبي - صلى الله عليه وآله وسلم - قال لعلي - عليه السلام - ولفاطمة و حسن و حسين: «أنا حرب لمن حاربتم، وسلم لمن سالمتم».

**۱۷** المرشد بالله: وبه، قال: أخبرنا أبو بكر محمد بن عبد الله بن أحمد ابن ريدة قراءة عليه بأصفهان، قال: أخبرنا أبو القاسم سليمان بن أحمد الطبراني، قال: حدثنا أبو الزيناع روح بن الفرج المصري، قال: حدثنا يوسف بن عدي، قال: حدثنا حماد بن المختار، عن عطية العوفي؛

عن أنس بن مالك، قال: دخلت على رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - فقال: «قد أعطيت الكوثر»، فقلت: يا رسول الله، وما الكوثر؟ قال: «نهري الجنة عرضه وطوله ما بين المشرق والمغرب، لا يشرب أحد منه فيظماً، ولا يتوضأ منه إنسان فيشعث، لا يشرب منه إنسان خفر ذمتي، ولا قتل أهل بيتي».





## فصل ۲

خبردادن پیامبر ﷺ

از شهادت امام حسین علیہ السلام

و گریه ایشان براو

### حدیث هجدهم

امّ فضل دختر حارث روایت کرده است که او روزی نزد پیامبر و گفت: «ای رسول خدا! دیشب خوابی وحشتناک دیدم». پیامبر گفت: «چه خوابی؟» ام فضل گفت: «خواب بد». پیامبر مجدداً گفت: «چه خوابی؟» ام فضل گفت: «خواب دیدم که پاره‌ای از بدن شما بریده شد و در دامن من نهاده شد». پیامبر گفت: «خوب خوابی دیدی. فاطمه علیها السلام کودکی به دنیا خواهد آورد و از او مراقبت خواهی کرد». پس فاطمه علیها السلام حسین علیه السلام را زاد و همان گونه که پیامبرگفته بود من از او مراقبت کردم. روزی او را به نزد رسول خدا آوردم و در دامن ایشان قرار دادم. سپس رویم را به طرف پیامبر کردم و ناگاه دیدم که از رخسار مبارک ایشان اشک جاری است. عرض کردم: «یا رسول الله! پدر و مادرم به فدایتان، چه شده است؟» پیامبر گفت: «جبرئیل به نزد من آمد و به من خبر داد که به زودی امتم این طفل را خواهند کشت و برایم مشتی از خاک مرقدش آورد که سرخ بود».

### حدیث نوزدهم

از ام فضل روایت شده است که به نزد پیامبر آمد و گفت: «یا رسول الله! خواب بدی دیدم». پیامبر گفت: «چه بود؟» زن گفت: «خدا کارتان را نیکو سازد. خواب بدی بود». پیامبر گفت: «چه بود؟» زن گفت: «در خواب دیدم که گویا پاره‌ای از بدنتان بریده شد و در دامن من افکنده شد». پیامبر گفت: «خیر است. فاطمه علیها السلام ان شاء الله فرزندی به دنیا خواهد آورد که مراقبت از او به تو سپرده می‌شود». پس فاطمه علیها السلام، حسین علیه السلام را به دنیا آورد و مراقبت از آن به ام فضل سپرده شد. ام فضل می‌گوید: روزی نبی اکرم به نزد من آمد و کودک را گرفت و در دامن نهاد. پس کودک روی لباس پیامبر ادرار کرد. من رفتم تا او را بلند کنم که پیامبر گفت: «پسرم را رها کن؛ چرا که او نجس نیست». سپس آبی طلبید و آن را بر روی لباسش ریخت. پس توجهم به پیامبر جلب شد و به یک باره دیدم که از دو چشمش اشک جاری شد. گفتم: «ای رسول خدا! پدر و مادرم به فدایت، شما را چه شده است؟» پیامبر گفت: «جبرئیل به نزد من آمد و به من خبر داد که امتم این کودک را خواهند کشت». ام فضل گفت: به پیامبر عرض کردم: «این کودک را؟» پیامبر گفت: «آری این فرزند را و جبرئیل به من خاکی قرمز رنگ نشان داد».

**۱۸** أبوطالب، قال: أخبرنا أبي، قال: حدثنا أبو محمد الحسن بن محمد بن يحيى بن الحسن، قال: حدثني جدی يحيى بن الحسن العتيق، قال: حدثنا سعيد بن نوح، قال: حدثنا محمد بن مصعب القرقسائي، قال: حدثنا الأوزاعي، عن شداد بن عبد الله؛ عن أم الفضل بنت الحارث، أنها دخلت على رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - فقالت: يا رسول الله، إني رأيت حلمًا مُنكرًا الليلة، قال: «وما هو؟»، قالت: إنه شديد، قال: «وما هو؟»، قالت: رأيت كأن قطعة من جسدك طقت و وضعت في حجرى، فقال رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم -: «خيرًا رأيت، تلد فاطمة غلامًا، فيكون في حجرى». فولدت فاطمة الحسين، فكان في حجرى كما قال رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم. فدخلت به يومًا على رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - فوضعت في حجره، ثم كانت منى التفاتة فإذا عينا رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - تُهريقان الدموع، فقلت: بأبى أنت وأمى يا رسول الله، ما لك؟ قال: «أتانى جبريل - عليه السلام - فأخبرنى بأن أمتى ستقتل ابنى هذا، وأتانى بتربة من تربته حمراء».

**۱۹** المرشد بالله: وبه، قال: أخبرنا أبو الفضل عبيد الله بن أحمد بن على بن الكوفي المقرئ صاحب الكنى الملقب، قال: أخبرنا أبو حفص عمر بن أحمد بن إبراهيم الكنى، قال: حدثنا القاضى المحاملى، قال: حدثنا أبو عروبة، قال: أخبرنا محمد بن مصعب، قال: حدثنا الأوزاعي، عن أبى عمار اشداد بن عبد الله؛ عن أم الفضل، أنها أتت النبى - صلى الله عليه وآله وسلم - فقالت: يا رسول الله، إني رأيت في النوم حلمة منكرة، قال: «ها هو؟»، قالت: أصلحك الله، إنه شديد، قال: «وما هو؟»، قالت: كان بضعة من جسدك قطعت فوضعت في حجرى، قال رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم -: «خير، تلد فاطمة إن شاء الله غلامًا يكون في حجرى». فولدت فاطمة الحسين - عليهما السلام - وكان في حجرها. قالت: فدخل على رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - فأخذه وضعه في حجره، فبال عليه، فذهبت أتناولُه، فقال: «دعى ابنى، فإن ابنى ليس بنجس». ثم دعا بماء فصبه عليه. قالت: فحانت منى التفاتة، فإذا عيناه تذرفان، فقلت: يا رسول الله، بأبى أنت وأمى ما لك؟ قال: «أتانى جبريل - عليه السلام - اخبرنى أن أمتى يقتلون ابنى هذا»، قالت: قلت هذا؟ قال: «هذا، وأرأى تربة حمراء».

### حدیث بیستم

از ابن عباس روایت شده که گفت: پیامبر را در خواب دیدم در حالی که گردآلود و ژولیده مو بود و در دستش شیشه‌ای پر خون بود. به ایشان گفتم: «پدر و مادرم فدایت باد. این چیست؟» گفت: «خون حسین بن علی است که از ابتدای امروز آن را جمع کرده‌ام». ابن عباس آن روز را حساب کرد و دریافت دقیقاً همان روزی بوده است که حسین علیه السلام در آن روز به شهادت رسیده است.

### حدیث بیست و یکم

از ام سلمه - که خدا از او خشنود باد - روایت است که گفت: حسن و حسین علیه السلام در خانه من پیش روی پیامبر بازی می‌کردند. جبرئیل فرود آمد و گفت: «ای محمد! امت تو پسرت را از پس تو خواهند کشت» و با دست به حسین علیه السلام اشاره کرد. پس رسول خدا گریست و حسین علیه السلام را به سینه چسباند. آنگاه به من گفت: «این خاک در نزد تو به امانت باشد». رسول خدا آن خاک را بویید و گفت: «از آن بوی اندوه و بلا به مشام می‌رسد» و به من گفت: «ای ام سلمه! هنگامی که این خاک تبدیل به خون شد، بدان که پسر من شهید شده است». ام سلمه آن خاک را در شیشه‌ای قرار داد و هر روز به آن می‌نگریست و می‌گفت: «همانا روزی که خاک این شیشه تبدیل به خون شود، روزی بزرگ است».

### حدیث بیست و دوم

از عایشه روایت است که پیامبر نشسته بود که حسین علیه السلام آمد و بر پشتش سوار شد. پس جبرئیل به پیامبر گفت: «ای محمد! آیا او را دوست می‌داری؟» پیامبر گفت: «ای جبرئیل! چرا پسر من را دوست نداشته باشم؟» جبرئیل گفت: «به راستی که امت او را پس از تو خواهند کشت». سپس جبرئیل دستش را دراز کرد و خاکی سپیدرنگ به پیامبر داد و گفت: «در این خاک امت تو این فرزند را خواهند کشت و نام این سرزمین، طَف است».

هنگامی که جبرئیل از پیش پیامبر رفت، ایشان از خانه بیرون آمد، در حالی که خاک در دستش بود و می‌گریست. پس (به من) گفت: «ای عایشه! جبرئیل به من خبر داد که پسر من حسین علیه السلام در سرزمین طَف شهید خواهد شد و امت من از من دچار فتنه خواهند شد». آنگاه پیامبر به سوی یارانش رفت که در میانشان علی علیه السلام، ابوبکر، عمر، خدیفه، عمار و ابوذر بودند. پیامبر می‌گریست و آنها پرسیدند: «چه چیزی موجب گریستن شما شده است ای رسول خدا!؟» پیامبر گفت: «جبرئیل به من خبر داد که پسر من حسین بعد از من در سرزمین طَف شهید می‌شود و برای من این خاک را آورد و گفت: او در این خاک شهید خواهد شد».

٢٥ المرشد بالله، قال: وأخبرنا يوسف بن رباح بن علي القاضي قراءة عليه في جامع الأهواز، قال: حدثنا علي بن الحسين بن بندار القاضي الأزدی قراءة عليه بمصر، قال: حدثنا محمود بن أحمد بن الفضل بأنطاكية، قال: حدثنا كريب بن أبي، قال: حدثنا غسان بن مالك، قال: حدثنا حماد بن سلمة، عن عمار بن أبي عمار؛

عن ابن عباس، قال: رأيت رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - في النوم أشعث أغبر، وفي يده قارورة فيها دم، فقلت: بأبي وأمي أنت، ما هذا؟ قال: «دم الحسين بن علي، لم أزل التقطه منذ اليوم»، فاحصى ذلك اليوم، فوجده يوم قُتِلَ الحسين صلوات الله عليه وسلامه.

٢١ المرشد بالله، قال: أخبرنا أبو بكر محمد بن عبد الله بن أحمد بن ريدة قراءة عليه بأصفهان، قال: أخبرنا أبو القاسم سليمان بن أحمد بن أيوب الطبراني قراءة عليه، قال: حدثنا عبد الله بن أحمد بن حنبل، قال: حدثني عباد بن زياد الأسدي، قال: حدثنا عمرو بن ثابت، عن الأعمش، عن أبي وائل شقيق بن سلمة؛

عن أم سلمة رضى الله عنها، قالت: كان الحسن والحسين - عليهما السلام - يلعبان بين يدي النبي - صلى الله عليه وآله وسلم - في بيتي، فنزل جبريل - عليه السلام - فقال: يا محمد، إن أمتك تقتل ابنك هذا من بعدك، وأوما بيده إلى الحسين - عليه السلام - فبكى رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - وضمه إلى صدره، ثم قال رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - : «وديعه عندك هذه التربة»، فشتمها رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - وقال: «ريح كرب وبلاء».

قالت: وقال رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - : «يا أم سلمة، إذا تحولت هذه التربة دما، فأعلمي أن ابني قد قتل». قالت: فجعلتها في قارورة، ثم جعلت تنظر إليها كل يوم، وتقول: إن يوما تحولين فيه دما ليوم عظيم».

٢٢ المرشد بالله، قال: أخبرنا أبو بكر محمد بن عبد الله بن ريدة قراءة عليه بأصفهان، قال: أخبرنا أبو القاسم الطبراني، قال: حدثنا أحمد بن رشدين المصري، قال: حدثنا عمرو بن خالد الحراني، قال: حدثنا ابن لهيعة، عن أبي الأسود، عن عروة؛

عن عائشة، قالت: دخل الحسين بن علي - عليهما السلام - على رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - وهو منكب فلعب على ظهره، فقال جبريل - عليه السلام - لرسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - : اتحبه يا محمد؟ قال: «يا جبريل، وما لي لا أحب ابني»، قال: فإن أمتك ستقتله من بعدك، فدَّ جبريل - عليه السلام - يده فأتاه بتربة بيضاء، فقال: في هذه الأرض تقتل أمتك هذا، واسمها الطف، فلما ذهب جبريل - عليه السلام - من عند رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - خرج رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - والتربة في يده يبكي، فقال: «يا عائشة، إن جبريل - عليه السلام - أخبرني أن الحسين ابني مقتول في أرض الطف، وأن أمتي ستفتن بعدى»، ثم خرج إلى أصحابه، منهم: علي - عليه السلام - وأبو بكر وعمر، وحذيفة، وعمار، وأبذر، وهويكي، فقالوا: ما يبكيك يا رسول الله؟، فقال: «أخبرني جبريل أن ابني الحسين يقتل بعدى بأرض الطف، وجاءني بهذه التربة، فاخبرني جبريل - عليه السلام - أن فيها مضجعه».

## حدیث بیست و سوم

مُعَاذ بن جبل به عبدالله بن عمرو بن عاص خبر داد که پیامبر روزی به نزد ما آمد در حالی که رنگ چهره‌اش (از غایت خشم) تغییر کرده بود و گفت: «من محمدم. به من آغازکننده‌های سخن و پایان‌دهندگان به آن (کنایه از قرآن) داده شده است. پس تا زمانی که در میان شما هستم از من اطاعت کنید و چون از دنیا رفتم بر شما باد به کتاب خدای متعال. حلالش را حلال بشمرید و حرامش را حرام. مرگ به سوی شما می‌آید<sup>۱</sup> و (با خود) راحتی و آسایش می‌آورد. کتابی از جانب خدا آمد. فتنه‌ها همچون پاره‌های شب تاریک به سوی شما می‌آید. هرگاه که پیامبری می‌رفت، پیامبری می‌آمد. نبوت تمام شد و پادشاهی آغاز می‌شود. پس خدا رحمت کند کسی که حق آن را چنان که باید ادا کند و از آن بیرون آید همچنان که در آن وارد شد. ای معاذ! دست نگه دار و بشمار». معاذ می‌گوید: «پس شمردم تا به عدد پنج رسیدم». پس پیامبر گفت: «او یزید خواهد بود. خدا او را برکت ندهد». آنگاه اشک از چشمانش سرازیر شد و سپس گفت: «خبر شهادت حسین به من داده شد و از خاک مدفنش برایم آورده شد و نام قاتلش را به من گفتند و سوگند به جانم او در مقابل هر قومی که کشته شود و از او دفاع نکنند خداوند دل و زبانشان را دوگانه خواهد کرد و بدهایشان را برایشان مسلط خواهد گرداند و آنها را دسته دسته خواهد کرد». سپس گفت: «ای وای بر فرزندان خاندان محمد از خلیفه‌ای که جانشین خواهد شد و مسرف خواهد بود. جانشین مرا و جانشین جانشین مرا می‌کشد. دست نگه دار معاذ!»

چون به عدد ده رسیدم، گفت: «او ولید خواهد بود؛ هم نام فرعون، نابود کننده شرایع اسلام. مردی از خاندانش او را خواهد کشت و خدا شمشیر (خشمش) را خواهد کشید و غلاف کردنی برای آن نیست و مردم دچار اختلاف می‌شوند و این چنین می‌شوند» و بین انگشتانش را باز کرد. سپس گفت: «بعد از ۱۲۰ سال، مرگی سریع و کشتاری فراگیر خواهد بود که در آن نابودی آنها (بنی‌امیه) خواهد بود و بر آنان مردی از فرزندان عباس حاکم می‌شود».

## حدیث بیست و چهارم

از علی علیه السلام روایت شده که پیامبر گفت: «پسر حسین علیه السلام پشت شهر کوفه کشته خواهد شد. وای بر قاتلش و خوار کننده‌اش و آن کس که او را یاری نکند».

۱. در متن چنین آمده است: «اتتکم الموت، الروح والراحه». در سایر منابع به صورت «اتتکم الموت و اتتکم بالروح والراحه» آمده است که براساس آنها ترجمه شد. [مترجمان]



٢٣

المُرشد بالله، قال: أخبرنا أبو بكر محمد بن عبد الله بن أحمد بن ريدة قراءة عليه بأصفهان، قال: أخبرنا الطبراني سليمان بن أحمد، قال: حدثنا الحسن بن العباس الرازي، قال: حدثنا سليم بن منصور بن عمار، قال: حدثني أبي حبلولة، قال: وأخبرنا محمد، قال: أخبرنا سليمان، قال: وحدثنا أحمد ابن يحيى بن خالد بن حيان الرقي، قال: حدثنا عمر بن بكر بن بكار القعنبی، قال: حدثنا محمد بن مجاشع بن عمرو، قال: حدثنا عبد الله بن لهيعة، عن أبي قبيل، قال: حدثني عبد الله بن عمرو بن العاص؛ أن مُعَاذَ بْنَ جَبَلٍ أخبره، قال: خرج علينا رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - متغير اللون، فقال: «أنا محمد، أُوتيت فواتح الكلم وخواتمه، فاطيعوني ما دمت بين أظهركم، فإذا ذهب بي فعليكم بكتاب الله عز وجل، أحلوا حلاله، وحرموا حرامه، أتنكم الموتة، الروح والراحة، كتاب من الله سبق، أتنكم فتن كقطع الليل المظلم، لما ذهب رسل جاء رسل، تناسخت النبوة فصارت ملكاً، رحم الله من أخذها بحقها، وخرج منها كما دخلها، أمسك يا معاذ واحص». قال: فلما بلغت خمسة، قال: «يزيد»، قال: «لا بارك في يزيد»، ثم ذرّفت عيناه - صلى الله عليه وآله وسلم - ثم قال: «نُعي إلى الحسين، و أُتيْتُ بتربته، و أُخبرْتُ بقاتله، والذي نفسى بيده لا يقتل بين ظهرائى قوم لا يمنعه إلا خالف الله بين صدورهم وقلوبهم، و سلط عليهم شرارهم، والبسهم شيعا»، ثم قال: «واها لفراخ آل محمد من خليفة مستخلف مترف، يقتل خلفي وخلف الخلف، أمسك يا معاذ». فلما بلغت عشرة، قال: «الوليد: إسم فرعون هادم شرائع الإسلام، بيوء بدمه رجل من أهل بيته، يسلم الله سيفه فلا عماد له، واختلف الناس فكانوا هكذا» - و شبك بين أصابعه - ثم قال: «بعد العشرين ومئة موت سريع، و قتل ذريع، ففيه هلاكهم، و يلى عليهم رجل من ولد العباس».

٢٤

المُرشد بالله، قال أبو القاسم عبد العزيز بن علي بن أحمد الأرجى بقراءتي عليه، قال: أخبرنا أبو القاسم عمر بن محمد بن إبراهيم بن سبك القاضي، قال: أخبرنا أبو الحسين عمر بن الحسن بن علي بن مالك الأشتاني، قال: حدثنا أبو بكر محمد بن زكريا المروزي، قال: حدثنا محمد بن إبراهيم المروزي الأعور، قال: حدثني موسى بن جعفر بن محمد، عن أبيه جعفر بن محمد، عن أبيه محمد بن علي، عن أبيه علي بن الحسين، عن أبيه؛ عن علي - عليهم السلام - قال: قال رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - : «يقتل ابني الحسين بظهر الكوفة. الويل لقاتله، وخاذله، ومن ترك نصرته».



### حدیث بیست و پنجم

از ابوسلمه بن عبدالرحمن روایت است که گفت: عایشه، همسر پیامبر، اتاقی داشت که پیامبر هرگاه می‌خواست با جبرئیل دیدار کند او را در آنجا ملاقات می‌کرد. یک بار پیامبر از نردبان بالا رفت و داخل اتاق شد و به عایشه امر کرد که کسی وارد نشود. سر نردبان در حجره عایشه بود و حسین علیه السلام وارد شد و از آن بالا رفت و عایشه متوجه نشد تا این که از نظرش پنهان شد. جبرئیل گفت: «این کیست؟» پیامبر پاسخ داد: «پسرم است». پس پیامبر، حسین علیه السلام را برداشت و روی پای خود نهاد. جبرئیل گفت: «او به زودی کشته خواهد شد و امت او را خواهند کشت». پیامبر پرسید: «امت من؟» جبرئیل گفت: «آری و اگر بخواهی درباره زمینی که در آنجا کشته می‌شود تو را خبر دهم». پس جبرئیل با دست به سرزمین ظلف در عراق اشاره کرد و با دستش خاکی قرمز برگرفت و آن را به پیامبر نشان داد.

### حدیث بیست و ششم

از ام سلمه، همسر رسول خدا، روایت است که گفت: حسین علیه السلام نزد رسول خدا در خانه‌ام بود و من برای کاری بیرون رفته بودم. پس از آن که به خانه برگشتم دیدم که پیامبر، حسین علیه السلام را بلند کرد و بر روی شکم خویش نهاد. ناگاه دیدم که پیامبر اشک را از چشمان خود پاک می‌کند. از ایشان پرسیدم: «ای رسول خدا! چرا گریه می‌کنی؟» گفت: «دلم به حال این طفل معصوم می‌سوزد. جبرئیل به من خبر داد که او در کربلا کشته خواهد شد». ام سلمه می‌گوید: پرسیدم: «کربلا کجاست؟» گفت: «در پایین عراق و این خاک آن سرزمین است که جبرئیل برای من آورد».

### حدیث بیست و هفتم

از علی علیه السلام روایت است که پیامبر گفت: «حسین سید شهدا است. مظلوم کشته می‌شود در حالی که حقش غصب شده است».

### حدیث بیست و هشتم

ام سلمه روایت کرده است که پیامبر گفت: «حسین بن علی ۶۰ سال که از هجرتم بگذرد شهید می‌شود».

**٢٥** المرشد بالله، قال: أخبرنا الحسن بن علي بن محمد المقتنى بقراءتي عليه، قال: أخبرنا أبو الحسين محمد المظفر بن موسى بن عيسى، قال: أخبرنا أحمد بن علي المدائني، قال: حدثنا أبو بكر أحمد بن عبد الله ابن عبد الرحيم البرقي، قال: حدثنا سعيد بن أبي مريم: أخبرنا ابن أيوب، قال: أخبرني ابن غزية (وهو عمارة الأنصاري، عن محمد بن إبراهيم؛  
عن أبي سلمة بن عبد الرحمن، قال: كان لعائشة زوج النبي - صلى الله عليه وآله وسلم - مشربة كان رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - إذا أراد لقاء جبريل - عليه السلام - لقيه فيها، فرقيها مرة من ذلك وأمر عائشة أن لا يطلع عليهم أحد. قال: وكان رأس الدرجة في حجرة عائشة، فدخل الحسين بن علي - عليهما السلام - فرق ولم تعلم حتى غشيها، فقال جبريل - عليه السلام -: من هذا؟ قال: «ابني»، فأخذه رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - فجعله على فخذه، فقال جبريل - عليه السلام -: سيقتل، تقتله أنك، فقال رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - عليه وآله وسلم -: «أمتي؟»، قال: نعم، وإن شئت خبرتك بالأرض التي يقتل فيها، فإشار جبريل - عليه السلام - بيده إلى الطف بالعراق، فاخذ تربة حمراء اراها إياه.

**٢٦** المرشد بالله، قال: أخبرنا محمد بن محمد بن عثمان البندار المقرئ بقراءتي عليه بالكوفة، قال: أخبرنا أحمد بن محمد بن أبي حكمة التيمي التمار المعروف بابن أبي تراب، قال: حدثنا أبو العباس أحمد بن محمد بن سعيد، قال: حدثنا محمد بن صالح بن عبد الرحمن، قال: حدثنا عبد الله ابن رجاء، قال: أخبرنا سعيد بن سلمة وهو ابن أبي الحسام، قال: حدثنا موسى بن جبير، عن عبيد الله بن أبي سعيد بن عبيد الله النجاري؛  
عن أم سلمة زوج النبي - صلى الله عليه وآله وسلم - قالت: بينما حسين - عليه السلام - عند رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - في البيت، وقد خرجت لأقضي حاجة، ثم دخلت البيت، فإذا رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - قد أخذ حسيناً فأضجعه على بطنه، فإذا رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - مسح عينيه من الدمعه، فقلت: يا رسول الله، ما بك وأوك؟ قال: «رحمة هذا المسكين، أخبرني جبريل - عليه السلام - أنه سيقتل بكرىلاء»، فقلت: أين كرىلاء؟ قال: «دون العراق، وهذه تربتها قد أتاني بها جبريل عليه السلام».

**٢٧** المرشد بالله: بإسناده؛  
عن علي - عليه السلام - قال: قال رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - عليه وآله وسلم -: «الحسين سيد الشهداء، يقتل مظلوماً مغصوباً على حقه».

**٢٨** المرشد بالله، قال: أخبرنا محمد بن عبد الله بن أحمد الضبي (الأصبهاني) قراءة عليه، قال: أخبرنا أبو القاسم سليمان بن أحمد بن أيوب الطبراني، قال: حدثنا الحضرمي، قال: حدثنا أحمد بن يحيى الصوفي، قال: حدثنا إسماعيل بن أبان، قال: حدثني حيان بن علي، عن سعد بن طريف، عن أبي جعفر؛  
عن أم سلمة، قالت: قال رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - عليه وآله وسلم -: «يقتل الحسين بن علي على رأس ستين من مهاجري».

## حدیث بیست و نهم

المرشد بالله با همان اسناد از ام سلمه روایت است که پیامبر گفت: «حسین آنگاه که مویش سپید شود به شهادت خواهد رسید».

## حدیث سی ام

از عایشه یا ام سلمه روایت است - به گفته وکیع، تردید از راوی یعنی عبدالله بن سعید است - که نمی‌داند پیامبر به کدام یک از آن دو گفت: «فرشته‌ای در خانه بر من فرود آمد که پیش از آن نیامده بود. پس به من گفت: «پسرت حسین کشته خواهد شد و اگر خواهی برای تو پاره‌ای از خاکی که در آنجا کشته خواهد شد، بیاورم». او برایم خاکی سرخ رنگ آورد».

## حدیث سی و یکم

از ابوامامه روایت است که پیامبر به همسرانش گفت: «این کودک را نگریانید» و منظورش حسین علیه السلام بود. آن روز نوبت ام سلمه بود. پس جبرئیل فرود آمد و بر پیامبر وارد شد. پیامبر به ام سلمه گفت: «اجازه نده کسی پیش من بیاید». حسین علیه السلام آمد و چون دید پیامبر در خانه است خواست که وارد شود. ام سلمه او را گرفت و در آغوش کشید و شروع به صحبت کردن با او و سرگرم کردنش کرد. چون گریه‌اش شدت گرفت او را رها ساخت. حسین علیه السلام وارد شد و در دامن پیامبر نشست. جبرئیل به پیامبر گفت: «به راستی که امت تو این پسر را خواهند کشت». پیامبر گفت: «در حالی که به من ایمان دارند او را می‌کشند؟ جبرئیل گفت: «آری، او را (در این حال) می‌کشند». پس به او مشتی خاک داد و گفت: «در فلان جا». پیامبر از اتاق بیرون آمد در حالی که حسین علیه السلام را در آغوش داشت و گرفته و اندوهگین بود. ام سلمه گمان برد که پیامبر از آمدن کودک عصبانی است. از این رو به پیامبر گفت: «ای رسول خدا! جانم فدایت. تو گفتی که این کودک را به گریه نیندازید و از طرف دیگر امر کردی که به کسی اجازه ورود به خانه را ندهم. او آمد و من او را رها کردم». پیامبر به او پاسخی نداد و به نزد اصحابش رفت و به آنها گفت: «به راستی که امت من این کودک را می‌کشند». در میان قوم، ابوبکر و عمر هم بودند که رویشان با پیامبر بازتر بود. لذا گفتند: «ای رسول خدا! او را در حالی که مومنند می‌کشند؟» پیامبر گفت: «آری و این خاک آنجاست» و به آنها آن خاک را نشان داد.

۲۹ المرشد بالله، قال: وبه سواء؛

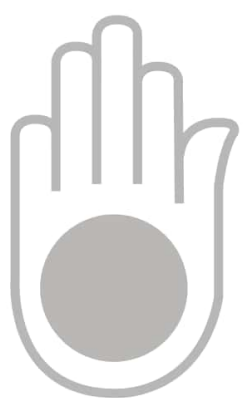
عن أم سلمة، قالت: قال رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - : «يقتل حسين حين يعلوه القتيير». قال أبو القاسم الطبراني: القتيير: الشيب.

۳۰ المرشد بالله، قال: أخبرنا محمد بن محمد بن عثمان البندار بقراءتي عليه، قال: أخبرنا أبو بكر أحمد بن جعفر بن حمدان بن مالك القطيعي، قال: حدثنا عبد الله بن أحمد بن حنبل، قال: حدثني أبي، قال: حدثنا وكيع، قال: حدثني عبد الله بن سعيد، عن أبيه؛

عن عائشة أو أم سلمة - قال وكيع: قال: شك هو [يعني عبد الله بن سعيد] - أن النبي - صلى الله عليه وآله وسلم - قال لإحدهما: «لقد دخل على البيت ملك، لم يدخل على قبلها، فقال لي إن ابنك هذا حسين مقتول، فإن شئت أن أتيك من تربة الأرض التي يقتل بها، قال: فأخرج إلى تربة حمراء».

۳۱ المرشد بالله، قال: أخبرنا أبو بكر محمد بن عبد الله بن أحمد بن ربيعة قراءة عليه بأصفهان، قال: أخبرنا أبو القاسم سليمان بن أحمد بن أيوب الطبراني، قال: حدثنا علي بن سعيد الرازي، قال: حدثنا إسماعيل بن إبراهيم بن المغيرة المروزي، قال: حدثنا علي بن الحسين بن واقد، قال: حدثنا أبي، قال: حدثنا أبو غالب؛

عن أبي أمامة، قال: قال رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - لنسائه: لا تبكوا هذا الصبي - يعني حسيناً عليه السلام - قال: وكان يوم أم سلمة، فنزل جبريل - عليه السلام - فدخل على رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - الداخل، وقال لأم سلمة: «لا تدعى أحداً يدخل على»، فجاء الحسين - عليه السلام - فلما نظر إلى النبي - صلى الله عليه وآله وسلم - في البيت أراد أن يدخل، فأخذته أم سلمة فاحتضنته وجعلت تناغيه وتسكنه، فلما اشتد في البكاء خلت عنه، فدخل حتى جلس في حجر رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - فقال جبريل عليه السلام للنبي - صلى الله عليه وآله وسلم - : إن أمتك ستقتل ابنك هذا، فقال النبي - صلى الله عليه وآله وسلم - : «يقتلونه وهم يؤمنون بي؟»، قال: نعم يقتلونه، فناوله جبريل تربة، فقال: بمكان كذا وكذا، فخرج رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - قد احتضن حسيناً كاسف البال، مهمومة، فظنت أم سلمة أنه غضب من دخول الصبي عليه، فقالت: يا نبي الله، جُعِلْتُ لك الفداء، إنك قلت لنا: «لا تبكوا هذا الصبي» وأمرتني أن لا أدع أحداً يدخل عليك، فجاء فخلّيت عنه، فلم يرُدَّ عليها، فخرج إلى أصحابه وهم جلوس، فقال لهم: «إن أمتي يقتلون هذا»، وفي القوم أبوبكر وعمر، وكانا أجراً القوم عليه، فقال: «يا نبي الله، يقتلون وهم مؤمنون؟»، قال: «نعم، وهذه تربته»، وأراهم إياها.



## فصل ۳

# روایاتی از امام علی علیه السلام درباره شهادت فرزندش و گریستن اش براو

### حدیث سی و دوم

عبدالله بن نجی از پدرش روایت کرده است که او با علی علیه السلام به سفر رفته بود. چون به مقابل سرزمین نینوا رسیدند، امام گفت: «ابوعبدالله! در کنار رود فرات اندکی صبر کن». گفتیم: «آنجا چه خبر است؟» امام گفت: «روزی به نزد پیامبر رفتم و دیدم که اشک از چشمانش جاری است. پس به ایشان عرض کردم: «ای رسول خدا! آیا کسی شما را عصبانی کرده است؟ چرا گریه می‌کنید؟» پیامبر گفت: «هم اکنون جبرئیل از نزد من برخاست و به من خبر داد که امت من پسر حسین را می‌کشند». سپس گفت: «آیا می‌خواهی مشتی از تربت او را به تو نشان دهم؟» گفتم: «آری». پیامبر مشتی خاک برگرفت. چون به آن نگریستم نتوانستم جلوی سرازیر شدن اشکم را بگیرم.

### حدیث سی و سوم

جَدَاء دختر سمیرا از همسرش هرثمة بن سلمی روایت کرده است که ما با علی علیه السلام در یکی از جنگ‌های دوران خلافتش بودیم تا این که به کربلاء رسیدیم. پس به زیر درختی رفت و در آنجا به نماز ایستاد. سپس مشتی از خاک را برداشت و بویید و گفت: «آه و اندوه بر تو ای خاک! بر روی تو گروهی کشته خواهند شد که بدون حساب و کتاب وارد بهشت می‌شوند». هرثمة می‌گوید: از سفر برگشتیم و علی علیه السلام هم شهید شد و من این ماجرا را فراموش کردم.

(در ماجرای کربلا) من در لشکری بودم که برای جنگ با حسین علیه السلام می‌رفت. چون به کربلا رسیدم آن درخت را دیدم و آن ماجرا به یادم آمد. پس سوار اسبم شدم و به امام حسین علیه السلام عرض کردم: «ای پسر دخت رسول خدا! تو را بشارت می‌دهم» و ماجرا را برای ایشان بازگو کردم. امام گفت: «با مایی یا علیه ما؟» عرض کردم: «نه با شما و نه علیه شما. خانواده و مادری دارم که آنها را ترک کرده‌ام». امام گفت: «سوگند به کسی که جان حسین در دست اوست، امروز هرکس که شاهد قتل ما باشد، وارد دوزخ می‌شود». پس من روی برگردانده، از آنجا گریختم تا شاهد کشته شدن اش نباشم.

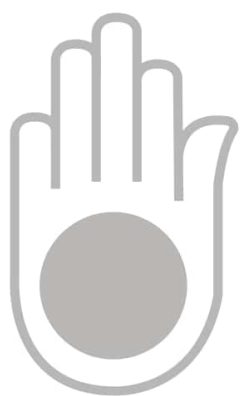
۳۲ المرشد بالله، قال: أخبرنا أبو بكر محمد بن عبد الله بن أحمد بن ريدة قراءة عليه بأصفهان، قال: أخبرنا أبو القاسم سليمان بن أحمد بن أيوب الطبراني، قال: حدثنا الحضرمي، قال: حدثنا أبو بكر بن أبي شيبة، قال: حدثنا محمد بن عبيد، قال: حدثني شرحبيل بن مدرک الجعفي؛

عن عبد الله بن نجى، عن أبيه: أنه سافر مع علي - عليه السلام - فلما حاذى نينوى، قال: صبراً أبا عبد الله، صبراً أبا عبد بشرط الفرات، قلت: وما ذاك؟، قال: دخلت على رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - ذات يوم وعيناه تفيضان، فقلت: هل أغضبك أحد يا رسول الله، ما لي أرى عينيك مفيضتين؟، قال: «قام من عندي جبريل - عليه السلام - فأخبرني أن أمتي تقتل الحسين ابني، ثم قال: هل لك أن أريك من تربته؟، قلت: نعم، فدیده فقبض قبضة، فلما رايتها لم املك عيني أن فاضت».

۳۳ المرشد بالله، قال: أخبرنا عبد الكريم بن محمد بن أحمد الضبي قراءة عليه، قال: أخبرنا أبو الحسن علي بن أحمد بن الحافظ الدارقطني، قال: حدثنا محمد بن نوح الجنديسابوري، قال: حدثنا علي بن حرب الجنديسابوري، قال: حدثنا إسحاق بن سليمان، قال: حدثنا عمرو بن أبي قيس، عن يحيى بن سعيد أبي حيان، عن قدامة الضبي، عن جرءاء ابنة سمير؛

عن زوجها هرمه بن سلمى، قال: خرجنا مع علي - عليه السلام - في بعض غزواته، فسار حتى انتهى إلى كربلاء، فنزل إلى شجرة يصلى إليها فأخذ تربة من الأرض فشتمها، فقال: واهاً لك تربة، لَيَقْتَلَنَّ بك قوم يدخلون الجنة بغير حساب، قال: فَفَقَلْنَا من غَزَاتِنَا، وَفُتِلَ عَلِي - عليه السلام - وَنَسِيْتُ الحديث، قال: فكنت في الجيش الذي سار إلى الحسين - عليه السلام - فلما انتهيت نظرت إلى الشجرة، فذكرت الحديث، فقدمت على فرس لي، فقلت: أَبَشِّرْكَ يا ابن بنت رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - وحدثته الحديث، قال: معنا أو علينا، قلت: لا معك ولا عليك، تركت عيالا وتركت أمماً، قال: فوالذي نفس حسين بيده لا يشهد لنا اليوم رجل إلا دخل جهنم. فانطلقت هارباً مولياً في الأرض حتى خفي على مقتله.





## فصل ۴

# مرگ معاویه و بیعت خواستن یزید

## حدیث سی و چهارم

زُرَیق غلام معاویه روایت کرده است که چون معاویه مرد، یزید مرا به سوی ولید بن عتبة بن ابوسفیان، والی مدینه، فرستاد و به او خبر مرگ معاویه را نوشت و به او دستور داد تا گروهی را فرا بخواند و از آنها بیعت ستاند.

زریق می‌گوید: شبی به کاخ ولید رسیدم و از حاجبش (پرده دار) اجازه ورود خواستم. حاجب گفت: «ولید رفته است». گفتم: «برای امر مهمی آمده‌ام و چاره‌ای جز دیدن او ندارم». پس حاجب به من اجازه داد و به نزد ولید رفتم و نامه را به او دادم. چون نامه را خواند از مرگ معاویه بسیار بی‌تابی کرد و از تخت به زیر آمد و خود را بر زمین افکند. آنگاه باز برخاست و دوباره خود را بر زمین انداخت. آنگاه مروان را نزد خود فرا خواند. مروان در حالی که پیراهنی سپید و شلوار (لنگی) گل دار بر پا داشت، آمد. ولید خبر مرگ معاویه و این که یزید درباره این گروه چه دستوری داده است را به او گفت. آنگاه از مروان پرسید: «نظرت چیست؟» مروان گفت: «به عقیده من هم اکنون به دنبال آنها بفرست و بیعت یزید را به آنها عرضه کن. اگر پذیرفتند که هیچ، وگرنه گردنشان را بزن». ولید گفت: «سبحان الله! حسین و ابن زبیر را بکشم؟» مروان گفت: «نصیحت من به تو این است».

زُرَیق می‌گوید: ولید در پی آنها فرستاد. ابتدا حسین علیه السلام آمد و پیراهنی سپید با گل‌های قرمز - که با زعفران رنگ شده بود - بر تن داشت. پس سلام کرد و نشست. سپس ابن زبیر آمد، در حالی که دو لباس ضخیم بر تن داشت و جامه‌اش را تا ساق پایش بالا زده بود. او هم سلام کرد و نشست. آنگاه عبدالله بن مطیع آمد و سلام کرد و نشست. سپس مردی سرخ چشم و ژولیده مو آمد. سلام کرد و نشست.

ولید حمد و ثنای الهی را به جای آورد و خبر مرگ معاویه را اعلام کرد و آنها را به بیعت یزید فرا خواند. ابن زبیر از دو همراهش زودتر به سخن آمد. از ترس این که مبادا آن دو تن کوچکش سازند. پس خدا را حمد و ثنا کرد. آنگاه معاویه را یاد کرد و بر او رحمت فرستاد و برایش دعا کرد. آنگاه از ولید یاد کرد و گفت: «تو والی ما شدی و با ما به نیکی و مدارا رفتار کردی و صله رحم به جا آوردی و تو دانی آنچه که از پدرت در بیعت یزید و ولایت ما بود<sup>۱</sup> و چنانچه با جوانی مستبد در این حالت بیعت کنیم می‌ترسیم آنچه که در درونش (از بی‌اعتمادی) بر ضد ماست از میان نرود. نظرت چیست اگر حق خویشاوندی را به جا آوری و میان ما و خود به نیکی رفتار کنی. امشب ما را رها سازی.

۱. عبارت عربی بدین صورت است: «وقد علمت الذی کان من ابیک فی بیعة یزید و ولایتنا» که احتمالاً غلط خوانده شده است. متأسفانه در منابع دیگر هم این عبارت موجود نبود تا به کمک آن ترجمه شود. [مترجمان]

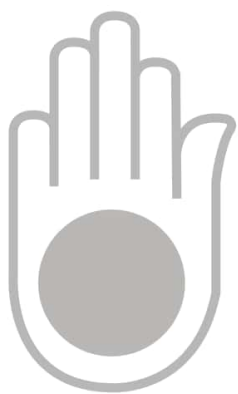
٣٤ المرشد بالله، قال: أخبرنا أبو إسحاق محمد بن عبد المؤمن بن أحمد قاضي إسكاف، قدم علينا ببغداد قراءة عليه، قال: أخبرنا أبي أبو محمد، قال: حدثنا أبو بكر الحسين بن يحيى بن عياش الموثي، قال: حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى بن سعيد القطان، قال: حدثنا وهب ابن جرير، قال: حدثنا أبي، قال: سمعت محمد بن الزبير الحنظلي، قال: حدثني زريق مولى معاوية، قال: لما مات معاوية، بعثني يزيد بن معاوية إلى الوليد بن عتبة بن أبي سفيان، و كان وإلى المدينة، فكتب إليه بموت معاوية، و كتب أن يدعو هؤلاء الرهط يبايعون، قال: فقدمت عليه ليلاً، فقلت للحاجب: استأذن لي عليه، فقال: إنه قد دخل، قلت إني قد جئت في أمر لابد من الدخول عليه، قال: فأذن لي فدخلت عليه، فدفعت إليه الكتاب، فلما قرأه جزع من موت معاوية جزعة شديدة، وجعل يقوم على سريرته على فرشه، ثم يرمى نفسه، ثم يقوم فيرمى نفسه. ثم دعا مروان، فجاء وعليه قيص أبيض وملاءة مودة، فنعى معاوية، ثم أخبره في الذي كتب في أمر القوم، ثم قال: ما ترى؟ قال: أرى تبعث إليهم الساعة فتعرض عليهم البيعة، فإن يابيعوك وإلا فاضرب أعناقهم. قال الوليد: سبحان الله، أقتل الحسين وابن الزبير، قال: هو ما أقول لك، قال: فبعث إليهم فجاء الحسين - عليه السلام - عليه قيص أبيض متورد مصبوغ بزعفران، فسلم ثم جلس، قال: ثم جاء ابن الزبيرين ثوبين غليظين مشتمراً إلى نصف ساقه، فسلم ثم جلس، ثم جاء عبد الله ابن مطيع، فجاء رجل أحمر العينين ثائر الشعر - أوقال: الرأس - فسلم ثم جلس. قال: فحمد الله الوليد، و نعى إليهم معاوية، و دعاهم إلى البيعة ليزيد، فبدر ابن الزبير صاحبيه الكلام مخافة وهنهما، فحمد الله وأثنى عليه، ثم ذكر معاوية فترحم عليه و دعا له، ثم ذكر الوليد فقال: وليتنا فاحسنت و رفقت بنا و وصلت أرحامنا، وقد علمت الذي كان من أبيك في بيعة يزيد و ولايتنا، ومتى ما بايعنا وشاب مصرم علينا، خشينا أن لا يذهب ذلك ما في نفسه علينا، فإن رأيت أن تصل أرحامنا وتحسن فيما بيننا وبينك وتخلي سبيلنا، فإذا أصبحت نودى في الناس: الصلاة جامعة، ثم صعدت المنبر، فنبأهم حينئذ، يذهب ما في نفسه علينا.

پس چون روز شد و ندای نماز جماعت سر داده شد، بر منبر روی و ما با تو بیعت کنیم. در این صورت آنچه که در دل او علیه ما وجود دارد از بین خواهد رفت.»

زریق می‌گوید: من به مروان می‌نگریستم که در کنجی بود و هرگاه که ولید به او نگاه می‌کرد با دستش اشاره می‌کرد که گردنشان را بزن، اما ولید آنها را رها ساخت. مروان گفت: «بدان که به خدا سوگند، صبحگاهان هیچ کدامشان را در مدینه نخواهی دید.»

زریق می‌گوید: هر یک از آنها به خانه‌اش رفت و زاد و راحله‌اش را جمع کرد و بار سفر بست و راهی را در پیش گرفت. چون روز شد ولید برای نماز جماعت ندا در داد و مردم را فرا خواند و آنان را به بیعت دعوت کرد و به دنبال این چند نفر فرستاد. پس دریافت که همگی مدینه را ترک گفته‌اند.

قال: وأنا أنظر إلى مروان في ناحية البيت، كلما نظرت إليه الوليد، قال بيده هكذا: اضرب أعناقهم.  
قال: فخلي سبيلهم. قال مروان: ألا والله، لا يصبح بالمدينة منهم أحد، قال: فانطلق كل واحد منهم إلى منزل فقرب راحله  
فشدَّ عليها، ثم أتى بها إلى الطريق وأصبح - يعني الوليد - فنادى بالصلاة جامعة، فطلب الناس ودعاهم إلى البيعة ليزيد، وأرسل  
إلى هؤلاء الرهط، فوجدتهم قد خرجوا.



## فصل ۵

# نامه یزید به ابن عباس و پاسخ او



## حدیث سی و پنجم

مجاهد روایت کرده است که چون حسین علیه السلام و ابن زبیر از بیعت با یزید سر باز زدند و به مکه رفتند، یزید بن معاویه - که خدا هر دو را لعنت کند - به ابن عباس نامه‌ای نوشت به این مضمون:

«اما بعد. به درستی که پسرعمویت حسین و عبدالله بن زبیر به مکه رفته‌اند و در پی فتنه‌اند و خود را در معرض هلاکت قرار داده‌اند. اما ابن زبیر معلوم است که از ضربت نیزه‌ها سرنگون خواهد شد و به دست خدا کشته خواهد شد. اما در مورد حسین من دوست دارم که عذر خود را درباره امری که در آن قرار گرفته است برای شما خاندان نبوت بیان کنم. به من خبر رسیده است که عده‌ای از مردم کوفه با او نامه‌نگاری کرده و او را در هوس خلافت انداخته‌اند و او نیز آرزوی امارت را در دل ایشان نشانده است و تو دانی که چه رابطه خویشاوندی و پیوند استواری میان من و شما وجود دارد و حسین، پسرعمویت، این پیوند را گسسته است و تو اکنون بزرگ خاندان و سرور بلاد هستی. پس با او دیدار کن و او را از تفرقه باز دار و این امت را از افتادن در فتنه برگردان. پس اگر حسین پذیرفت و به سخت توجه کرد ما هر آنچه را که قبلاً به برادرش می‌دادیم برای او نیز مقرر خواهیم کرد و اگر نپذیرفت و بیشتر خواست تو هر چقدر که خدا در نظرت آورد برای او بیفزای و از سوی ما ضمانت آن را بکن که ما ضمانت تو را انجام خواهیم داد و در این باره هر اندازه که دوست داشته باشد و بدان اعتماد کند، سوگندهای بزرگ و پیمان‌های استوار بر آن قرار خواهیم داد. ان شاء الله تعالی و السلام».

پس ابن عباس به یزید چنین نوشت:

«اما بعد، نامه‌ات به دستم رسید که در آن از حسین علیه السلام و ابن زبیر و رفتنشان به مکه یاد کردی. اما در مورد ابن زبیر باید بگویم که او مردی است که اندیشه‌اش و هوای دلش از ما جداست و کینه‌هایی را از ما پنهان می‌کند و آنها را در دلش نهفته است و چون سنگ آتش‌زنه آنها را برای ما نگه داشته. خدا هیچ گاه مکنونات قلبی‌اش را نگشاید. پس در مورد او نظر من همانست که تو داری.

٣٥

المُرشد بالله، قال: أخبرنا القاضي أبو القاسم علي بن الحسن بن علي التنوخي، قال: حدثنا أبو بكر أحمد بن عبد الله بن أحمد الدوري الوراق من أصل كتابه يوم الثلاثاء لإحدى عشرة ليلة خلت من شعبان سنة اثنتين و سبعين و ثلاثمائة، قال: حدثنا أبو بكر أحمد بن القاسم بن نصر، قال: حدثنا سليمان بن أبي شيخ، قال: حدثنا محمد بن الحكم الشيباني، عن أبي مخنف، عن الحارث بن كعب الأزدی؛

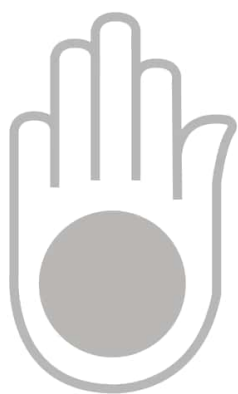
عن مجاهد، قال: لما امتنع الحسين - عليه السلام - وابن الزبير من البيعة ليزيد بن معاوية و لحقا بمكة، كتب يزيد بن معاوية - لعنهما الله تعالى - إلى ابن عباس:

«أما بعد، فإن ابن عمك حسيناً و عبد الله بن الزبير لحقا بمكة مرصدين للفتنة مُعَرَّضِي أَنْفُسِهِمْ لِلْهَلَكَةِ، فأما ابن الزبير فهو صريع القنا و قَتِيلُ اللَّهِ عزوجل، و أما حسين فإنني قد أحببت الإِغْذَارَ إِلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ فيما كان منه. وقد بلغني أن أقواماً من أهل الكوفة يكاتبونه، يَمْتَوْنَهُ بِالْخِلَافَةِ و يَمْتَنِيهِمُ بِالْإِمَارَةِ، وقد علمت و أشج ما بيني و بينكم من القرابة و الإِصَارَةِ و الرَّحْمِ، وقد قطع ذلك ابن عمك حسين و بَنَتُهُ، و أنت كبير أهل بيتك و سيد أهل بلادك، فألقه فاكففه عن الفرقة، و رَدِّ هَذِهِ الْأُمَّةَ فِي الْفِتْنَةِ، فإن أقبل و أنا ب إلى قولك فنحن مجرون عليه ما كنا نُجْرِيهِ عَلَى أَخِيهِ، و إن أبي إلا أن نزيده، زده ما أراك الله، و اضمن ذلك علينا، ننفذ ضمائك، و نعطه ما أحب من ذلك الأيمان المغلظة و المواثيق المؤكدة، و ما تطمئن إليه إن شاء الله تعالى، و السلام».

فكتب إليه ابن عباس: «أما بعد، فقد بلغني كتابك تذكر حسيناً و ابن الزبير و لحاقهما بمكة، فأما ابن الزبير فرجل منقطع عنا برايه و هوواه، يكاثمنا مع ذلك أضغاناً يسرُّها علينا في صدره، و يورى و رَى الرَّيَادَ، لا حَلََّ لَهِ إِسْرَارُهَا، فارى في أمره ما أنت راء.

اما در مورد حسین باید بگوییم که من با او دیدار کردم و از او درباره آمدنش به مکه پرسیدم. او به من گفت که مأموران تو در مدینه به سویش رفته، او را به تعجیل (در بیعت) وا داشته‌اند و منتظر نظرش شده‌اند و من هیچ گاه نصیحت کردن او را در هر مورد که موجب وحدت کلمه مسلمانان شود و آتش فتنه را خاموش سازد و به وسیله آن خون این امت حفظ شود، رها نخواهم کرد. من تو را نیز به مانند آنچه که به او امر کردم ان شاء الله امر می‌کنم. پس از خدا در نهان و آشکار بترس و مبادا شبی را به صبح برسانی و قصد شومی در مورد مسلمانی داشته باشی و در کمین ظلم کردن به او باشی و برای او چاه بکنی، زیرا که بسیار پیش آمده که کسی برای دیگران چاه کنده است و خود در آن افتاده است و چه بسیار آرزومندی که به آرزویش نرسیده است و چه بسیار کسی که امید عمر طولانی دارد و این او را به آرزوهای دور و دراز افکنده است که ناگاه قضای الهی فرا رسیده است و آرزویش را بریده است و عمرش را کوتاه کرده است و او را از سلطنت دنیای فانی به سوی سلطنت خدای تعالی و عدالتش در آخرت بیرون برده است. علاوه بر نصیحت‌هایی که در مورد این امت تو را کردم بهره‌ات را از رکوع و سجود در دل شب و اوقات روز داشته باش و سرگرمی‌ها و امور باطل دنیوی تو را از یاد خدا به خود مشغول نسازد، زیرا هر آنچه که تو را به خداوند مشغول سازد برایت سود می‌رساند و باقی خواهد ماند و هر آنچه که تو را از توجه به حضرت حق باز دارد، ضرر خواهد رساند و نابود می‌شود. پس همتت را در رضایت پروردگارت قرار داده تا خداوند کارهایت را کفایت کند. با حسین با رفق و مدارا رفتار کن و در مورد او شتاب مکن و پرچمی را علیه او برنیفزاز. امید است که خداوند کاری پدید آورد که به واسطه آن کارهای پریشان را به سامان رساند و افتراق و جدایی را به وحدت بدل سازد و گشوده‌ای را ببندد. والسلام».

وأما حسين فإني لقيته فسألته عن مقدمه، فأخبرني أن عمالك بالمدينة حَرَفَتْ به وَعَجَلَتْ عليه، وانظره رأيته، ولن أدع أداء النصيحة إليه في كل ما يجمع الله به الكلمة ويطن به الفتنة ويحقن به دماء الأمة. وأنا آمرک بمثل الذي أمره به إن شاء الله، فاتق الله في السروالعلانية، ولا تبیت ليلة مريداً مسلمة بغائلة، ولا مُرصداً له بمظلمة، ولا حافة له مهواة، فكم من حافر خفراً لنفسه، وكم من أمل لم يؤت أمله، وكم من راج لطول العمر مبسوط له في بُعد الأمل، فبيننا هو كذلك إذ نزل القضاء قطع أمله ونقص عمره، وأخرجه من سلطان الدنيا الفانية، إلى سلطان الله وعدله في الآخرة، وخذ مع ما أوصيك به من النصيحة لهذه الأمة بحظك من الركوع والسجود آناء الليل وتارات النهار، ولا يشغلك عن ذكر الله تعالى شيء من مالهى الدنيا وأباطيلها، فإن كل ما أنت مشغول به من ذات ينفع ويبقى، وكل ما أنت مشغول به عن ذات الله يضر ويفنى، فاجعل همك فيما يرضى ربك، يكفك همك. داج حسيناً، وارفق به، ولا تعجل عليه، ولا ترفع عليه راية، عسى الله عزوجل أن يحدث أمراً يُلْمُ به شعثاً، ويشعب به صدعاً، ويرتق به فتقاً، والسلام».



## فصل ۶

آمدن عبیدالله بن زیاد و  
مسلم بن عقیل به کوفه

## حدیث سی و ششم

سعید بن خالد روایت کرده است که حسین بن علی علیه السلام از مکه به طرف کوفه حرکت کرد تا به بستان ابن ابی عامر رسید. در آنجا فَرَزْدَق بن غالب شاعر را دیدار کرد. فرزّدق به امام عرض کرد: «ای پسر رسول خدا! قصد کجا داری؟ چه باعث شده است تا در انجام مناسک حج شتاب کنی؟» آن روز، روز ترویبه بود. امام گفت: «اگر شتاب نمی‌کردم، دستگیر می‌شدم. ای فرزّدق! چه خبر؟» فرزّدق گفت: «مردم کوفه را در حالی ترک کردم که دل هایشان با تو و شمشیرهایشان با بنی‌امیه بود». امام گفت: «راست گفتی».

حسین علیه السلام پیش از آن مسلم بن عقیل را فرستاده بود تا از مردم کوفه پنهانی بیعت بستاند. مسلم (نخست) در خانه شُرَیک بن اعور حارثی منزل گزید. حسین علیه السلام از مکه به راه افتاد تا این که در یک مرحله‌ای یا دو مرحله‌ای بستان ابن ابی عامر به عبدالله بن مطیع عدوی برخورد. عبدالله به امام گفت: «قصد کجا داری ای پسر رسول خدا؟» امام گفت: «به کوفه می‌روم، زیرا که مردم آنجا به من نامه نوشته‌اند». عبدالله گفت: «ای پسر رسول خدا! تو را به خانه کعبه و شهر مکه و ماه حرام سوگند می‌دهم که مبادا خودت را در مقابل آل مروان قرار دهی که به خدا سوگند چون چنین کنی، تو را خواهند کشت». راوی می‌گوید: امام به راه خود ادامه داد.

(در کوفه) شریک بن اعور بیمار شد و مسلم در خانه او در اتاقی مزین و پرده‌دار که برای شریک بود به سر می‌برد و شمشیرش هم در کنارش بود. شریک به او گفت: «عبیدالله به زودی برای عیادت من خواهد آمد. پس چون نزدت آمد او را بگیر (و بکش)». پس عبیدالله آمد و از او احوال پرسی کرد و از خانه خارج شد و مسلم کاری نکرد.

سپس مسلم به خانه هانی بن عروه مرادی رفت و خبر (پنهان شدن مسلم در خانه شریک) به عبیدالله رسید. پس او گفت: «به خدا سوگند، اگر ننگ و عار نبود شریک را دشنام می‌دادم». همچنین به او خبر رسید که مسلم نهانی از مردم بیعت می‌ستاند. از این رو عبیدالله به منبر رفت و گفت: «ای مردم کوفه! شما مسلم را پناه دادید، آنگاه بیرونش کردید».

مسلم پیش از آن خارج شده بود و عده‌ای از مردم کوفه با او بیعت کرده بودند، ولی بیشتر قبایل عرب علیه او بودند. (از طرف ابن زیاد) قَعْقَاع بن شُور و شَبّث بن رِبْعِی آمدند و با مسلم و طرفدارانش جنگیدند تا این که شب میانشان فاصله افکند و آن هنگام که شب پرده خود را افکند، آنها در محله تَمّارین (خرمافروشان) بودند. قَعْقَاع گفت: «وای بر شما، مردم را رها کردید تا فرار کنند. بروید گم شوید». مردم رفتند و مسلم شکست خورد و به زنی پناه برد و آن زن به او جا داد.

٣٦

المرشد بالله، قال: أخبرنا القاضي أبو القاسم علي بن الحسن بن علي التنوخي بقراءة عليه، قال: أخبرنا أبو عبد الله محمد بن عمران المرزباني قراءة عليه، قال: حدثنا أبو بكر أحمد بن محمد بن عبد الله الجوهرى، قال: حدثنا أحمد بن محمد بن عبد الوهاب المروزي المعروف بابن أبي الديال، قال: حدثنا محمد بن عبد الله بن سعيد الرازي أبو جعفر الوراق، قال: حدثنا محمد بن عبد الله بن أبي جعفر المروزي، قال: حدثنا يحيى بن حفص المقرئ؛

عن سعيد بن خالد، قال: قدم الحسين بن علي - عليهما السلام - وهو يريد الكوفة، حتى إذا بلغ بستان ابن أبي عامر لقي الفرزدق بن غالب الشاعر، فقال له: أين تريد يا ابن رسول الله، ما أعجلك عن الموسم؟ - وذلك يوم التروية - قال: فقال: لو لم أعجل لأخذت أخذاً، فأخبرني يا فرزدق الخبر؟، قال: تركت الناس قلوبهم معك وسيوفهم مع بني أمية؟، قال: أصدقتني الخبر. وقد كان الحسين - عليه السلام - قدم مسلم بن عقيل يبايع له في السرا إلى الكوفة، فقدم مسلم فنزل على شريك بن الأعور الحارثي، ومراً الحسين - عليه السلام - حتى إذا كان مكانه من بستان ابن أبي عامر مرحلة أو مرحلتين لقي عبد الله بن مطيع العدوي، فقال له: أين تريد يا ابن رسول الله؟، قال: أريد الكوفة، فإن أهلها كتبوا إلى، فقال: في أي انشدك يا ابن رسول الله بالبيت الحرام والبلد الحرام والشهر الحرام أن تعرض لنفسك لبني مروان، فوالله لأن عرضت نفسك لهم ليقتلنك، قال: فضى على وجهه. ومرض شريك بن الأعور، ومسلم في منزله في حَجَلَة لشريك ومعه السيف، فقال له شريك: إن عبیدالله - يعني ابن زياد - سيأتي عائد الساعة، فإذا جاءك فدونك هو، فجاء عبید الله فدخل عليه وسأله، وخرج عبید الله فلم يصنع مسلم شيئاً، و تحول مسلم إلى هاني بن عروة المرادي، وبلغ عبید الله الخبر، فقال: والله لولا أن تكون سُبَّةً لَسَبَّبت شريكا، فبلغه أن مسلماً يبايع الناس في السر، فصعد المنبر فقال: يا أهل الكوفة، قد آوَيْتم مسلم ثم أخرجتموه.

وقد كان مسلم خرج قبل ذلك حتى بايعه من بايعه من أهل الكوفة، فصار عامة العرب عليه. وجاء القعقاع بن شور وشبث بن ربعي، فقاتلوا حتى ثار الليل بينهم وذلك عند التمارين عند اختلاط الظلام، فقال: ويلكم، قد خَلَيْتم بين الناس أن ينهزموا فاخرجوا، ففعلوا ذلك، وانهزم مسلم بن عقيل، فأوى إلى امرأة فآوته.



عبدالرحمن بن محمد (بن) اشعث نزد ابن زیاد آمد و گفت: «خدا کار امیر را اصلاح کند. به من خبر رسیده است که مسلم بن عقیل در فلان و بهمان جا است». پس ابن زیاد مردی را از قبیله بنی سلیم همراه صد سوار به آن خانه فرستاد، اما نتوانست به مسلم دست یابد. لذا عبیدالله به منبر رفت و گفت: «ای کوفیان! به خدا سوگند، هیچ خانه گلین باقی نخواهم گذاشت جز آن که آن را ویران خواهم کرد و هیچ خانه نییین باقی نخواهم گذاشت مگر آن که آن را خواهم سوزاند».

هنگامی که مسلم دستگیر شد، ابن زیاد با امّ ایوب دختر عتبه عروسی کرده بود. پس چون هانی بن عروه مرادی آورده شد و بر عبیدالله وارد شد به ابن زیاد گفت: «ولیمه عروسی را بر (دیدار) امیر ترجیح می‌دهم». ابن زیاد گفت: «آیا ولیمه عروسی می‌خواهی ای هانی؟ و عصای خود را به طرف او پرتاب کرد که به دیوار خورد. سپس دستور داد تا هانی را به بازار ببرند که در آنجا گردنش زده شد.

آنگاه ابن زیاد دستور داد تا مسلم را بیاورند. مسلم به ابن زیاد گفت: «اجازه بده به کسی وصیت کنم». ابن زیاد گفت: «وصیت کن». پس مسلم، عمر بن سعد را - که خویشاوندی میان او و امام حسین (علیه السلام) وجود داشت - فرا خواند و به او گفت: «همانا حسین با ساز و برگ جنگی و گروهی از خاندانش بدین سو می‌آید. پس کسی را به نزد او فرست تا هشدار و اندازش دهد که بازگردد، چرا که دیدی مردم کوفه چگونه دست از یاری من برداشتند». عبیدالله از عمر بن سعد پرسید: «این مرد به تو چه گفت؟» عمر بن سعد پاسخ داد: «فلان و بهمان مطلب را گفت». عبیدالله سپس آمد و خبر را به مسلم داد و گفت: «همانا انسان امین، خیانت نمی‌کند. ولی ممکن است که خائن هم گاهی امانت‌داری کند».

ابن زیاد چهار هزار سوار آماده کرده بود تا با آنها به جنگ دیلمیان برود. پس به عمر بن سعد گفت: «تو با اینها به جنگ حسین و یارانش برو». پسر سعد گفت: «مرا معذور دار». اما ابن زیاد نپذیرفت و عمر بن سعد به طرف حسین (علیه السلام) حرکت کرد. پس چون به کربلا رسیدند، امام حسین (علیه السلام) در مقابلشان ایستاد و گفت: «از من یکی از این سه راه را بپذیرید: یا اجازه دهید به دورترین پادگان مسلمانان (در مرزها) بروم و در سود و زیانشان شریک شوم یا به سرزندگی خود (در مدینه) بازگردم و همچون دیگر مسلمانان باشم و یا این که به حکم یزید بن معاویه گردن نهم». سپاه ابن سعد هیچ یک را نپذیرفت و فقط خواستار آن شد که امام تسلیم حکم عبیدالله بن زیاد شود. پس حرّ بن یزید ریاحی گفت: «وای بر شما! پسر پیامبر سه راه را در پیش پای شما می‌نهد و شما هیچ یک را نمی‌پذیرید». پس با سپاه پسر سعد جنگید تا به شهادت رسید. رحمت خدا بر او باد. شاعر درباره او چنین سروده است:

- چه نیکو آزاده‌ای بود حرّ بنی ریاح، به هنگام پرتاب نیزه‌ها همچون شیر بود.

فجاء عبدالرحمن بن محمد الأشعث، فقال له: أصلح الله الأمير، بلغني أن مسلم بن عقيل في موضع كذا وكذا. فبعث رجلاً من بني سليم في مائة فارس إلى الدار فاخذ فواتها.

فقال عبيدالله على المنبر: يا أهل الكوفة، والله لا أدع في الكوفة بيت مدر إلا هدمته، ولا بيت قصب إلا أخرقته، فلما أتى بمسلم، وقد عرّس عبيدالله بن زياد بأم أيوب بنت عتبة.

قال: فأتي بهاني بن عروة المرادي، فلما أدخل على عبيدالله، قال: استأثر على الأمير بالعُرس، قال: وهل أردت العُرس يا هاني، ورماه بمحجن كان في يده فارتجّ في الحائط، وأمر به إلى السوق فضربت عنقه.

ثم أمر بمسلم بن عقيل، فقال: ائذن لي في الوصية، فقال: أوصي، فدعا عمر بن سعد، للقرابة بينه وبين الحسين، فقال له: إن الحسين قد أقبل في سيفه وتراسه وأناس من ولده وأهل بيته، فابعث إليه من يحذره وينذره فيرجع، فقد رايت من خذلان أهل الكوفة ما قد رأيت، فقال له عبيدالله: ما قال لك هذا؟، قال: قال لي: كذا وكذا، وجاء عبيدالله فأخبره الخبر، فقال عبيدالله: إنه لا يخون الأمين، ولكنه قد يؤمن الخائن. وقد كان هياً أربعة آلاف فارس يغزو بهم الديلم، فقال له: سرانت عليهم، فاعفني، فأبى أن يعفيه وثار إليه، فلما التقوا بكرلاء، عرض عليهم الحسين - عليه السلام - فقال: اختاروا مني إحدى ثلاث خصال: إما اللحاق بأقصى مملكة العرب، لي ما لهم وعلى ما عليهم، أو الحق بأهلي وعيالي فأكون رجلاً من المسلمين، وإما أن أنزل على حكم يزيد بن معاوية، فأبوا عليه إلا حكم عبيدالله بن زياد، فقال رجل يقال له الحر بن يزيد الرياحي: ويحكم يعرض عليكم ابن رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - إحدى ثلاث خصال لا تقبلونها منه، فقاتل و ضرب بسيفه حتى قتل - رحمه الله - قال الشاعر:

لنعم الحر بنى رياح هزّ عند مختلف الرماح

- و چه نیکوآزادمردی بود که آنگاه که حسین علیه السلام ندای (کمک) سر داد جان خویش را برای یاری حسین علیه السلام فدا کرد.

عبیدالله بن زیاد، شمر بن ذی الجوشن ضبابی را به کربلا فرستاد و به او گفت: «اگر عمر بن سعد با حسین جنگید که هیچ، وگرنه تو فرمانده سپاهی». پس عمر بن سعد وارد جنگ با امام شد. علی بن حسین علیه السلام (علی اکبر) با شمشیر در مقابل پدرش می جنگید و در آن حال چنین رجز می خواند:

- من علی بن حسین بن علی ام، به خدا سوگند ما به پیامبر سزاوارتریم:

- از شمر و سَبَّث و پسر زنازاده (ابن زیاد). آیا نمی نگرید که چگونه از پدرم حمایت می کنم؟

پس حسین علیه السلام به همراه سیزده تن از بنی هاشم به شهادت رسید و کسی که سر امام حسین علیه السلام را از تن جدا کرد، خولّی بن یزید اصبیحی بود.

ابن زیاد سر امام حسین علیه السلام را توسط مُحَفِّز بن ثعلبه عائدی به شام فرستاد. پس چون سر مبارک امام را در مقابل یزید نهاد، گفت: «ای امیرالمومنین! سر احمق ترین و فرومایه ترین کس را برای آوردم». یزید گفت: «آنچه مادر محفز زاییده است احمق تر و فرومایه تر است. همانا این موضوع نشانه بی خردی اوست».

(امام سجاد علیه السلام در مجلس یزید) گفت: «پدربزرگ من از پدربزرگ او بهتر است» و درست گفت و به خدا سوگند هیچ کس مثل و مانندی برای پیامبر نمی شناسد و گفت: «فاطمه علیه السلام دختر رسول خدا از میسون دختر بَجدل کلبی بهتر است» و درست گفت. یزید در پاسخ گفت: «پدر من از پدر او بهتر است. پس معلوم شد که در مورد کدام یک (در ماجرای حکمیت) حکم شد». آنگاه با چوبدستی خود شروع کرد سر امام را برگرداندن و در همان حال چنین سرود:

- ما صبر کردیم و صبر، شیوه و خصلت ماست. با شمشیرهایمان سرها و مچ های دست را بریدیم.

- سرهای مردانی را می شکافیم که بر ما سخت گیرتر بودند و آنها نافرمان تر و ستمکارتر بودند.

و نعم الحرّ اذ نادى  
 حسين فجاد بنفسه عند الصياح  
 وكان عبیداللہ بعث شمیرین ذی الجوشن الضبابی، فقال له: إن قاتله عمر، وإلا فأنت علی الناس، فواقعهم، فكان علی بن الحسین یضرب بالسيف بین یدی أبیه - علیهما السلام - وهو یرتجزو یقول:

أنا علی بن الحسین بن علی  
 أنا و ربّ البيت أولى بالنبی  
 من شمرو شبت و ابن الدّعی  
 الاترونی کیف أحمی عن أبی  
 قتل الحسین بن علی - علیهما السلام - و قتل ثلاثة عشر رجلاً من بنی هاشم. وكان الذی احتزّ رأس الحسین بن علی - علیهما السلام - خولی بن یزید الأصبحی - لعنه الله تعالى.

و كان الذی بعثه عبید الله بن زیاد برأسه مُحفّز بن ثعلبة العائذی، فلما وضع رأسه بین یدیه، قال: یا أمیر المؤمنین، اقی برأس احمق الناس والأثمهم، فقال یزید: ما ولدت أم مُحفّز أحمق و الأم، إن هذا إنما أوقى من قلّة فهمه، قال: جدّی رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - هو خیر من جدّه، و صدق، والله ما یرى أحد لرسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - عدلاً ولا نِداً، وقال: فاطمة بنت رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - خیر من میسون بنت بحدل الکلبی، و صدق، وقال: أبی خیر من أبیه، فقد علم لأیّهما حکم، ثم جعل یقلّب بالقضیب وهو یقول:

صبرنا و کأن الصبر متأسجیة  
 بأسیافنا یفلّقن هاماً و معصما  
 یُفلّقن هاماً من رجال أعزة  
 علینا و هم كانوا أعقّ و أظلما

پس امام سجاد علیه السلام این آیه را تلاوت گفتند: «هیچ مصیبتی به مال و جانتان نرسد، مگر پیش از آن که بیافریمش، در کتابی نوشته شده است و این بر خدا آسان است»<sup>۱</sup> و یزید در پاسخ این آیه را خواند: «اگر شما را مصیبتی رسد به خاطر کارهایی است که کرده‌اید و خدا بسیاری از گناهان را عفو می‌کند»<sup>۲</sup>. امام سجاد علیه السلام گفت: «اگر میان تو و این زنان خویشاوندی وجود دارد دستور بده کسی آنها را به مدینه نفرستد». یزید در مورد آنها فرمانی داد و آنها را در خانه‌ای که متعلق به معاویه بود ساکن کردند و در آنجا سه روز ماندند و سپس دستور داد تا آنها را به مدینه بفرستند.

شاعر<sup>۳</sup> درباره واقعه کربلا چنین سروده است:

- ای دیده! کرم نما و سرشکی با ناله بیفشان و اگر می‌خواهی بگریی بر خاندان پیامبر نوحه سرایی کن.

- و گریه کن بر نه تن از فرزندان علی علیه السلام که شهید شدند و پنج تن از فرزندان عقیل.

- و پسر عموی پیامبر در میان ایشان ماند و آنها با شمشیرهای آبدیده به سراغش آمدند.

عبدالله بن زبیر اسدی چنین سرود:

- اگر می‌خواهی ببینی مرگ چگونه است پس به پیکرهای هانی و مسلم در بازار بنگر.

- جسدی را می‌بینی که مرگ آن را تغییر داده است و خون از هر جای بدنش روان شده است.

- آیا اسماء<sup>۴</sup> آسوده خاطر بر اسبان سوار می‌شود، در حالی که قبیله مَدَجِج انتقام خون مقتول خود

را می‌طلبد.

۱. حدید: ۲۲.

۲. شوری: ۳۰.

۳. این ابیات متعلق است به شَراقه باهلی (سبط بن جوزی، ۱۴۲۶/۲: ۱۷۹). مسعودی آنها را به مسلم بن قتیبه، هم‌پیمان بنی‌هاشم نسبت داده است (مسعودی، ۱۴۲۲/۱: ۳۷۵).

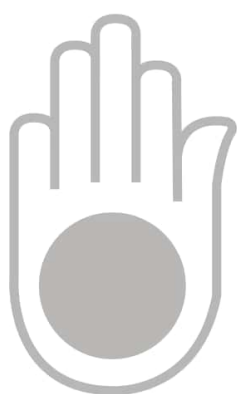
۴. منظور اسماء بن خارجه، یکی از کسانی است که در کشتن هانی بن عروه به عیبدالله بن زیاد مدد رساند.

فقال على بن الحسين - عليهما السلام - : «ما أصاب من مصيبة في الأرض ولا في أنفسكم إلا في كتاب من قبل أن نبرأها»، فقال يزيد لعنه الله: «وما أصابكم من مصيبة فبما كسبت أيديكم ويعفوا عن كثير»، فقال: إن كانت بينك وبين هؤلاء النسوة قرابة فُرمن يبعثنهم إلى المدينة، قال: فأمرهم يزيد فأدخلن داراً لمعاوية، فأقن ثلاثة، وأمرهم إلى المدينة، فقال الشاعر في ذلك:

عين جودى بعبرة وعويل	و أندبى إن بكيت آل الرسول
و اندبى تسعة لصلب على	قد أصيبوا وخمسة لعقيل
و ابن عم النبي غودر فيهم	قد علوه بصارم مصقول

وقال عبد الله بن الزبير الأمدى:

فإن كنت لاتدرين ما الموت فانظري	إلى هانئ في السوق وابن عقيل
ترى جسداً قد غير الموت	لحمه ونضح دم قد سال كل مسيل
أيركب أسماء الهماليج	آمناً و قد طلبته مِذْحَجٌ بقتيل.



## فصل ۷

# رفتن امام حسین علیه السلام به کربلاء



### حدیث سی و هفتم

ابوسعید مقبری<sup>۱</sup> می‌گوید: به خدا سوگند، حسین علیه السلام را (در مدینه) دیدم که میان دو تن راه می‌رفت و گاه به یکی تکیه می‌داد و گاه به دیگری تا این که وارد مسجد النبی شد و چنین سرود:<sup>۲</sup>

- مردی نباشم که در آن هنگام که سرگرم غارت و حمله باشم گله‌های آرام شتر را به هنگام بامداد پرباشان نکنم.

- و نام من یزید مباد؛ اگر تن به خواری دهم و ذلت را به من تحمیل کنند و من بردبار باشم، در حالی که مرگ از هر سو مراقبم باشد که منحرف نشوم.

راوی می‌گوید: «دانستم که او اندکی بیش درنگ نخواهد کرد. پس چنین شد و از مدینه خارج شد و به مکه رفت».

### حدیث سی و هشتم

ابن عباس روایت کرده است که در حال طواف کعبه بودم که ناگهان حسین بن علی علیه السلام را میان رکن و مقام دیدم در حالی که دستانش را بر روی هم نهاده بود. پس او را در آغوش کشیدم و به سینه چسبانیدم و از او پرسیدم: «ای اباعبدالله! قصد چه کاری داری؟» گفت: «می‌خواهم بروم» به او گفتم: «تو را به خدا سوگند می‌دهم که به سوی قومی نیروی که پدرت را کشتند و برادرت را مجروح ساختند. تو باقیمانده ما و مایه اجتماع مایی». حسین علیه السلام گفت: «از من دست بردار ای پسر عباس! من از خدایم شرم دارم که او را دیدار کنم در حالی که در میان امت امر به معروف و نهی از منکر نکرده باشم».

۱. کیسان ابوسعید مقبری مدنی، مولای امّ شریک. وی چون خانه‌اش در کنار مقابر بود بدین لقب شهره شد. ابن سعد در کتاب *الطبقات الکبری* او را از طبقه اول مردم مدینه برشمرده است. به گفته واقدی، مردی ثقه و کثیرالحدیث بود و در سال ۱۰۰ ق درگذشت (المزی، ۱۴۱۵/۲۴: ۲۴۱).

۲. اصل اشعار متعلق است به یزید بن ربیعۃ بن مفرغ حمیری که حضرت اباعبدالله علیه السلام بدان‌ها متمثل شده است.

**٣٧** المرشد بالله، قال: أخبرنا أبو طاهر محمد بن أحمد بن محمد بن عبد الرحيم قراءة عليه، قال: أخبرنا أبو طاهر محمد بن عبد الرحمن المخلص، قال: أخبرنا أبو عبدالله أحمد بن سليمان الطوسي، قال: حدثنا الزبير بن بكار، قال: حدثني محمد بن فضال، عن أبي مخنف، قال: حدثني عبد الملك بن نوفل بن مساحق؛

عن أبي سعيد المقبري، قال: والله لرأيت حسينا - عليه السلام - وإنه يمشي بين رجلين، يعتمد على هذا مرة و على هذا مرة أخرى، حتى دخل مسجد رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - وهو يقول:

لا ذعرتُ السَّوامَ في فلق الصَّبح  
مغيراً ولا دُعيتُ يزيداً  
يوم أُعطى مخافة الموت ضيماً  
والمنايا ترصَّدنني أن أحيدا

قال: فعلمت بعد ذلك أنه لا يلبث إلا قليلاً حتى يخرج، فإلبث أن خرج حتى لحق بمكة.

**٣٨** المرشد بالله، قال: أخبرنا أبو محمد الحسن بن علي بن محمد، قال: أخبرنا أبو عبدالله محمد بن عمران بن موسى بن عبيدالله المرزباني، قال: حدثنا عمر بن داود العُماني، قال: حدثنا معاذ بن المثني، قال: حدثنا أبو مالك كثير بن يحيى، قال: حدثنا أبو عوانة، عن أبي الجارود، عن أبي بدر، عن أبي الحارث؛

عن ابن عباس، قال: بينا أنا أطوف بالبيت إذ لقيت الحسين بن علي - عليهما السلام - كفّه بكفّه بين الركن والمقام. فعانقته ثم ضمّمته إلى وقلت: يا أبا عبدالله ما تريد؟ قال: أريد أن أسير، قال: قلت: نشدتك الله تسير إلى قوم قتلوا أباك و طعنوا أخاك أهل العراق، وأنت بقيتتنا وجماعتنا، فقال: خَلِّ عني يا ابن عباس، فإنّي أستحي من ربّي عزّو جلّ أن ألقاه ولم آمر في أمتنا بمعروف ولم أنه عن منكر.

## حدیث سی و نهم

شعبی روایت کرده است که ابن عباس وارد مسجد شد و آن هنگامی بود که حسین علیه السلام به سوی عراق رفته بود. پس دید که عبدالله بن زبیر در میان گروهی از قریش ایستاده و داد سخن می دهد. ابن عباس پیش آمد و با دست به شانه ابن زبیر زد و گفت: «مانند کسی شدی که آن شاعر قدیم وصف کرده است: - ای چکاوک! تنها مانده ای و عرصه برای تو خالی شده است. پس تخم بگذار و چهچهه بزن. - و هر چه می خواهی نوک بر زمین زن.

به خدا سوگند، که حجاز از حضور حسین بن علی علیه السلام خالی شده است و تو در اطراف و اکناف آن شروع به بغوغو کردن نموده ای». پس ابن زبیر خشمگین شد و گفت: «به خدا سوگند، ای پسر عباس! تو گمان داری از من بدین کار سزاواری». ابن عباس پاسخ داد: «ای پسر زبیر! کسی که در شک باشد فکر می کند، ولی من به این موضوع یقین دارم». ابن زبیر گفت: «چرا گمان بردی که نسبت به امر خلافت از من شایستگی بیشتری دارید؟ ابن عباس پاسخ داد: «زیرا ما به حق آن کس که شما به حق او استناد می کنید سزاوارتریم و تو با چه مجوزی گمان داری که از سایر عرب نسبت به ما سزاوارتری؟ ابن زبیر گفت: «من گمان دارم که به خاطر شرافت قدیم و جدیدم بر شما نسبت به این موضوع سزاوارترم». ابن عباس گفت: «تو شریف تری یا آن که به واسطه او شرافت یافتی؟ ابن زبیر گفت: «آن کس که به واسطه او شرافت یافتم بر شرفی که از گذشته داشتم افزوده است». ابن عباس گفت: «ای پسر زبیر! آیا آن که شرافت زیاده دارد شریف تر است یا آن که بر شرافت او اضافه شده؟ آیا زیاده شرف از من است یا تو؟ پس ابن زبیر سر به زیر انداخت و گفت: «از تو است و من از آن دور نیستم». ابن عباس گفت: «راست گفתי ای پسر زبیر!». ابن زبیر گفت: «ای پسر عباس! مرا از زبانت رهایی بخش که هرگونه بخواهی آن را زیر و رو می کنی. به خدا سوگند، شما بنی هاشم هیچ گاه ما را دوست نداشته اید». ابن عباس گفت: «درست گفתי. ما اهل بیت به خاطر خداوند، کسی را که برای ابد خدا را به خشم آورد دوست نمی داریم».<sup>۱</sup>

۱. منظور ابن عباس احتمالاً زیراست که در نبرد جمل در مقابل امام ایستاد. البته نباید به نقش عبدالله بن زبیر در انحراف پدرش بی توجه ماند. چراکه امام علی علیه السلام درباره او می فرماید: «زبیر از ما بود تا آن که فرزند نحسش عبدالله بزرگ شد».

٣٩

المرشد بالله، قال: أخبرنا القاضي أبو الحسين أحمد بن علي بن الحسين التَّوَزِي، قال: حدثنا القاضي أبو الفرج المعافى بن زكريا بن يحيى ابن حميد الجريري قراءة عليه، قال: حدثنا ابن دريد، قال: حدثنا مسكين بن مسعود العكلي، عن أبيه، قال: ذكر ابن المنذر، قال: ذكر عُوَانة؛

عن الشعبي: أن عبد الله بن عباس دخل المسجد وقد سار الحسين بن علي - عليه السلام - إلى العراق فإذا هو بعبد الله بن الزبير في جماعة من قريش وقد استعلاهم بالكلام، فجاء ابن عباس حتى ضرب بيده على عضد ابن الزبير، فقال: أصبحت والله كما قال الأول:

يا لك من قُنْبَرَةٍ بمعمر  
و نَقَرَى ما شئت أن تُنَقَّرَى

خَلَّتْ والله يا ابن الزبير الحجاز من الحسين بن علي، فاقبلت تهدر في جوانبها، فغضب ابن الزبير، وقال: والله يا ابن عباس إنك لترى أنك أحق بهذا الأمر مني، فقال ابن عباس: يا ابن الزبير إنما يرى من كان في شك وأنا من ذلك على يقين، قال ابن الزبير: بأي شيء استحق عندك أنكم أحق بهذا الشأن مني؟ فقال ابن عباس: لأننا أحق بحق من تدل بحقه، وبأي شيء استحق عندك أنك أحق بهذا من سائر العرب إلا بنا، قال ابن الزبير: استحق عندى أنى أحق بها منهم لشرفي عليكم قديما وحديثا، قال ابن عباس: فأنت أشرف أو من شُؤفَ به، فقال ابن الزبير: من شُؤفَ به زادنى شرفاً إلى شرف قد كان لى قديمة، قال ابن عباس: يا ابن الزبير، فالزيادة أشرف أم المزيد عليه، فالزيادة منى أو منك؟ فأطرق ثم قال: منك ولم أبعد، قال: صدقت يا ابن الزبير، قال ابن الزبير: دعنى من لسانك يا ابن عباس هذا الذى تُقَلِّبُهُ كيف شئت، والله لا تحبونا يا بني هاشم أبدا، فقال ابن عباس: صدقت، نحن أهل بيت مع الله لا تحب من أبغضه الله أبداً.

در آن مجلس برادرزاده ابن زبیر هم حضور داشت و با ابن عباس منازعه کرد. پس ابن زبیر با کفش خود بر سر او زد و گفت: «بی مادر! تو را چه کار که با ابن عباس منازعه می کنی؟» ابن عباس گفت: «کسی که راست می گوید، استحقاق کتک خوردن ندارد، بلکه کسی مستحق این کار است که خروج کرد و طعن زد». ابن زبیر گفت: «ای ابن عباس! آیا بهتر نیست که از این سخن درگذری؟ گویا تو برای هر مطلبی، پاسخی آماده داری؟» ابن عباس گفت: «گذشت در مورد کسی است که اقرار می کند، اما کسی که دشمنی و لجاج می ورزد، خیر». ابن زبیر گفت: «از کدام برتری سخن می گویی؟» ابن عباس گفت: «فضل و برتری که در نزد ما اهل بیت است که آن را از اهلش بر نمی گردانیم و در جای دیگر قرارش نمی دهیم». ابن زبیر گفت: «آیا من از اهل آن نیستم؟» ابن عباس پاسخ داد: «آری هستی. اگر حسد را کنار بگذاری و در راه [درست] حرکت کنی». آنگاه از هم جدا شدند.

### حدیث چهارم

لَبَّطَه پسر فرزدق از پدرش روایت می کند که به حج رفتیم و از منطقه «ذات عرق» گذشتم. در آنجا دیدم خیمه هایی برپا شده است. پرسیدم: «اینها از کیست؟» گفتند: «برای حسین علیه السلام است». پس بر او وارد شدم. امام پرسید: «از پشت سرت خبری داری؟» گفتم: «دل های کوفیان با تو و شمشیرهایشان با بنی امیه است».

### حدیث چهل و یکم

عمرو بن ثابت روایت کرده است که چون حسین بن علی علیه السلام خواست به عراق رود با یارانش سخن گفت. پس حمد و ثنای خدا را به جا آورد. آنگاه گفت: «به راستی که دنیا دگرگون شده است و نیکویی اش پشت کرده است و از آن جز ته مانده ای همچون جرعه آخر ظرف و اندک خوشی همچون چراگاهی (کم مایه) باقی نمانده است. آیا نمی بینید که به حق عمل نمی شود و از باطل جلوگیری نمی شود تا انسان به دیدار خدایش راغب باشد؟ من مرگ را جز سعادت و زندگی با ظالمان را جز بدبختی نمی بینم».

پس زُهَیر بن قَین عجلای برخاست و گفت: «سخت را شنیدم. هدایت شدم و اگر دنیا باقی می ماند و ما در آن جاودانه می شدیم و در مقابل، یاری و کمک به تو در قیام بود، قطعاً قیام با تو را بر ماندن در دنیا برمی گزیدیم». حسین علیه السلام از او تشکر کرد و چنین سرود:

«به زودی می میرم و مرگ بر جوانمرد ننگ نیست؛ آنگاه که قصد حقی بکند و در حال مسلمانی جهاد کند.» و شخصا مردم نیکوکار را کمک کند و از مرد بد بُرد و با مجرم بجنگد.

«پس اگر زنده بمانم پشیمان نیستم و اگر بمیرم ملامت نمی شنوم. این درد تو را بس که زنده بمانی و بینیت به خاک مالیده شود».

وكان مع ابن الزبير ابن أخيه فنازع ابن عباس، فأخذ ابن الزبير نعلًا فَعَلَّاهُما رأس ابن أخيه، وقال: ما أنت والكلام لا أم لك، ابن عباس تُنازع؟، فقال ابن عباس: لم يستحق الضرب من صدق، وإنما يستحق من مرق و مزق، فقال ابن الزبير: يا ابن عباس أما ينبغي أن تصفح عن كلمة كأنك قد أعددت لها جوابا، فقال ابن عباس: إنما الصفح عمن أقر، وأما عمن هَرَفَلَا، فقال ابن الزبير: فاين الفضل؟، فقال ابن عباس: عندنا أهل البيت لا نصرفه عن أهله ولا نضعه في غيرهم، فقال ابن الزبير: أو لست من أهله؟، قال: بلى، إن نبذت الحسد، ولزمت المجدد. ثم تفرقا.

٤٠ المرشد بالله، قال: أخبرنا الحسن بن علي بن محمد الجوهري، و محمد بن محمد بن عثمان البندار وغيرهما بقراءة على كل واحد منهم، قالوا: أخبرنا أبو بكر أحمد بن جعفر بن حمدان بن مالك القطيعي، قال: حدثنا محمد بن يونس بن موسى القرشي، قال: حدثنا معمر بن المثنى، قال:

حدثنا لَبْطَةُ بن الفرزدق، عن أبيه، قال: حججت فمرت بذات عرق، فإذا بها قباب منصوبة، فقلت: ما هذه؟، قالوا: الحسين بن علي، فدخلت عليه، فقال: ما الخبر وراءك؟، قلت: القلوب معك والسيوف مع بني أمية.

٤١ أبوطالب، قال: أخبرنا أبي - رحمه الله - قال: أخبرنا أحمد بن علي بن إبراهيم بن هاشم بن علي، قال: حدثني أبي، عن أبيه، قال: حدثني بسطام بن قُرَّة:

عن عمرو بن ثابت، قال: لما أراد الحسين بن علي - عليه السلام - إلى العراق، خطب أصحابه، فحمد الله وأثنى عليه، ثم قال: إن هذه الدنيا قد تنكّرت وأدبر معروفها، فلم يبق إلا صَبَابَةٌ كَصَبَابَةِ الْإِنَاءِ، وخسيس عيش كالمرعى، الا ترون أن الحق لا يعمل به، وأن الباطل لا ينهي عنه، ليرغب المرء في لقاء ربه، فإني لا أرى الموت إلا سعادة، ولا الحياة مع الظالمين إلا شقاوة. فقام إليه زهير بن القين العجلي، فقال: قد سمعت مقالتك هديت، ولو كانت الدنيا باقية وكنا فيها مخلدين، وكان في الخروج مواساتك و نصرتك لاخترنا الخروج منها معك على الإقامة فيها، فجزاه الحسين بن علي - عليهما السلام - خيراً، ثم قال صلوات الله عليه:

سأَمْضِي وَمَا بِالْمَوْتِ عَارٌ عَلَى الْفَتَى  
إِذَا مَا نَوَى حَقًّا وَجَاهِدَ مُسْلِمًا  
وَوَاسَى الرِّجَالَ الصَّالِحِينَ بِنَفْسِهِ  
وَفَارَقَ مَثْبُورًا وَحَارِبَ مُجْرِمًا

پس چون به بستان بنی‌عامر فرود آمد، نامه‌ای به محمد حنفیه برادرش و خانواده‌اش به این مضمون نوشت:

«اما بعد. اگر به من بپیوندید شهید می‌شوید و اگر از من دست بکشید به پیروزی نمی‌رسید. والسلام».

پس چون به منزل «زُبَّالَه» رسید، طِرْمَاح طائی شاعر با او روبرو شد. امام از او پرسید: «از کجا بیرون آمدی؟» طِرْمَاح گفت: «از کوفه». امام پرسید: «اهل کوفه را چگونه یافتی؟» طِرْمَاح گفت: «ای پسر پیامبر! دیدم دل‌هایشان با تو و شمشیرهایشان علیه تو است». امام گفت: «راست گفتی. مردم بنده دنیايند و دين لقلقه زبان‌هایشان است و آن را تا زمانی که زندگیشان بچرخد در دهان می‌گردانند و چون گرفتار بلا و آزمایش شوند، دینداران اندکند».

پس چون امام به کربلا رسید، پرسید: «در کجاییم؟» گفتند: «در کربلاء». گفت: «به خدا سوگند، اینجا سرزمین اندوه و بلا است. اینجا محل فرود آمدن قافله‌های ما و ریخته‌شدن خون‌های ماست». سپس در دل شب این شعر را زمزمه می‌کرد:

- ای روزگار! وای بر تو که چه دوستی هستی و در بامدادان و شامگاهان

- چه بسیار برای تو مردگان و کشته شدگانی است و روزگار به عوض قانع نمی‌شود.

- و هر زنده‌ای این مسیر را طی می‌کند.

پس خواهرش زینب عليها السلام گفت: «گویا منظور تو از این اشعار خودت هستی؟» امام گفت: «اگر مرغ قَطَا» را به حال خود می‌گذاشتند، می‌خواستند «کنایه از این که اگر کار به کارش نداشتند او نیز کاری با آنها نداشت».



فإن عشت لم أندم وإن مت لم أكن بك داء أن تعيش وترغما  
 فلما نزل بستان بنى عامر كتب إلى محمد أخيه وأهل بيته: من الحسين بن علي، إلى محمد بن علي وأهل بيته:  
 أما بعد، فإنكم إن لحقتم بي استشهدتم، وإن تخلفتم عني لم تلحقوا النصر، والسلام.  
 فلما وافى زبالة استقبله الطرمّاح الطائي الشاعر، فقال له الحسين - عليه السلام - : من أين خرجت؟، قال: من الكوفة،  
 قال: كيف وجدت أهل الكوفة؟، قال: يا ابن رسول الله قلوبهم معك وسيوفهم عليك، فقال له الحسين - عليه السلام - :  
 صدقت، الناس عبيد الدنيا، والدين لعق على ألسنتهم، يحوطونه ما درّت معاشهم، فإذا مُحْصوا بالبلاء قَلَّ الديانون. فلما وافى  
 كربلاء، قال: في أي موضع نحن؟، قالوا: بكربلاء، قال: كرب والله و بلاء، ها هنا مناخ ركابنا و مهراق دمائنا. ثم أقبل في جوف  
 الليل يتمثل ويقول:

يادهرأف لك من خليل	كم لك في الإشراق والأصيل
من ميت و صاحب قتيل	و الدهر لا يقنع بالبديل
وكل حي سالك السبيل	

فقال أخته زينب: لعلك تخبرنا بأنك تقصد نفسك، فقال - عليه السلام - : لو ترك القَطَا لنام.



## حدیث چهل و دوم

بشر بن غالب اسدی روایت کرده است که ابن زبیر به دیدار حسین علیه السلام رفت و پرسید: «اراده کجا داری؟» امام گفت: «عراق». ابن زبیر گفت: «آنان همان‌هایی هستند که پدرت را کشتند و برادرت را زخم زدند و به عقیده من با تو هم خواهند جنگید». امام گفت: «من هم با تو هم عقیده‌ام».

## حدیث چهل و سوم

یونس (بن حبیب ضَبّی)<sup>۱</sup> روایت می‌کند که چون مردم کوفه به امام حسین علیه السلام خیانت کردند، عبدالله [عبدالله] بن حرّ جُعی به نزد امام آمد. زیرا امام نزدیک او خیمه‌های خود را برپا کرده بود. پس بر امام وارد شد و به ایشان گفت: «به خدا سوگند، من از کوفه بیرون نیامدم جز به خاطر تو». امام گفت: «پس با من باش». ابن حرّ گفت: «نمی‌خواهم خود را به کشتن دهم. چرا که کوفیان با تو نیستند و آنها به زودی تو را خوار می‌کنند. ولی این اسب من است که با آن در پی چیزی نرفتم جز آن که بدان دست یافتم و از چیزی نگریختم مگر آن که از آن رها شدم. سوار بر آن شو تا به یزید برسی و دستت را بردستی نهی و به تو امان دهد». امام نپذیرفت. ابن حرّ گفت: «در این صورت من از تو کناره می‌گیرم تا علیه تو هرگز نجنگم».

چون حسین علیه السلام شهید شد، عبدالله بن زیاد به ابن حرّ گفت: «آیا همراه حسین علیه السلام بودی؟» ابن حرّ پاسخ داد: «اگر با او بودم جایگاه من (شرح پهلوانی‌های من) پنهان نمی‌ماند». پس از ابن زیاد جدا شد و پیوسته از او فاصله می‌گرفت تا آن اتفاقات بعدی افتاد (کشته شدن ابن زیاد به دست مختار).

۱. پیشوای نخیوان بصره. بزرگانی مانند سیبویه و کسائی و فزّاء از او کسب علم کردند. وی در سال ۱۸۲ ق درگذشت.

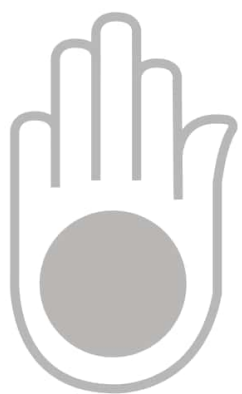
٤٢ المرشد بالله، قال: أخبرنا أبو القاسم عبد الرحمن بن محمد بن أحمد الذكواني بقراءتي عليه، قال: أخبرنا أبو محمد عبد الله بن جعفر بن حيان، قال: حدثنا أبو حامد محمد بن أحمد بن الفرج، قال: حدثنا محمد بن المنذر البغدادي سنة اثنتان وثلاثين ومائتين، قال: حدثنا سفيان، عن عبد الله بن شريك العامري؛

عن بشر بن غالب الأسدي، قال: إن ابن الزبير لحق الحسين بن علي - عليهما السلام - قال: أين تريد؟ قال: العراق، قال: هم الذين قتلوا أباك و طعنوا أخاك، وأنا أرى أنهم قاتلوك، قال: وأنا أرى ذلك (...).

٤٣ المرشد بالله، قال: أخبرنا القاضي أبو الحسين أحمد بن علي بن الحسين بن الوزى بقراءتي عليه، قال: أخبرنا القاضي أبو الفرج المعافى ابن زكريا بن يحيى الجبري قراءة عليه، قال: حدثنا أبو بكر محمد بن الحسن بن دريد الأزدي، قال: حدثنا أبو حاتم، عن أبي عبيدة؛

عن يونس، قال: لما غدر أهل الكوفة بالحسين بن علي - عليهما السلام - جاء عبد الله بن الحر الجعفي وقد نزل الحسين - عليه السلام - قريبا منه، فلما دخل عليه قال له ابن الحر: والله ما خرجت من الكوفة إلا من أجلك، قال الحسين - عليه السلام -: فكن معي، قال له ابن الحر: ما أرى نفسي تسخو بالقتل، وأهل الكوفة ليسوا معك، فإنهم سيخذلونك، و فرسى هذه ما طلبت عليها شيئا إلا أدركته، ولا هربت عليها من شيء إلا فُتَّه، فاركبها حتى تلقى يزيد فتضع يدك في يده فيؤمّنك، فأبى عليه، فقال: أعتزلك فلا أكون عليك أبدا - فلما قتل الحسين - عليه السلام - قال عبيد الله بن زياد لابن الحر: أكنت مع الحسين؟ فقال: لو كنت معه لم يخف مكاني - ثم فارقه فلم يزل مفارقة له حتى كان من أمره ما كان.

و إلا نجوت عليه، فدونك فخذ. فأعرض عنه الحسين عليه بوجهه، ثم قال: لا حاجة لنا فيك ولا في فرسك، وما كنت خذ المضلين عضدة، ولكن فر، فلألنا ولا علينا، فإنه من سمع وإعيتنا أهل البيت ثم لم يجبنا، كتبه الله على وجهه في نار جهنم.



## فصل ۸

سخنرانی‌های امام حسین علیه السلام

در روز عاشوراء

## حدیث چهل و چهارم

حسین بن زید بن علی علیه السلام از پدران بزرگوارش روایت کرده است که حسین بن علی علیه السلام در روزی که به شهادت رسید چنین خطبه خواند. نخست حمد و ثنای الهی را به جای آورد و آنگاه گفت:

«سپاس از آن خدایی است که آخرت را برای پرهیزگاران قرار داد و آتش و مجازات را بر کافران. به خدا سوگند که آمدن ما به اینجا در طلب دنیا نبود تا این که در رضای غیر خدا گام برداشته باشیم. پس صبر کنید که خدا با پرهیزگاران است و سرای آخرت برایتان بهتر است». یاران امام گفتند: «جانمان را فدایت می‌کنیم».

راوی می‌گوید: به خدا سوگند، همگی به جنگ شتافتند تا این که در مقابل او جان دادند. پس امام از خدا برایشان اجر می‌طلبید و طلب آمرزش می‌کرد.

## حدیث چهل و پنجم

محمد بن حسن<sup>۱</sup> برای ما حدیث گفت که چون عمر بن سعد در نزدیکی حسین بن علی علیه السلام فرود آمد و امام دانست که پسر سعد با او خواهد جنگید، در میان یارانش به خطبه ایستاد. پس حمد و ثنای الهی به جا آورد، آنگاه گفت:

«می‌بینید که کار به اینجا کشید و به راستی که دنیا تغییر کرد و روی نهان ساخت. نیکی‌اش پشت کرد و وضع چنین ادامه یافت. پس از آن جز چند جرعه‌ای نمانده، همچون ته‌مانده ظرف آب و جز اندک کامروایی همچون چراگاهی تَنُک و کم مایه با خوراکی سنگین و کشنده. آیا نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل جلوگیری نمی‌شود تا مسلمان به دیدار خدای عزّ و جلّ علاقه‌مند گردد. من مرگ را در این حالت جز سعادت و زندگی با ظالمان را جز رنج و سختی نمی‌بینم».

راوی می‌گوید که حسین علیه السلام در روز دهم (محرم) سال ۶۱ ق در سرزمین طَفّ در کربلاء به شهادت رسید. بر تنش لباسی از خز سیاه بود و در هنگام شهادت، سنش ۵۶ سال بود.

۱. محمد بن حسن زُبّالَه قرشی مخزومی، ابوالحسن مدنی. ابوداوود برای او روایت کرده است. او پیش از سال ۲۰۰ ق از دنیا رفت.

**۴۴** المرشد بالله، قال: أخبرنا الشريف أبو عبد الله محمد بن علي بن الحسن الحسنی بقرآءتی علیه بالكوفة، قال: أخبرنا الحسين بن محمد قراءة، قال: أخبرنا عبد العزيز، قال: حدثنا محمد بن عيسى بن هارون بن سلام، قال: حدثنا أحمد بن يحيى مولى بنى شيبه، قال: حدثنا قاسم بن عمرو، قال:

حدثنا حسين بن زيد بن علي، عن آبائه - عليهم السلام -: أن الحسين بن علي - عليهما السلام - خطب يوم أصيب، فحمد الله وأثنى عليه، وقال:

الحمد لله الذى جعل الآخرة للمتقين، و النار و العقاب على الكافرين، وانا والله ما طلبنا هذا الدنيا، فنكون السالكين فى غير رضوان ربنا، فاصبروا فإن الله مع الذين اتقوا، و دار الآخرة خير لكم فقالوا: بأنفسنا نفديك.

فقال الحسين بن زيد بن علي - عليهم السلام -: فكانوا والله يبادرونه إلى القتال حتى مضوا بين يديه، فيحتسبهم ويستغفر لهم.

**۴۵** المرشد بالله، قال: أخبرنا الحسن بن علي بن محمد المقتنى بقرآءتی علیه، قال: حدثنا أبو عمر محمد بن العباس بن محمد بن زكريا بن حيويه لفظا فى الجامع، قال: حدثنا أبو بكر محمد بن القاسم بن بشار إملاء، قال: حدثنا أحمد بن سعيد بن عبد الله، قال: حدثنا الزبير بن بكار، قال:

حدثنا محمد بن حسن، قال: لما نزل عمر بن سعد بالحسين بن علي - عليهما السلام - و علم أنهم قاتلوه، قام فى أصحابه خطيباً، فحمد الله وأثنى عليه، ثم قال:

قد نزل ما ترون من الأمر، وإن الدنيا قد تغيرت وتناكرت، وأدبر معروفها واستمرت، فلم يبق منها إلا صباية كصباية الإناء، إلا خسيس عيش كالمرعى الوبيل المتختم القاتل، الا ترون الحق لا يعمل به و الباطل لا يتناهى عنه، ليرغب المسلم فى لقاء الله عز وجل، وإني لا ارى الموت فيه إلا سعادة، والحياة مع الظالمين إلا برما.

قال: و قتل الحسين بن علي - عليهما السلام - يوم عاشوراء من سنة إحدى وستين - و عليه جبة خز دكناء - بالطف بكر بلاء»، و هو ابن ست وخمسين سنة.

## حدیث چهل و ششم

عبدالله بن حسن روایت کرده است که چون عمر بن سعد یارانش را برای جنگ با حسین بن علی علیه السلام آماده کرد، آنها را در جاهایشان قرار داد. پرچم‌ها را در محل‌های خود برپا داشت. قسمت چپ و راست سپاه را آماده ساخت و به یاران قلب سپاه گفت که «برجای باشید». حسین علیه السلام را از هر سو محاصره کردند و او را در یک حلقه گرفتند. امام خارج شد و به نزد مردم آمد. از آنان خواست تا ساکت باشند، اما آنها سکوت اختیار نکردند تا این که امام به ایشان گفت: «وای بر شما! شما را چه شده است که به من گوش نمی‌سپارید؟ پس به سخنم گوش کنید. چرا که من شما را به راه هدایت فرا می‌خوانم. پس هر آن کس که فرمان مرا ببرد از جمله هدایت شوندگان خواهد بود و آن کس که نافرمانی‌ام کند از زمره هلاک شدگان خواهد بود. شما همگی امر مرا نافرمانی می‌کنید و به سخنم گوش نمی‌سپارید. زیرا که درآمدهایتان را از راه حرام کسب کرده‌اید و شکم‌هایتان از مال حرام پر شده است. پس بر دل‌هایتان مهر نهاده شده است. وای بر شما! آیا ساکت نمی‌شوید و گوش نمی‌کنید؟»

پس یاران عمر بن سعد همدیگر را سرزنش کردند و گفتند: «به او گوش بسپارید. گوش کنید». آنگاه امام برخاست. حمد و ثنای الهی را به جا آورد و بر پیامبر اکرم درود فرستاد. آنگاه گفت:

۴۶ أبوطالب، قال: أخبرنا أبي - رحمه الله - قال: أخبرنا حمزة بن القاسم العلوي العباسي، قال: حدثنا بكر بن عبد الله بن حبيب، قال: حدثنا تميم بن بهلول الضبي أبو محمد، قال: حدثنا أبو عبد الله، عن عبد الله بن الحسين بن تميم، قال: حدثني محمد بن زكريا، قال: حدثني محمد بن عبد الرحمن بن القاسم التيمي، قال: حدثني عبد الله بن محمد بن سليمان بن عبد الله بن الحسن بن الحسن، عن أبيه، عن جده؛

عن عبد الله بن الحسن بن علي، قال: لما عبأ عمر بن سعد أصحابه لمحاربة الحسين بن علي - عليه السلام - ورتبهم مراتبهم، و أقام الرايات في مواضعها، و عبأ أصحاب الميمنة والميسرة، و قال لأصحاب القلب: اثبتوا، و أحاطوا بالحسين - عليه السلام - من كل جانب حتى جعلوه في مثل الحلقة.

فخرج - عليه السلام - حتى أتى الناس فاستنصتهم، فأبوا أن ينصتوا، حتى قال لهم: ويلكم ما عليكم أن تنصتوا إلي، فاسمعوا قولي، فإنني إنما أدعوكم إلى سبيل الرشاد، فمن أطاعني كان من المرشدين، و من عصاني كان من المهلكين، و كلكم عاص لأمرى غير مسمع قولي، فقد انخزلت عطياتكم من الحرام، و ملئت بطونكم من الحرام، فطبع على قلوبكم. و يلکم الا تنصتون، الا تسمعون. فتلاوم أصحاب عمر بن سعد بينهم، و قالوا: أنصتوا له، فانصتوا.

فقام الحسين - عليه السلام - فيهم، فحمد الله وأثنى عليه و صلى على النبي - صلى الله عليه وآله وسلم - قال:



«ای مردم! مرگ و نابودی بر شما باد. آیا هنگامی که ترسان و حیران از ما فریادخواهی کردید و ما به سرعت و آماده برای کمکتان آمدیم، شمشیرتیز بر گردن‌های ما کشیدید و آتش فتنه‌ای را بر ما افروختید که آن را دشمن ما و شما پنهانش کرده بود؟ پس ضد دوستانتان جمع شدید و کمک دشمنانتان علیه آنها شدید. در حالی که آنان (آل زیاد و یزید) عدالتی در میان شما برپا نکرده بودند و آرزوی خیری برای خود از طرف ایشان نداشتید، جز مال حرام دنیا که به شما رساندند و اندک مایه زندگانی که در آن طمع بستید. بدون آن که مرتکب جنایتی شده باشیم و اندیشه نادرستی کرده باشیم. وای بر شما! چرا با چهره‌های عبوس به استقبال ما آمدید. در حالی که هنوز شمشیری کشیده نشده بود و خاطرهای آرام بود و اندیشه به کار نیفتاده بود؟ ولی شما همچون مگس‌ان پروازکنان به سوی ما شتافتید و همچون فراهم آمدن پروانگان گرد هم جمع شدید. زشت باد چهره‌هایتان. چرا که شما از سرکشان این امت هستید و از احزاب و رها کنندگان قرآن و دمنده شدگان شیطان و گناهکاران و تحریف کنندگان قرآن و خاموش کنندگان سنت‌ها و کشندگان فرزندان پیامبران و نابود کننده خاندان اوصیا و پیوستگان به زنازادگان و آزار دهنده مومنان و فریادرس پیشوایان مسخره‌گر. همانان که قرآن را تکه تکه کردند و شما به پسر حرب و پیروانش تکیه می‌کنید و ما را رها می‌سازید. آری به خدا سوگند، یاری نکردن و خوار ساختن در میان شما شناخته شده است. رگ‌هایتان بر آن شاخه شاخه شد و ریشه‌ها و شاخه‌هایتان از آن میراث برده است و دل‌هایتان بر آن ثبات یافته است و سینه‌هایتان بر اساس آن رشد کرده است. شما برای آن که (شما را) بکارد بدبوترین شاخه هستید و برای آن که شما را برچیند، بدترین میوه هستید.

«آگاه باشید که لعنت الهی بر پیمان‌شکنان است و آنانی که پیمان‌ها را پس از استوارکردنش می‌شکنند و حال آن که خدا را ضامن پیمان خود قرار دادید. آری به خدا سوگند، شما همان‌ها هستید. «آگاه باشید زنازاده (مرا) میان دو چیز قرار داده است: کشته شدن و ذلت و از ما پذیرفتن پستی دور باد. خدا و پیامبرش و مومنان آن را نمی‌پذیرند و پدرانی که پاکند و مادرانی که پاکیزه‌اند و افراد باغیرت و بلندطبعان، افتادن در پستی را بر کشته شدن با کرامت ترجیح نمی‌دهند. بدانید که من عذر خود را به جای آوردم و شما را هشدار دادم.

«آگاه باشید من همراه خانواده‌ام هرچند کم‌اند - که یاران، مرا فرو گذاشتند - می‌جنگم».

آنگاه امام چنین سرود:

- اگر دشمن را شکست دهیم پس این روش همیشگی ماست و اگر شکست بخوریم، در حقیقت نباخته‌ایم.

تبا لكم ايها الجماعة وترحاً، أفحين استصرختمونا ولهين متحيرين، فاصرخناكم موجفين مستعدين، فسللتم علينا سيفاً في رقابنا، وحششتم علينا نار الفتن، خبّأها عدوكم وعدنا، فأصبحتم إلّبا على أوليائكم، ويدا عليهم لأعدائكم، لغير عدل افشوه فيكم، ولا امل أصبح لكم فيهم إلا الحرام من الدنيا أنالوكم، وخسيس عيش طمعتم فيه، من غير حدث كان منا، ولا رأى تفيل لنا، فهلاً - لكم الويلات - تجهتمونا والسيف لم يشهر، والمجأش طامن، والرأى لم يستخف، ولكن أسرعتم إلينا كطيرة الذباب، وتداعيتم تداعى الفراش.

فقبحا لكم، فإنما أنتم من طواغيت الأمة، وشدّاذ الأحزاب، ونبذة الكتاب، ونفثة الشيطان، وعصبة الآثام، ومحرفي الكتاب، ومطفي السنن، وقتلة أولاد الأنبياء، ومبيد عترة الأوصياء، وملحق العهار بالنسب، ومؤذى المؤمنين، وصراخ أئمة المستهزئين الذين جعلوا القرآن عضين، وأنتم على ابن حرب وأشياعه تعتمدون، وإيانا تحاذلون. أجل والله، خذل فيكم معروف، و شجّت عليه عروقتكم، وتوارثته أصولكم وفروعكم، وثبتت عليه قلوبكم، وعشبت صدوركم. وكنتم أخبث شيء سنخا للناصب، وأكلة للغاصب. ألا لعنة الله على الناكثين، والذين ينقضون الأيمان بعد توكيدها، وقد جعلتم الله عليكم كفيلاً، وأنتم والله هم. ألا إن الدعى قد ركز بين اثنتين، بين القتلة والذلة، وهيهات منا أخذ الدنية، أبى الله ذلك ورسوله والمؤمنون، وجدود طابت، وحجور طهرت، وأنوف حمية، ونفوس أبيّة، لا تؤثر مصارع اللئام على مصارع الكرام. الا قد أعذرت وانذرت.

الأنى زاحف بهذه الأسرة على قلة العتاد وخذلة الأصحاب، ثم أنشأ يقول:

فإن نهزم فهزامون قدماً وإن نهزم فغير مهزمين

- آگاه باشید که شما پس از این واقعه چندان نخواهید ماند، مگر به اندازه کسی که سوار بر اسب می‌شود تا برایتان آسیاب را بگرداند. این عهدهی است که پدرم به من سپرده بود.

(سپس امام این آیات را تلاوت گفت): «پس در کارتان با شریکانتان هم داستان شوید تا کار بر شما پوشیده نماند. سپس درباره من تصمیم بگیرید و مهلتم ندهید<sup>۱</sup>». «پس همه شما در کار من نیرنگ کنید و مرا مهلت ندهید. در حقیقت من بر خدا، پروردگارم و پروردگار شما توکل کردم. هیچ جنبنده‌ای نیست، مگر این که او مهار هستی‌اش را در دست دارد. به راستی پروردگار من بر راه راست است<sup>۲</sup>».

«خدایا باران را از ایشان بپُر و بر ایشان قحط‌سالی بفرست، همچون قحط‌سال‌های دوران حضرت یوسف علیه السلام و بر آنها غلام ثقیف<sup>۳</sup> را مسلط ساز تا جامی تلخ به آنان بنوشاند و هیچ کدامشان را زنده نگذارد. به انتقام هر کشته، کشته‌ای و هر ضربه، ضربه‌ای. از ایشان انتقام من و دوستان و خانواده و شیعیانم را می‌گیرد؛ چرا که آنها ما را فریفتند و دروغگو پنداشتند و یاریمان نکردند و خدایا! تو پروردگار مایی. تنها بر تو تکیه می‌کنیم و به سوی تو رو می‌آوریم و بازگشت به سوی تو است».

سپس امام گفت: «عمر بن سعد کجاست؟ او را صدا بزنید». پس او را فرا خواندند و او از این که با امام دیدار کند کراحت داشت. پس امام به او گفت: «ای پسر عمو! تو مرا می‌کشی و می‌پنداری که زنازاده فرزند زنازاده، ری و جرجان را به تو خواهد داد؟ به خدا سوگند، هرگز آن برای تو میسر نمی‌شود. این عهدهی است که از گذشته نوشته شده است. پس هرچه می‌خواهی بکن؛ چرا که پس از من نه در دنیا و نه در آخرت شاد نخواهی زیست و گویا سرت را می‌بینم که بر روی نی در کوفه نصب شده است و کودکان آن را با سنگ می‌زنند و آن را هدف سنگ پراکنی خود قرار می‌دهند».

عمر بن سعد از سخنان امام در خشم شد و روی از امام برگرداند و به یارانش گفت: «منتظر چه هستید؟ همگی بر آنان یورش برید که آنها یک لقمه شمایند».

۱. یونس: ۷۱.

۲. هود: ۵۵-۵۶.

۳. هرچند در منابع مراد از غلام ثقیف، حجاج دانسته شده است، اما توصیفی که امام از او به دست می‌دهد بیشتر با مختار ثقیف تطبیق می‌کند که انتقام اهل بیت را از دشمنانشان ستاند.

الا، ثم لا تلبثون بعدها إلا كريث ما يركب الفرس حتى تدور بكم الرجا، عهدا عهدا إلى أبي، «فَأَجْمَعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنْظِرُونِ»، «فَكَيْدُونِي جَمِيعاً ثُمَّ لَا تُنْظِرُونِ / إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ».

اللهم احبس عنهم قَطر السماء، وابعث عليهم سنين كسنى يوسف، وسلط عليهم غلام ثقيف يسقيهم كاساً مرةً ولا يدع فيهم أحد إلا قتله، قَتَلَهُ بِقَتْلَةٍ، وضربة بضربة، ينتقم لى ولأوليائى وأهل بيتى وأشياعى منهم، فإنهم غَرَوْنَا وَكَذَّبُونَا وَخَذَلُونَا، وانت ربنا عليك توكلنا، وإليك أنبنا وإليك المصير.

ثم قال: اين عمرين سعد؟، ادعوا لى عمر، فدعى له، وكان كارها لا يحب أن يأتية، فقال: يا عمر، يا ابن عم، أنت تقتلنى وترعم أن يوليک الدعى بن الدعى بلاد الرى و جرجان؟، والله لا تتهنأ بذلك أبدا، عهداً معهوداً، فاصنع ما انت صانع، فإنک لا تفرح بعدى بدنیا و آخره، وکانى براسک على قصبه قد نصب بالكوفة تتراماه الصبيان، ويتخذونه غرضاً بينهم. فاغتاظ عمرين سعد من كلامه، ثم صرف بوجهه عنه، ونادى أصحابه: ما تنتظرون به، احملوا بأجمعكم إنما هى أكلة واحدة.

آنگاه حسین علیه السلام در حالی که رجز می خواند اسب پیامبر را خواست.<sup>۱</sup> پس بر آن سوار شد و یارانش را مرتب کرد. عمر بن سعد - که لعنت خدا بر او باد - به سوی امام حمله کرد و به غلامش دُرید گفت: «پرچمت را پیش آور». آنگاه تیرش را در چله کمان نهاد و پرتاب کرد و گفت: «برای من نزد امیر عبیدالله بن زیاد گواهی دهید که من نخستین کسی بودم که تیر انداختم». پس یارانش همگی با هم تیراندازی کردند و هیچ کس از یاران حسین علیه السلام نبود که تیری به او اصابت نکرده باشد.

### حدیث چهل و هفتم

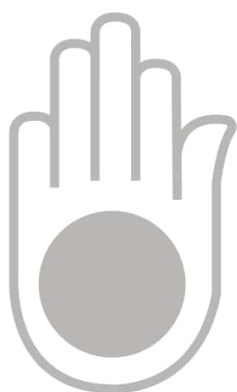
حمید بن مسلم روایت کرده است: هنگامی که دشمن حسین علیه السلام را محاصره کرده بودند، او چنین گفت: «خدایا! باران را از آنها منع کن و از برکات زمین بهره مندشان مساز و اگر برای مدتی بهره مندشان ساختی، پس آنان را فرقه فرقه کن و پاره پاره ساز و آنها را هم چون راه هایی پراکنده ساز و والیان را هیچ گاه از آنان خشنود مساز؛ زیرا آنها ما را فرا خواندند تا یاریمان سازند، ولی بر ما حمله بردند و با ما جنگیدند» و حسین علیه السلام آن قدر شمشیر زد که از او دست برداشتند. آنگاه مجدداً بر او یورش بردند و او را به شهادت رساندند.

---

۱. نمی تواند اسب پیامبر بوده باشد؛ زیرا متوسط عمر اسب بین ۲۵ تا ۳۰ سال است، درحالی که در آن هنگام ۵۰ سال از رحلت پیامبر گذشته بود. [مترجمان]

ثم إن الحسين - عليه السلام - دعا بفرس رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - المرتجز، فركبه، وعباً أصحابه، فزحف إليه عمر بن سعد - لعنه الله تعالى - ونادى غلامه دريداً، وقال: أقدم رايتك. ثم وضع سهمه في كبد قوسه، ثم رمى وقال: اشهدوا لي عند الأمير - يعني عبيد الله بن زياد لعنه الله تعالى وإياه - أني أول من رمى، فرمى أصحابه كلهم بأجمعهم في أثره رشقة واحدة، فما بقى واحد من أصحاب الحسين - عليه السلام - إلا أصابه من رميهم سهم.

۴۷ المرشد بالله، قال: أخبرنا القاضي يوسف بن رباح بن علي البصري قراءة عليه في جامع الأهواز، قال: حدثنا علي بن الحسين بن بندار الأزدي، قال: حدثنا محمود بن محمد بأنطاكية، قال: حدثنا عبيد الله بن محمد، قال: حدثنا محمد بن خالد، قال: حدثنا نصر بن مزاحم العطار، عن أبي مخنف، قال: حدثني سليمان بن أبي راشد؛ عن محمد بن مسلم، قال: سمعت الحسين بن علي - عليهما السلام - وقد أحاطوا به يقول: اللهم احبس عنهم مطر السماء، وامنعهم بركات الأرض، وإن متعتهم إلى حين، ففترقهم فرقة، ومزقهم مزقة، واجعلهم طرائق قحدا، ولا ترض عليهم الولاية أبداً، إنهم دعوا لينصرونا، فعدوا علينا فقاتلونا. وضارب حتى كفهم عنه، ثم تعادوا عليه فقتلوه.



## فصل ۹

**احادیثی کامل در مورد شهادت  
امام حسین علیه السلام و نام بردن از کسانی  
که همراه او به شهادت رسیدند**



## حدیث چهل و هشتم

عمّار دُهنی می‌گوید: به ابوجعفر (امام باقر علیه‌السلام) عرض کردم برایم ماجرای شهادت امام حسین (علیه‌السلام) را آن‌گونه بگویند که گویی خودم در آن واقعه حضور داشته‌ام». امام گفت: «وقتی معاویه مرد، ولید بن عتبه بن ابی سفیان، حاکم مدینه بود. پس او کسی را به نزد حسین (علیه‌السلام) فرستاد تا از او بیعت بستاند. امام گفت: «کار مرا به تأخیر انداز». ولید با امام مدارا کرد و بیعت گرفتن از ایشان را به عقب انداخت. آنگاه امام به مکه رفت و در آن جا پیک‌های مردم کوفه به نزد او آمدند و گفتند: «ما جان‌هایمان را وقف تو کرده‌ایم و در نماز جمعه والی مان شرکت نمی‌جوئیم. پس به نزد ما بیا» و نعمان بن بشیر انصاری، حاکم کوفه بود.

پس امام حسین (علیه‌السلام) به دنبال پسر عمویش، مسلم بن عقیل فرستاد و به او گفت: «به کوفه برو و در مورد چیزهایی که کوفیان به من نوشته‌اند تحقیق کن. اگر حرف‌هایشان درست بود من به سوی ایشان خواهم رفت». مسلم خارج شد تا به مدینه رسید و از آنجا دو راهنما گرفت و با آنها پا به بیابان نهاد. تشنگی شدیدی بر آنها عارض شد و یکی از دو راهنما مرد. مسلم به امام نامه نوشت و از ایشان خواست تا او را از این کار معاف دارد. امام به او نوشت: «به کوفه برو». بنابراین مسلم حرکت کرد تا بدان جا رسید و نزد مردی از مردم آن جا به نام عوسجه منزل گزید. چون عوسجه با کوفیان در مورد آمدن مسلم سخن گفت، مردم به او نزدیک شدند و دوازده هزار تن با او بیعت کردند. یکی از طرفداران یزید به نزد نعمان رفت و به او گفت: «تو یا ناتوانی یا مستضعف! مُلکت به هم ریخته است». نعمان به او گفت: «اگر در فرمانبرداری خدا ضعیف باشم برایم بهتر است از این که در نافرمانی او قوی باشم و من کسی نیستم که پرده‌ای را که خداوند پوشانده است از هم بدرم». پس آن مرد سخن نعمان را به یزید نوشت.

یزید یکی از موالی خود به نام سرجون<sup>۱</sup> را که اغلب با او مشورت می‌کرد به نزد خود فرا خواند و ماجرا را برای او بازگو کرد. سرجون گفت: «اگر معاویه زنده بود، سخنش را می‌پذیرفتی؟» یزید گفت: «آری». سرجون گفت: «پس از من بپذیر. برای کوفه کسی جز عبیدالله بن زیاد مناسب نیست. او را حاکم آن جا گردان». یزید از دست عبیدالله بن زیاد خشمگین بود و تصمیم داشت او را که حاکم بصره بود از کار برکنار سازد. پس نامه‌ای به ابن زیاد نوشت و او را خشنود ساخت و به او خبر داد که او را والی کوفه به همراه بصره کرده است و به او نوشت که در طلب مسلم بن عقیل باشد و اگر او را یافت، بکشد.

۱. در متن سرجون آمده که نادرست است.

۴۸ المرشد بالله، قال: أخبرنا أبو طاهر أحمد بن علي بن محمد بن عثمان السؤاق والبندار ابن أخي شيخنا أبي منصور بن السؤاق بقراءتي عليه، قال: حدثنا أبو عبد الله الحسين بن عمر بن برهان الغزال، قال: أخبرنا أبو عمرو عثمان بن أحمد المعروف بابن السماك، قال: حدثنا أبو الفضل أحمد بن ملاعب بن حيان المخرمي، قال: حدثنا أحمد بن جناب المصيصي، قال: أخبرنا خالد بن يزيد بن أسد بن عبد الله القسري؛

عن عمار الدُهني، قال: قلت لأبي جعفر - عليه السلام - حدثني بمقتل الحسين بن علي - عليه السلام - حتى كافي حضرته، قال: مات معاوية، والوليد بن عتبة بن أبي سفيان على المدينة، فأرسل إلى الحسين بن علي - عليهما السلام - ليأخذ بيعته، فقال له: أخرجني، ورفق به فأخره، فخرج إلى مكة، فأتاه رسل أهل الكوفة: أنا قد حبسنا أنفسنا عليك، ولسنا نخضر الجمعة مع الوالي فأقدم علينا، وكان نعمان بن بشير الأنصاري على الكوفة.

قال: فبعث الحسين بن علي - عليهما السلام - إلى مسلم بن عقيل، ابن عمه، فقال: سر إلى الكوفة فانظر ما كتبوا به إلى، فإن كان حقاً خرجت إليهم، فخرج مسلم حتى أتى المدينة، فأخذ منها دليلين فزابه في البرية فأصابهم عطش، فأت أحد الدليلين، فكتب مسلم إلى الحسين بن علي - عليهما السلام - يستعفيه، فكتب إليه الحسين: أن امض إلى الكوفة، فخرج حتى قدمها، فنزل على رجل من أهلها يقال له: عوسجة. فلما تحدث أهل الكوفة بمقدمه دنوا إليه، فبايعه منهم اثنا عشر ألفاً، فقام رجل ممن يهوى يزيد إلى النعمان، فقال له: إنك لضعيف أو مستضعف، قد فسد البلاد، فقال له النعمان: لأن أكون ضعيفة في طاعة الله عز وجل أحب إلى مما أكون قويا في معصية الله، وما كنت لأهتك ستراً ستره الله عز وجل، فكتب بقوله إلى يزيد بن معاوية.

فدعا يزيد مولى له يقال له: سرحون - قد كان يستشير - فأخبره الخبر، فقال له: أنت قابلا من معاوية لو كان حيا؟ قال: نعم، قال: فاقبل مني، إنه ليس للكوفة إلا عبيد الله بن زياد، فوها إياه، وكان يزيد ساخط على عبيد الله بن زياد، وكان قد همّ بعزله وكان على البصرة، فكتب إليه يرضاه وأنه قد ولاه الكوفة مع البصرة، وكتب إليه أن يطلب مسلم بن عقيل فيقتله إن وجده.

عبیدالله با گروهی از بزرگان بصره همراه و با روی پوشیده وارد کوفه شد. بر هیچ مجلسی از مجالس کوفیان نگذشت و بر هیچ یک از ایشان سلام نکرد، مگر این که گفتند: «سلام بر تو ای پسر رسول خدا!» و آنها گمان می کردند که او حسین بن علی علیه السلام است. تا این که وارد کاخ شد. سپس یکی از موالی خود را فرا خواند و به او سه هزار درهم داد و به او گفت: «برو تا درباره این مرد که کوفیان با او بیعت کرده اند سوال کنی. پس به او چنین وانمود کن که تو مردی از مردم حمص هستی که برای این کار به کوفه آمدی و این پولی است که می خواهی آن را تحویلش دهی تا تقویت شود». پس مرد بیرون آمد و پیوسته مراقب بود و ملاحظه امور می کرد تا این که به پیرمردی رسید که مسئول بیعت گرفتن بود. پس با او دیدار کرد و خبر را به او گفت. پیرمرد بدو گفت: «دیدار تو قطعاً مایه خشنودی من شد، ولی در عین حال موجب اندوه من نیز گشت. اما شادی ام بدین سبب است که خدا تو را هدایت ساخت و آنچه موجب ناراحتی من است این است که کار ما هنوز محکم نشده است». پس پیرمرد، او را نزد مسلم برد و مسلم مال را از او ستاند و با او بیعت کرد. سپس مرد به نزد عبیدالله بازگشت و او را خبر کرد. مسلم هم آنگاه که عبیدالله به شهر آمد از خانه ای که در آن بود به خانه هانی بن عروه مرادی رفت و نامه ای به اباعبدالله الحسین علیه السلام نوشت و از بیعت کردن دوازده هزار تن از کوفیان با خود خبر داد و از امام خواست تا به کوفه بیاید.

عبیدالله بن زیاد به بزرگان کوفه گفت: «چرا هانی در بین کسانی که به نزد من آمده اند، نیست؟» پس محمد بن اشعث به همراه عده ای به قصد او (از کاخ) بیرون آمده، به نزد هانی رفتند که در جلوی خانه اش ایستاده بود. به او گفتند که «امیر از درنگ کردن تو سخن گفته است و باید به نزد او روی» و همانجا آن قدر ماندند تا هانی با آنها رهسپار شد. چون بر عبیدالله وارد شد، شریح قاضی آنجا بود. ابن زیاد چون به هانی نگریست، به شریح گفت: «خائن با پای خود به دام افتاد». هنگامی که عبیدالله بر هانی سلام کرد، به او گفت: «ای هانی! مسلم کجاست؟» هانی پاسخ داد: «نمی دانم». عبیدالله دستور داد تا آن مردی که پول ها را داده بود بیاید. پس آن مرد به سوی هانی رفت و هانی چون او را دید یقین کرد که عبیدالله موضوع را می داند، لذا گفت: «خدا کار امیر را درست کند. به خدا من او را به خانه خود دعوت نکردم، ولی او خودش را به خانه من انداخت». ابن زیاد گفت: «او را به نزد من آور». هانی گفت: «به خدا اگر زیر پایم هم پنهان شده باشد او را تحویل نمی دهم». ابن زیاد گفت: «او را نزدیک من آوردید». چون هانی را به نزدیک او آوردند، او را با عصایش زد و عصا بر سر و رویش شکست و هانی خواست شمشیر یکی از محافظان ابن زیاد را برباید که موفق نشد. عبیدالله گفت: «خدا خونت را مباح کرد». پس دستور داد تا او را ببرند و در گوشه ای از کاخ زندانی کنند.

فاقبل عبید الله فی وجوه أهل البصرة حتى قدم الكوفة متلثما، فلا یمرّ علی مجلس من مجالسهم فیسلم علیهم إلا أن قالوا: وعلیک السلام یا ابن بنت رسول الله، وهم یظنون أنه الحسین بن علی - علیهما السلام - حتی نزل بالقصر، فدعا مولی له فأعطاه ثلاثة آلاف درهم، فقال له: اذهب حتی تسأل عن الرجل الذی یبایع أهل الكوفة، فأعلمه أنك رجل من أهل حمص جئت لهذا الأمر، وهذا مال فادفعه إلیه لیقوی، فخرج إلیه، فلم یزل یتلطف ویرفق حتی دخل علی شیخ یلی البیعة، فلقیه فأخبره الخبر، فقال له الشیخ: لقد سرفی لقاءک إیای، ولقد ساء فی، فأما ما سرفی من ذلک فما هداک الله عزوجل، وأما ما ساء فی فإن أمرنا لم یستحکم بعد، فادخله علی مسلم فأخذ منه المال وبایعه، ورجع إلی عبید الله فأخبره، و تحوّل مسلم حین قدم عبید الله من الدار التی کان فیها إلی منزل هانی بن عروة المرادی.

وكتب مسلم إلی الحسین بن علی - علیهما السلام - یخبره ببیعة اثنی عشر ألفا من أهل الكوفة، ویأمره بالقدوم. قال: وقال عبد الله لوجه أهل الكوفة: ما بال هانی بن عروة لم یأتنی فیمن أتانی، قال: فخرج إلیه محمد بن الأشعث فی أناس منهم، فأتوه وهو علی باب داره، فقالوا له: إن الأمر قد ذکر استبطاءک فانطلق إلیه، فلم یزالوا به حتی ركب معهم، فدخل علی عبید الله وعنده شریح القاضی، فلما نظر إلیه قال لشریح: أتتک بخائن رجلاه، فلما سلم علیه قال له: یا هانی، این مسلم؟ قال: لا أدری، فأمر عبید الله صاحب الدراهم، فخرج إلیه، فلما رآه قطع به، قال: أصلح الله الأمير، والله ما دعوته إلی منزلی ولكنه جاء فطرح نفسه علی، قال: اتثنی به، فقال: والله لو کان تحت قدمی ما رفعتهما عنه، قال: أدنوه إلی، فأدنی، فضربه بالقضیب فشجه علی حاجبه، وأهوی هانی إلی سیف شرطی لیله، فدفع عن ذلک، وقال له: قد أحل الله دمک، فأمر به فحبس فی جانب القصر.

چون خبر (دستگیری هانی) به قبیله مَدِجِج رسید، عبیدالله بن زیاد به ناگاه در جلوی دارالاماره، سرو صدایی شنید. پرسید: «این سرو صدا برای چیست؟» گفتند: «قبیله مَدِجِج هستند». ابن زیاد به شریح گفت: «به نزد آنها برو و به آنها بگو که من او را نگه داشته‌ام تا سوالاتی از او بپرسم» و بر شریح جاسوسی گمارد تا چیزهایی را که او می‌گوید بشنود. چون شریح از کنار هانی گذشت، هانی به او گفت: «ای شریح! از خدا بترس که او قاتل من است». پس شریح خارج شد تا این که بر روی دیواره قصر قرار گرفت و به مردم گفت: «خطری متوجه هانی نیست. امیر عبیدالله او را نگه داشته است تا سوالاتی از او بپرسد». پس مَدِجِجیان گفتند: «راست می‌گوید. خطری متوجه هم قبیله‌ای شما نیست» و متفرق شدند.

چون خبر به مسلم رسید، دعوتش را آشکار کرد و ۴۰۰۰ تن از کوفیان با او همراه شدند. پس مقدمه سپاهش را که شامل میمنه و میسره سپاه (هم) می‌شد پیش فرستاد و خود با قلب سپاه به سوی عبیدالله بن زیاد حرکت کرد. عبیدالله بن زیاد در پی بزرگان کوفه فرستاد و آنها را در نزد خود در کاخ جمع کرد. چون مسلم به سوی او رفت و به در قصر رسید، بزرگان کوفه از بالای دارالاماره بر مردان قبیله خود تسلط داشتند و شروع به سخن گفتن با آنها و بازگرداندنشان کردند. پس یاران مسلم پنهانی گریختند تا آن که شب شد و فقط ۵۰۰ تن باقی ماندند و چون تاریکی شب همه‌جا را فرا گرفت همان‌ها هم رفتند. چون مسلم به اطرافش نگریست، دید که تنها مانده و در کوچه‌ها راه می‌رفت. به در خانه‌ای رسید و جلوی آن نشست. زنی از خانه بیرون آمد. مسلم به او گفت: «به من آب بده». زن به او آب داد. سپس مدتی همان‌جا ماند. چون زن دوباره از خانه بیرون آمد، مسلم را همان‌جا دید. پس به مسلم گفت: «ای بنده خدا! نشستن تو در اینجا موجب شک و تردید دیگران می‌شود. برخیز (و برو)». مسلم به او گفت: «من مسلم بن عقیلم. آیا می‌توانی پناهم دهی؟» زن گفت: «آری، داخل شو». پسر آن زن از مأموران محمد بن اشعث بود. پس وقتی آن جوان از حضور مسلم آگاه شد به نزد محمد رفت و به او خبر داد. محمد بن اشعث هم به نزد عبیدالله رفت و او را آگاه ساخت. عبیدالله هم صاحب شرطه‌اش، عمرو بن حریث مخزومی را به همراه محمد به سوی مسلم فرستاد. مسلم زمانی متوجه ماجرا شد که خانه محاصره شده بود. مسلم هنگامی که چنین دید شمشیر کشید و با آنها به جنگ پرداخت، ولی محمد بن اشعث به او امان داد و بدین ترتیب بر او دست یافت و او را نزد عبیدالله برد. عبیدالله دستور داد تا او را به بالاترین نقطه کاخ ببرند. در آنجا گردنش را زدند و پیکرش را به پایین در میان مردم افکندند. در مورد هانی هم دستور داد تا او را به محله «کُنَاسَه» کشانند و در آنجا به دار آویختند.



وخرج الخبر إلى مِذْحَج، فإذا على باب القصر جلبة سمعها عبيد الله بن زياد، فقال: ما هذا؟، فقالوا: مِذْحَج، فقال لشریح: أخرج إليهم فأعلمهم أني إنما حبسته لأسأله، وبعث عينا عليه من موالیه یسمع ما یقول، فَرَشْرَح بهائی، فقال هانی: یا شریح، اتق الله فإنه قاتلی، فخرج شریح حتی قام على باب القصر، فقال: لا بأس علیه إنما حبسه الأمير لیسأله، فقالوا: صدق لیس على صاحبکم بأس، فتفرقوا.

وأتى مسلماً الخبر، فنادی بشعاره فاجتمع إليه أربعة آلاف من أهل الكوفة، فقدم مقدمة وهي ميمنة وميسرة وسار في القلب إلى عبد الله، وبعث عبيد الله إلى وجوه أهل الكوفة فجمعهم عنده في القصر، فلما سار إليه مسلم فانتهی إلى باب القصر أشرفوا عليه من فوقه على عشائريهم، فجعلوا يكلمونهم ويردونهم، فجعلوا أصحاب مسلم يتسللون حتى أمسى في خمسمائة، فلما اختلط الظلام ذهب أولئك أيضاً، فلما رأى مسلم أنه قد بقى وحده تردد في الطرق، فأقى باباً فنزل عليه، فخرجت إليه امرأة، فقال لها: اسقيني ماء، فسقته، ثم مكث ما شاء الله، ثم خرجت فإذا هو على الباب، قالت: یا عبد الله إن مجلسک مجلس ربيّة فقم، فقال لها: أنا مسلم بن عقيل فهل عندك مأوى؟، قالت: نعم، أدخل، وكان ابنها مولى لمحمد بن الأشعث، فلما علم به الغلام انطلق إلى محمد فأخبره، فانطلق محمد إلى عبيد الله فأخبره، فبعث عبيد الله عمرو بن حريث المخزومي صاحب شرطته إليه ومعه محمد، فلم يعلم مسلم حتى أحيط بالدار، فلما رأى ذلك مسلم خرج بسيفه فقاتلهم، فأعطاه محمد الأمان فأمكن من يده، فجاء به إلى عبيد الله بن زياد، فأمر به فأصعد إلى أعلى القصر فضرب عنقه، وألقى جثته إلى الناس، وأمر بهائی فسحب إلى الكناسة فصلب هناك

شاعر قبیله مَذحِج در این باره چنین سروده است:

- اگر نمی‌دانی مرگ چیست، پس در بازار به هانی و پسر عقیل بنگر.

- امر امام (حاکم) به آنان اصابت کرد و داستان‌هایی برای مردم شدند.

- آیا اسماء، آسوده‌خاطر بر اسبان سوار می‌شود، در حالی که قبیله مَذحِج انتقام خون مقتول خود

را می‌طلبند.

حسین علیه السلام به خاطر نامه‌ای که مسلم به او نوشته بود به سوی کوفه حرکت کرد تا به جایی رسید که از آنجا تا قادسیه سه میل راه بود. در آنجا حرّ بن یزید تمیمی را دیدار کرد. حرّ به امام گفت: «قصد کجا را داری؟» امام گفت: «می‌خواهم به این شهر بروم». حرّ گفت: «برگرد که در پشت سر خود برای تو خیری که بدان امید داری سراغ ندارم». پس امام تصمیم به بازگشت گرفت، اما برادران مسلم بن عقیل که با او بودند، گفتند: «به خدا سوگند بر نمی‌گردیم تا انتقام خون مسلم را بستانیم یا این که کشته شویم». از این رو امام حرکت کرد تا این که با اولین دسته سپاه ابن زیاد مواجه شد. امام چون چنین دید راهش را به سوی کربلا کج کرد و پشت به نیزاری داد تا جز از یک طرف با حمله دشمن مواجه نشود. لذا در همان جا فرود آمد و یارانش در آن روز ۴۵ سواره و حدود ۱۰۰ تن پیاده بودند. عبیدالله، عمر بن سعد را به ولایت ری منصوب کرده بود و حکم آن را هم برایش نوشته بود. پس به عمر گفت: «کار این مرد را برای من انجام ده». عمر گفت: «مرا معاف دار»، ولی عبیدالله نپذیرفت. عمر گفت: «پس مرا شبی مهلت ده» و عبیدالله به او مهلت داد. عمر بن سعد در آن شب در این کار اندشید. چون صبح شد به نزد عبیدالله آمد و رضایت خود را از انجام آن مأموریت اعلام کرد.

، وقال شاعرهم:

فإن كنت لا تدريين ما الموت فانظري      إلى هانئ بالسوق وابن عقيل  
أصابهما أمر الإمام فأصبحا      أحاديث من يسعى بكل سبيل  
أركب أسماء الهماليج» آمنا      وقد طلبته مذحج بقتيل

وأقبل الحسين - عليه السلام - بكتاب مسلم كان إليه، حتى إذا كان بينه وبين القادسية ثلاثة أميال لقيه الحر بن يزيد التميمي، فقال له: أين تريد؟ قال: أريد هذا المصير، قال: ارجع فإنني لم أدع لك خلفي خيراً أرجوه، فهم أن يرجع، وكان معه إخوة مسلم بن عقيل، قالوا: والله لا نرجع حتى نصيب بشارنا أو نُقتل، فقال: لا خير في الحياة بعدكم، فسار فلقيه أول خيل عبيد الله بن زياد، فلما رأى ذلك عدل إلى كربلاء، فأسند ظهره إلى قصب حتى لا يقاتل إلا من وجه واحد، فنزل وضرب أبنيته، وكان أصحابه خمسة وأربعين فارساً، ونحوا من مائة رجل.

وكان عمر بن سعد بن أبي وقاص قد ولاه عبيد الله بن زياد الرى، وعهد إليه عهداً، فقال: اكفني هذا الرجل، فقال: اعفني، فأبى أن يعفيه، قال: فانظرنى الليل فأخره، فنظر في أمره، فلما أصبح غدا عليه راضياً بما أمر به



پس عمر بن سعد به سوی حسین بن علی علیه السلام حرکت کرد تا به او رسید. امام به او گفت: «یکی از این سه راه را برگزین: یا مرا رها کن تا به مرزها بروم، یا مرا رها کن تا خود به نزد یزید بروم، یا رهایم کن تا به همان جا که بودم باز گردم». عمر بن سعد سخن امام را پذیرفت و به عبیدالله بن زیاد در این باره نامه نوشت. عبیدالله در پاسخ نوشت: «نه، هرگز چنین نخواهد شد تا دستش را در دستم نهد». حسین علیه السلام گفت: «نه به خدا سوگند، هرگز چنین نخواهد شد». پس با عمر بن سعد جنگید و همه یارانش به شهادت رسیدند و در بین ایشان بیش از ده تن از جوانان خاندانش بودند و تیری به سمت او آمد و به نوزادی که در بغل داشت خورد. امام شروع به پاک کردن خون از آن کودک کرد و در همان حال می‌گفت: «خدایا میان ما و قوممان داوری کن. آنها ما را فرا خواندند تا یاری مان دهند، ولی بعد ما را کشتند». سپس امام لباس‌هایی که نه طلبید و آنها را پاره و سپس بر تن کرد. آنگاه با شمشیرش از خیمه بیرون آمد و جنگید تا به شهادت رسید - درود خدا بر او باد - . مردی از قبیله مَدَحِج او را به شهادت رساند و سر ایشان را از تن جدا کرد و آن را به نزد عبیدالله بن زیاد - که خدا لعنتش کند - برد و چنین سرود:

- رکاب اسبم را پر از طلا و نقره کن که من شاه قوی دست را کشتم.

- و من بهترین مردم را از لحاظ پدر و مادر و نسب کشتم.

پس او به همراه سر امام حسین علیه السلام به نزد یزید رفت و سر را در برابر او نهاد. ابوبُرزه اسلمی هم در آنجا بود و یزید با عصا شروع به ضربه نواختن به دهان امام حسین علیه السلام کرد و چنین سرود:

- سرهای مردانی را می‌شکافیم که بر ما سخت‌گیرتر بودند و آنها نافرمان‌تر و ستمکارتر بودند.

ابوبُرزه به او گفت: «عصایت را بردار. به خدا سوگند بارها دیدم که رسول خدا دهان او را می‌بوسید».

عمر بن سعد، خاندان حسین علیه السلام را به نزد عبیدالله فرستاد و از خانواده ایشان جز نوجوانی که بیمار و همراه زنان بود، مردی زنده نمانده بود. عبیدالله دستور داد او را بکشند. زینب علیه السلام دختر علی علیه السلام، خود را بر روی آن نوجوان افکند و گفت: «تا مرا نکشته‌اید نمی‌توانید بر او دست یابید». پس دل عبیدالله نسبت به آن نوجوان نرم شد. او را رها کرد و از خونس درگذشت.

فتوجه عمر بن سعد إلى الحسين بن علي - عليهما السلام - فلما أتاه قال له الحسين: اختر واحدة من ثلاث: إما أن تدعوني فالحق بالثغور، وإما أن تدعوني فأذهب إلى يزيد، وإما أن تدعوني فأنصرف من حيث جئت، فقبل ذلك عمر بن سعد، فكتب إلى عبيد الله بن زياد بذلك، فكتب إليه عبيد الله: لا ولا كرامة حتى يضع يده في يدي، فقال الحسين بن علي - عليهما السلام -: لا والله لا يكون ذلك أبداً، فقاتله، فقتل أصحابه كلهم، وفيهم بضعة عشر شاباً من أهل بيته، ونحى سهم فيقع بآبن له صغير في حجره، فجعل يمسح الدم عنه ويقول: اللهم احكم بيننا وبين قومنا، دعونا لينصرونا ثم يقتلونا. ثم دعا بسر أويل حبرة فشقه ثم لبسه، ثم خرج بسيفه، فقاتل حتى قتل - عليه السلام - فقتله رجل من مذحج، وحرّأسه وانطلق به إلى عبيد الله لعنه الله، فقال: أوقر ركابي فضة وذهباً فقد قتلت الملك المحجبا وخيرهم إن ينسبون نسباً فوفد هو إلى يزيد بن معاوية - لعنهما الله تعالى - ومعه الرأس، فوضع بين يديه وعنده أبو برزة الأسلمي، فجعل يزيد ينكت بالقضيب على فيه ويقول:

نُفَلِّقْ هَاماً مِنْ رِجَالِ أَعْرَظَ  
علينا وهم كانوا أعقّ واظلما  
فقال له أبو برزة: إرفع قضيبك، والله لربما رأيت رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - على فيه يلثمه. وسرّح عمر بن سعد مجرمه وعياله إلى عبيد الله، ولم يكن يقي من أهل بيت الحسين - عليه السلام - إلا غلام كان مريضاً مع النساء، فأمر به عبيد الله ليقتل، فطرح زينب بنت علي - عليه السلام - نفسها عليه، وقالت: لا يقتل حتى تقتلوني، فرقّ له، فتركه وكفّ عنه.

آنگاه آنها را آماده ساخت و به نزد یزید روانه کرد. چون به نزد او رسیدند، یزید بزرگان شام را جمع کرد. پس وارد شدند و پیروزی‌اش را به او تبریک گفتند. مردی چشم آبی و سرخ چهره برخاست و به دخترکی از اسیر نگریست و به یزید گفت: «ای امیرالمومنین! این دخترک را به من بده». زینب گفت: «نه، هرگز چنین نخواهد شد؛ نه برای تو و نه برای او، مگر این که یزید از دین خدا بیرون رود». مرد کبود چشم دوباره درخواستش را مطرح کرد. یزید به او گفت: «دست بردار». سپس آنها را به نزد خانواده خود فرستاد و اندکی بعد تجهیزشان کرد و روانه مدینه ساخت.

چون خاندان نبوت وارد مدینه شد، زنی از تیره عبدالمطلب در حالی که موهایش را آشفته کرده بود و دستش را بر روی سر نهاده بود بیرون آمد و با آنها روبرو شد و چنین سرود:

- چه می‌گویید اگر پیامبرتان بگوید: شما که بهترین امت بودید پس از مرگ من با عترت و خانواده‌ام چه کردید؟

- گروهی اسیر شدند و گروهی در خون خود غلتیدند.

ابوالولید گفت: «من این بیت را از خالد نشنیدم».

- این جزای من نبود که چون شما را (به نیکی با خویشانم) نصیحت کردم، این گونه بد در مورد آنها رفتار کردید.

ثم جهزهم وحملهم إلى يزيد، فلما قدموا عليه جمع من كان بحضرته من أهل الشام ثم أدخلوا عليه فهناؤه بالفتح، فقام رجل منهم أزرق أحمر، فنظر إلى وصيفة من بناتهم، فقال: يا أمير المؤمنين، هب لي هذه، فقالت زينب: لا والله ولا كرامة لك ولاله، إلا أن يخرج من دين الله عز وجل، فأعادها الأزرق، فقال له يزيد: كُف، ثم أدخلهم إلى عياله، ثم جهزهم وحملهم إلى المدينة، فلما دخلوها خرجت امرأة من بني عبد المطلب ناشرة شعرها، واضعة كُمها على رأسها، تَلَقَّتْهم وهي تقول:

ماذا تقولون لو قال النبي لكم  
ماذا فعلتم وأنتم خير الأمم  
بعترتي واهلي بعد مفتقدى  
منهم أسارى وقتلى صُرِّجوا بدم

قال أبو الوليد: هذا البيت لم أسمعته من خالد:

ما كان هذا جزائي إذ نصحت لكم  
أن تخلفوني بسوء في ذوى رحمى.

## حدیث چهل و نهم

ابن کلبی روایت کرده است که شمر بن ذی الجوشن در روز نبرد با اباعبدالله الحسین علیه السلام فریاد زد: «ای عباس! - منظورش عباس بن علی علیه السلام بود - بیرون بیا تا با تو سخن بگویم». پس حضرت عباس علیه السلام از امام حسین علیه السلام اجازه خواست و امام اجازه داد. عباس به شمر گفت: «چه کار داری؟» شمر گفت: «این امان نامه‌ای است که برای تو و برادران مادری‌ات از امیر - عبیدالله بن زیاد - گرفته‌ام؛ چون شما پیوند خویشاوندی با من دارید و هم‌قبیله من هستید. با خیال راحت از اینجا بیرون روید». عباس علیه السلام به او گفت: «خدا تو و امانت را لعنت کند. به خدا سوگند تو برای ما امان گرفته‌ای؛ چون خواهرزاده‌هایت بوده‌ایم، ولی پسر رسول خدا در امان نباشد؟»

پس عباس خواست به جنگ برود، اما حسین علیه السلام به او گفت: «برادرانت - عبدالله و جعفر - را جلوتر بفرست؛ زیرا آن دو فرزند ندارند، ولی تو فرزند داری. بمان تا آن دو را ببینی و از خدا برایشان طلب اجر کنی». عباس به دو برادرش امر کرد که به میدان روند تا این که شهید شدند. آنگاه خود عباس به میدان آمد و جنگید تا به شهادت رسید.

حسن (راوی ماجرا) می‌گوید: «پدرم گفت: «این سه تن فرزندان امّ جعفر کلایه (از قبیله بنی‌کلاب) بودند و او همان امّ‌البنین است».

حسن می‌گوید: «پدرم گفت: «از جعفر بن محمد علیه السلام به من خبر رسیده است که گفت: «(علی بن) الحسین علیه السلام پنج سال گریست و امّ جعفر کلایه بر حسین علیه السلام می‌گریست و دیگران را می‌گریاند و نور دیدگانش رفته بود. مروان، والی مدینه شب‌ها ناشناس می‌آمد و می‌ایستاد تا گریه و مرثیه‌های او را بشنود».

۱. در متن ابوالعباس است که احتمالاً باید ایا العباس! باشد؛ زیرا کنیه حضرت عباس، ابالعباس نبوده و باید آن حرف نداء «ایا» باشد.

۴۹

المرشد بالله، قال: أخبرنا القاضي أبو الحسين أحمد بن علي التّوّزي بقراءتي عليه، قال: أخبرنا أبو الفرج المعافى بن زكريا قراءة عليه، قال: حدثنا أبو بكر محمد بن الحسن بن دريد الأزدي، قال: حدثنا الحسن بن خضر، عن أبيه؛

عن ابن الكلبي، قال: صاح شمر بن ذى الجوشن، يوم واقعوا الحسين - عليه السلام - : أبا عباس - يعني العباس بن علي عليهما السلام - أخرج إلى أكلمك، فاستأذن الحسين، فأذن له، فقال له: ما لك؟ قال: هذا أمان لك وإخوتك من أمك أخذته لك من الأمير - يعني ابن زياد - لمكانكم مني لأني أحد أخواكم، فاخرجوا آمنين، فقال له العباس: لعنك الله، ولعن أمانك، والله إنك تطلب لنا الأمان أن كنا بنى أختك، ولا يأمن ابن رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - ؟، فاراد العباس أن ينزل فقال له الحسين: قدم أخويك بين يديك، وهما: عبد الله، وجعفر، فإنهما ليس لهما ولد ولك ولد، حتى تراهما وتحسبهما، فأمر أخويه فنزلا، فقاتلا حتى قتلا، ثم نزل فقاتل حتى قتل.

قال الحسن: قال أبى: وهؤلاء الثلاثة بنو أم جعفر، وهى الكلابية، وهى أم البنين.

قال الحسن: قال أبى: بلغنى عن جعفر بن محمد - عليهما السلام - أنه قال: بُكى الحسين - عليه السلام - خمس حجج. وكانت أم جعفر الكلابية تندب الحسين، وتبكيه، وقد كف بصرها. فكان مروان وهو وال المدينة يحىء متنكراً بالليل حتى يقف فيسمع بكاءها وندبها.

## حدیث پنجاهم

لیث بن سعد برای ما حدیث گفت که معاویه در چهارم رجب سال ۶۰ ق مرد و یزید خلیفه شد و در دهم محرم سال ۶۱ ق، روز عاشورا، حسین بن علی علیه السلام با اصحابش به شهادت رسیدند و عباس بن علی بن ابی طالب علیه السلام که مادرش ام البنین عامریه بود به شهادت رسید [و نیز] جعفر بن علی بن ابی طالب علیه السلام و عبدالله بن [علی] بن ابی طالب علیه السلام و ابوبکر بن علی بن ابی طالب علیه السلام که مادرش لیلی دختر مسعود نَهَشَلِیّه بود و علی اکبر پسر حسین علیه السلام که مادرش لیلی ثَقَفِیّه بود و عبدالله بن حسین علیه السلام که مادرش رباب دختر امری القیس کلبیّه بود و ابوبکر بن حسن علیه السلام که مادرش کنیز بود و قاسم بن حسن علیه السلام که او نیز مادرش کنیز بود و عون بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب و محمد بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب (فرزندان حضرت زینب علیه السلام و جعفر بن عقیل بن ابی طالب و مسلم بن عقیل بن ابی طالب و سلیمان، غلام<sup>۱</sup> حسین علیه السلام و عبدالله برادر رضاعی حسین علیه السلام. حسین علیه السلام به هنگام شهادت ۵۸ ساله بود.

## حدیث پنجاه و یکم

فطر از منذر ثوری<sup>۲</sup> روایت کرده است که گفت: هرگاه که ماجرای شهادت اباعبدالله الحسین علیه السلام پیش [برادرش] محمد بن حنفیه یاد می‌شد، می‌گفت: «همراه حسین علیه السلام، ۱۷ تن از کسانی که از نسل فاطمه علیه السلام بودند، شهید شدند».

## حدیث پنجاه و دوم

حسن بصری گفت: «با حسین بن علی علیه السلام ۱۶ تن از مردان خاندانش شهید شدند و به خدا قسم در روی زمین آن روز خانواده‌ای [در پاکی و بزرگی مقام] شبیه آنها نبود». سفیان گفت: «مگر کسی در این شک دارد؟»

۱. کلمه مولی به معانی متعدد استعمال می‌شود و حاکی از وجود نوعی رابطه ولاء است؛ چنان که «مَولی» را بر غلام، غلام آزادشده و هم‌پیمان، آزادکننده غلام و صاحب غلام و... اطلاق می‌کنند (نجفی، ۱۳۹۷: ۲۴). ما در متن بسته به نوع کاربردش گاه آن را به عنوان غلام و گاه به عنوان هم‌پیمان ترجمه کرده‌ایم. [مترجمان]

۲. منذر بن یعلی ثوری، ابویعلی کوفی. ابن سعد او را در طبقه سوم مردم کوفه ذکر کرده است. شخصی مورد اعتماد و قلیل الحدیث بود (المزی، ۱۴۱۵/۲۸: ۵۱۵).

۵۰ المرشد بالله، قال: أخبرنا أبو بكر محمد بن عبد الله بن ريدة قراءة عليه بأصفهان، قال: أخبرنا أبو القاسم سليمان بن أحمد بن أيوب الطبراني، قال: حدثنا أبو الزباع، قال: حدثنا يحيى بن بكير، قال:

حدثنا الليث بن سعد، قال: توفي معاوية في رجب لأربع ليال خلت منه، واستخلف يزيد سنة ستين. وفي إحدى وستين قتل الحسين بن علي - عليهما السلام - وأصحابه، لعشر ليال خلون من المحرم يوم عاشوراء. وقتل العباس بن علي بن أبي طالب، وأمه أم البنين عامرية. وجعفر بن علي بن أبي طالب، وعبد الله بن أبي طالب. وأبو بكر بن علي بن أبي طالب، وأمه ليلى بنت مسعود نهشلية. وعلى بن الحسين الأكبر، وأمه ليلى ثقفية. وعبد الله بن الحسين، وأمه الرباب بنت امرئ القيس كلبية. وأبو بكر بن الحسن، لأم ولد. والقاسم بن الحسن، لأم ولد. وعون بن عبد الله بن جعفر بن أبي طالب. ومحمد بن عبد الله بن جعفر بن أبي طالب. وجعفر بن عقيل بن أبي طالب. ومسلم بن عقيل بن أبي طالب. وسليمان مولى الحسين، وعبد الله، رضيح الحسين. وقتل الحسين، وهو ابن ثمان وخمسين سنة.

۵۱ المرشد بالله، قال: أخبرنا محمد بن عبد الله، قال: أخبرنا سليمان بن أحمد، قال: حدثنا الحضرمي، قال: حدثنا عبد السلام بن عاصم الرازي، قال: حدثنا يحيى بن ضريس؛  
(عن فطر، عن منذر الثوري)، قال: كان إذا ذكر قتل الحسين بن علي - عليهما السلام - عند محمد بن الحنفية، قال: لقد قتل معه سبعة عشر من ارتكض في رحم فاطمة عليها السلام.

۵۲ المرشد بالله، قال: أخبرنا محمد بن عبد الله بن أحمد الضبي قراءة عليه، قال: أخبرني سليمان بن أحمد الطبراني، قال: حدثني علي بن عبد العزيز، قال: حدثنا إسحاق بن إسماعيل الطالقاني، قال: حدثنا سفيان ابن عيينة، عن أبي موسى؛  
عن الحسن البصري، قال: قتل مع الحسين بن علي - عليهما السلام - ستة عشر رجلاً من أهل بيته، والله ما على ظهر الأرض يومئذ أهل بيت لهم يشبهون. قال سفيان: ومن يشك في هذا.



## حدیث پنجاه و سوم

حسن بن خضر روایت کرده است که علی بن حسین علیه السلام به من گفت: «در آن ایامی که پدرم شهید شد، خدا مرا به تب دچار ساخت و عمه‌ام زینب علیها السلام از من پرستاری می‌کرد. چون به روز تاسوعا رسیدیم که پدرم فردایش شهید شد، او با یارانش در خیمه‌ای - که معمولاً به هنگام مشورت با آنها در آنجا می‌نشست - خلوت کرد. من که سر بر دامن عمه‌ام نهاده بودم، شنیدم که پدرم چنین می‌سرود:

- مردی نباشم که در آن هنگام که سرگرم غارت و حمله باشم گله‌های شتر آرام را هنگام بامداد پریشان نکنم و نام من یزید مباد:

- اگر تن به خواری دهم و ذلت را به من تحمیل کنند و من بردبار باشم، در حالی که مرگ از هر سو مراقبم باشد که منحرف نشوم.

امام سجاد علیه السلام گفت: «من اشکم را فرو خوردم و صبر کردم، اما حالتی به عمه‌ام دست داد که از ضعف، زنان را در بر می‌گیرد. پس سرم را بر روی بالشی نهاد. آنگاه برخاست و به طرف پدرم رفت، در حالی که فریاد می‌زد: «ای جانشین گذشتگان و ای پناه باقی ماندگان! آیا از زندگی دل بریده‌ای؟ خدا مرا فدای تو کند». امام حسین علیه السلام گفت:

«خواهرکم! اگر مرغ قطا (نوعی پرنده) را به حال خود رها کنند می‌خوابد».<sup>۱</sup>

حضرت زینب علیها السلام گفت: «این سخن چشمم را گرم‌تر و جگرم را کباب‌تر می‌کند. آیا تن به مرگ داده‌ای یا اباعبدالله؟» آنگاه بیهوش شد. پدرم به سوی او آمد و آب روی چهره‌اش می‌ریخت و این آیات را تلاوت می‌کرد: «و فرمان خدا همواره به اندازه مقرر است»<sup>۲</sup>، «و این دستوری قطعی بود»<sup>۳</sup>.

چون زینب علیها السلام به هوش آمد، امام به او گفت: «خواهرکم! مردم روی زمین می‌میرند و اهل آسمان باقی می‌مانند. پدرم از من بهتر بود و مادرم از من بهتر بود و برادرم از من بهتر بود [و همه درگذشتند]. پس چون از دنیا رفتم، چهره‌ات را مخراش و موی سرت را نکن و زاری و فریاد نکن». سپس دست حضرت زینب علیها السلام را گرفت و او را به جایش بازگرداند و او را نشاند و سر مرا گرفت و بر دامنش نهاد.

۱. مثلی است به معنای آن که اگر کاری با من نداشته باشند من هم به آنها کاری نخواهم داشت.

۲. احزاب: ۳۸.

۳. مریم: ۲۱.

۵۳

المرشد بالله، قال: أخبرنا القاضي أبو الحسين أحمد بن علي بن الحسين بن التوزي بقراءتي عليه، قال: أخبرنا القاضي أبو الفرج المعافى ابن زكريا بن يحيى بن محمد بن حماد الجريري قراءة عليه، قال: حدثنا أبو بكر - يعني محمد بن الحسن بن دريد الأزدي - قال:

حدثنا الحسن بن خضر، عن أبيه، قال: بلغني أن علي بن الحسين - عليهما السلام - قال: لما كانت الأيام التي قتل فيها أبي رمانى الله بالحمى، وكانت عمتي زينب تمرضني، فلما كان في اليوم الذي قتل في غده، خلا أبى بأصحابه في فسطاط كان يخلو فيه إذا أراد أن يشاور أصحابه في شيء، فسمعتة ورأسى في حجر عمتي وهو يقول:

لا ذعرت السوام في غلس الصبح  
مغيراً، ولا دعيت يزيدا  
يوم أعطى من خيفة الموت ضيماً  
والمنايا يرصدني أن أحيدا

قال: أما أنا فرددت عبرتي وتصبرت، وأما عمتي فإنه أدركها ما يدرك النساء من الضعف، فوضعت رأسى على مرفقة، ثم قامت فضت نحو أبى وهى تصيح: يا خليفة الماضين، وثمان الباقيين، استقلت جعلنى الله فداك، فقال: يا أخية، لو ترك القطا لنام، فقالت: ذاك اسخن لعينى وأحرّ لكبدى، أتغتصب نفسك اغتصاباً يا أبا عبد الله، ثم سقطت مغشياً عليها، فاقبل أبى يمسح الماء عن وجهها، ويقول: «وكان امرأته قدرا مقدورا»، و«كان امرأ مقضيا». فلما أقامت، قال: يا أخية، إن أهل الأرض يموتون، وإن أهل السماء يبقون، إن أبى كان خيرة منى، وأنى كانت خيرة منى، وأختى كان خيراً منى. فإذا أصبت، فلا تخمشى وجهها، ولا تحلقى شعراً، ولا تدعى بويل ولا ثبور. ثم أخذ بيدها فردّها إلى موضعها وأجلسها، وأخذ رأسى وضعه في حجرها.

## حدیث پنجاه و چهارم

فضیل بن زبیر برای من روایت کرد که از امام ابوالحسین زید بن علی<sup>۱</sup> و یحیی بن امّ طویل و عبدالله بن شریک عامری شنیدم که آنها اسامی کسانی را که با حسین بن علی<sup>علیه السلام</sup> به شهادت رسیدند؛ از فرزندان، برادران، خانواده و شیعیان آن حضرت نام بردند و این اسامی را از دیگران هم شنیدم:

۱. حسین بن علی<sup>علیه السلام</sup>، پسر رسول خدا. او را سنان بن انس نخعی به شهادت رساند و سرش را برداشت و خولّی بن یزید اصبحی آن سر را [به نزد ابن زیاد] آورد.

۲. عباس بن علی بن ابی طالب<sup>علیه السلام</sup> که مادرش ام‌البنین، دختر حزام بن خالد بن ربیعۀ بن وحید عامری بود. او را زید بن رقّاد جهنی و حکیم بن طفیل طائی سِنِسی به شهادت رساندند. هر دوی آنها بعداً دچار بیماری شدند.

۳. جعفر بن علی بن ابی طالب<sup>علیه السلام</sup> که مادرش همان ام‌البنین دختر حزام بود. او را هانی بن ثُبَیت حَضرمی به شهادت رساند.

۴. عبدالله بن علی<sup>علیه السلام</sup> که مادر او نیز ام‌البنین بود. او را خولّی بن یزید اصبحی با تیرزد/ و مردی از قبیله بنی تمیم بن ابان بن دارم کار او را تمام کرد.

۵. محمد اصغر بن علی بن ابی طالب<sup>علیه السلام</sup>. او را مردی از قبیله ابان بن دارم به شهادت رساند. این مرد قاتل عبدالله بن علی<sup>علیه السلام</sup> نبود. مادر محمد اصغر، کنیز بود.

۶. ابوبکر بن علی بن ابی طالب<sup>علیه السلام</sup>. مادرش لیلی دختر مسعود بن خالد بن مالک بن ربیع بن سلم بن جندل بن نهشل بن دارم تمیمی بود.

۷. عثمان بن علی<sup>علیه السلام</sup>. مادرش ام‌البنین دختر حزام بود. عثمان برادر تنی عباس و جعفر بود.

۸. علی اکبر فرزند حسین<sup>علیه السلام</sup>. مادرش لیلی دختر مَرّة بن عروۀ بن مسعود بن مغیث ثقفی بود و مادر لیلی، میمونه دختر ابوسفیان بن حرب بود. علی اکبر را مَرّة بن مُنَقِّذ بن نعمان کندی به شهادت رساند. علی اکبر به هنگام یورش بر دشمن چنین سرود:

«من علی بن حسین بن علی هستم. به خدای کعبه سوگند، ما به پیامبر سزاوارتریم»  
و آن قدر جنگید تا به شهادت رسید.

۱. زید بن علی<sup>علیه السلام</sup> برای زیدیه امام به شمار می‌آید؛ به همین سبب از او با عنوان «امام» یاد می‌کنند. [مترجمان]

۵۴

المرشد بالله، قال: أخبرنا الشريف أبو عبد الله محمد بن عبد الله بن الحسن البطحاني بقراءة عليه بالكوفة، قال: أخبرنا محمد بن جعفر التميمي قراءة، قال: أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد، قال: أخبرني الحسن بن جعفر بن مدرار قراءة، قال: حدثني عمي طاهر بن مدرار، قال:

حدثني فضيل بن الزبير، قال: سمعت الإمام أبا الحسين زيد بن علي - عليهما السلام - ويحيى بن أم طویل، وعبد الله بن شريك العامري، يذكرون تسمية من قتل مع الحسين بن علي - عليهما السلام - من ولده وإخوته وأهله وشيعته، وسمعتهم أيضا من آخرين سواهم:

[۱] الحسين بن علي، ابن رسول الله صلوات الله عليهم. قتله سنان بن أنس النخعي، وحمل رأسه، فجاء به خولي بن يزيد الأصبحي.

[۲] والعباس بن علي بن أبي طالب - عليهما السلام - وأمه أم البنين بنت حزام بن خالد بن ربيعة بن الوحيد العامري. قتله زيد بن الرقاد الجهني، وحكيم بن الطفيل الطائي السنبي، وكلاهما ابتلى في بدنه.

[۳] وجعفر بن علي بن أبي طالب - عليهما السلام - وأمه - أيضا - أم البنين بنت حزام. قتله هاني بن ثابت الحضرمي.

[۴] وعبد الله بن علي - عليه السلام - وأمه - أيضا - أم البنين. رماه خولي ابن يزيد الأصبحي بسهم، وأجهز عليه رجل من بني تميم بن إبان بن دارم.

[۵] ومحمد بن علي بن أبي طالب - عليهما السلام - الأصغر. قتله رجل من أبان بن دارم، وليس بقاتل عبد الله بن علي، وأمه أم ولد.

[۶] وأبو بكر بن علي بن أبي طالب - عليهما السلام - وأمه ليلى بنت مسعود ابن خالد بن مالك بن رباعي بن سلم بن جندل بن نهشل بن دارم التميمي.

[۷] وعثمان بن علي - عليهما السلام - وأمه أم البنين بنت حزام، أخوالعباس وجعفر (وعبد الله أبناء علي) لأئهم.

[۸] وعلى بن الحسين الأكبر، وأمه ليلى بنت مرة بن عروة بن مسعود بن مغيث الثقفي، وأمها ميمونة بنت أبي سفيان بن حرب. قتله مرة بن منقذ بن النعمان الكندي، وكان يحمل عليهم ويقول:

أنا علي بن الحسين بن علي  
نحن وبيت الله أولى بالنبي  
حتى قتل صلى الله عليه.

۹. عبدالله بن حسین علیه السلام که مادرش زَباب دختر امریء القیس بن عدی بن اوس بن جابر بن کعب بن حکیم کلبی بود. او را حرمله بن کاهل اسدی والی به شهادت رساند. او در همان روز عاشورا به دنیا آمد. پس او را به نزد اباعبدالله الحسین علیه السلام آوردند که نشسته بود. امام آن کودک را در دامن نهاد و آب دهان خود را در دهان کودک ریخت و او را عبدالله نامید.<sup>۱</sup> در همان حال که نشسته بود به ناگاه حرمله با تیری او را زد و تیر سرش را برید. پس حسین علیه السلام خونس را برگرفت و به آسمان پرتاب کرد و هیچ قطره‌ای به زمین بازنگشت.

فضیل (راوی حدیث) می‌گوید: از ابوجعفر (امام باقر شنیدم که می‌گفت: «اگر قطره‌ای از خون او بر زمین می‌ریخت قطعاً عذاب فرود می‌آمد». در مورد این کودک شاعری<sup>۲</sup> گفته است:

«در نزد بنی غنی قطره‌ای از خون ماست و در نزد بنی اسد هم قطره خون دیگری که حساب و یاد می‌شود».<sup>۳</sup>

علی بن حسین علیه السلام بیمار بود و از معرکه به در برده شد و در یکی از صحنه‌های جنگ که حاضر بود، خدا خطر را از او دفع کرد. او و محمد بن عمرو بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام به همراه زنان اسیر شدند.

۱۰. ابوبکر بن حسن بن علی علیه السلام که مادرش کنیز بود و او را عبدالله بن عقبه غنوی به شهادت رساند.

۱۱. عبدالله بن حسین<sup>۴</sup> بن علی علیه السلام که مادرش کنیز بود و او را حرمله بن کاهل اسدی با تیر زد و به شهادت رساند.

۱۲. قاسم بن حسن بن علی علیه السلام که مادرش کنیز بود و او را عمرو بن سعید بن نُفیل ازدی به شهادت رساند.

۱۳. عَوْن بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب که مادرش جُمانه دختر مسیب بن نَجْبه بن ربیعہ بن ربیع فزاری بود و او را عبدالله بن قطنه طائی نهبانی به شهادت رساند.

۱. مشهور این است که نام این کودک، علی (اصغر) بود.

۲. شاعر این بیت چنان که در حدیث ۸۲ خواهد آمد، سلیمان بن قَتّه است.

۳. انتقامش از این دو قبیله فراموش نخواهد شد.

۴. احتمالاً باید حسن علیه السلام درست باشد، مخصوصاً که راوی در اینجا فرزندان امام حسن علیه السلام را که در کربلا شهید شدند برمی‌شمرد و اگر امام حسین علیه السلام فرزندی به نام عبدالله داشته است در حدیث شماره ۹ از او یاد شده است.

[۹] و عبد الله بن الحسين - عليهما السلام - وأمه الرباب بنت امرئ القيس بن عدی بن أوس بن جابر بن كعب بن حكيم الكلبي. قتله حرملة ابن الكاهل الأسدي الوالي. وكان ولد للحسين بن علي - عليه السلام - في الحرب، فأُتي به وهو قاعد، وأُخذ في حجره، ولَبَّاهُ بِرَيْقِهِ، وسماه عبد الله، فبينما هو كذلك إذ رماه حرملة بن الكاهل بسهم فنحره، فأخذ الحسين - عليه السلام - دمه، فجمعه ورمى به نحو السماء، فما وقعت منه قطرة إلى الأرض. قال فضيل: وحدثني أبو الورد أنه سمع أبا جعفر يقول: لو وقعت منه إلى الأرض قطرة لنزل العذاب، وهو الذي يقول الشاعر فيه:

وعند غنى قطرة من دمائنا      وفي أسد أخرى تعدّ وتذكر  
وكان علي بن الحسين - عليه السلام - عليلاً، وارتث يومئذ، وقد حضر بعض القتال، فدفع الله عنه، وأخذ مع النساء هو ومحمد بن عمرو بن الحسن بن علي بن أبي طالب عليهم السلام.

[۱۰] وقتل أبو بكر بن الحسن بن علي، وأمه أم ولد، قتله عبد الله بن عقبة الغنوي.

[۱۱] و عبد الله بن الحسين بن علي - عليهم السلام - وأمه أم ولد، رماه حمله بن الكاهل الأسدي بسهم فقتله.

[۱۲] والقاسم بن الحسن بن علي، وأمه أم ولد. قتله عمرو بن سعيد بن نفيل الأزدی.

[۱۳] وعون بن عبد الله بن جعفر بن أبي طالب، وأمه جمانة بنت المسيب ابن حَبَّبة بن ربيعة بن رباح الفزاري، قتله عبد الله

بن قطن الطائي النهاني.

۱۴. محمد بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب که مادرش خَوصاء دختر حفصة دختر ثقیف بن ربیعة بن عائذ بن حارث بن تیم الله بن ثعلبة بن بکر بن وائل بود. او را عامر بن نَهلش تیمی به شهادت رساند.

راوی می‌گوید: چون خبر شهادت ایشان به مدینه رسید، مردم به نزد عبدالله بن جعفر رفتند و به او تعزیت گفتند. پس یکی از غلامان عبدالله آمد و گفت: «آنچه که بر سر ما آمد و به ما رسید به خاطر حسین علیه السلام بود». عبدالله بن جعفر کفشش را درآورد و به طرف غلام پرتاب کرد و گفت: «ای پسر کنیز بوگندو! آیا در مورد حسین علیه السلام چنین می‌گویی؟ به خدا قسم، اگر من در صحنه پیکار حاضر بودم از او جدا نمی‌شدم تا این که همراه او کشته شوم و به خدا سوگند دلم درباره دو فرزندم و اباعبدالله الحسین علیه السلام آرام نمی‌گیرد، جز این که [دلخوشم که] دو فرزندم به همراه برادرم و بزرگم و پسرعمویم در حالی که او را یاری رساندند و برایش جنگیدند به شهادت رسیدند». سپس به هم‌نشینانش رو کرد و گفت: «سپاس برای خداست بر هر امر خوش و ناخوشی. چقدر شهادت اباعبدالله بر من دشوار است و چقدر برایم سخت است که نتوانستم او را یاری کنم. سپاس خدای را در هر حالتی که (دست‌کم) دو فرزندم او را یاری کردند».

۱۵. جعفر بن عقیل بن ابی طالب که مادرش ام‌البنین دختر نفرة بن عامر بن هسان کلابی بود. او را عبدالله بن عمرو خثعمی به شهادت رساند.

۱۶. عبدالرحمان بن عقیل که مادرش کنیز بود و او را دو تن به نام‌های عثمان بن خالد بن اسیر جهنی و بشر بن حرب همدانی قانصی به شهادت رساندند.

۱۷. عبدالله بن عقیل بن ابی طالب که مادرش کنیز بود و او را عمرو بن صَبیح صیداوی هدف تیر خود قرار داد و به شهادت رساند.

۱۸. مسلم بن عقیل بن ابی طالب که در کوفه به شهادت رسید و مادرش کنیزی به نام «حَبله» بود.

۱۹. عبدالله بن مسلم بن عقیل که مادرش رقیه دختر علی بن ابی طالب بود و مادر رقیه کنیز بود.

او را عمرو بن صَبیح صیداوی به شهادت رساند و گفته شده که قاتل او اسد بن مالک خَضرمی بود.

۲۰. محمد بن ابی سعید بن عقیل بن ابی طالب که مادرش کنیز بود و او را دو تن به نام‌های ابن زهیر ازدی و لقیط بن یاسر جهنی با هم به شهادت رساندند.

چون خبر شهادت حسین بن علی علیه السلام را به مدینه بردند، زینب دختر عقیل بن ابی طالب درحالی که (از خانه) بیرون می‌آمد چنین سرود:



[۱۴] و محمد بن عبد الله بن جعفر بن أبی طالب، و أمه الخوصاء بنت حفصة بنت ثقیف بن ربیعة بن عائذ بن الحارث بن تیم الله بن ثعلبة بن بکرا بن وائل. قتله عامر بن نهشل التیمی.

قال: ولما أتى أهل المدينة مصابهم، دخل الناس على عبد الله بن جعفر عزّونه، فدخل عليه بعض موالیه، فقال: هذا ما لقینا ودخل علينا من حسین، قال: فخذفه عبد الله بن جعفر بنعله، وقال: یا ابن اللّٰخناء، اللّٰحسین تقول هذا؟، والله، لو شهدته ما فارقتہ حتی أقتل معه، والله، ما شحی بنفسی عنهما وعن أبی عبد الله إلا أنهما أصیبا مع أخی وکبیری وابن عمی مواسیین مُضاربین معه. ثم أقبل على جلسائه، فقال: الحمد لله على كل محبوب و مکروه، أعزّز على بمصرع أبی عبد الله، ثم أعزّز على ألا أن أكون آسیته بنفسی، الحمد لله على كل حال، قد آساه ولدی.

[۱۵] جعفر بن عقیل بن أبی طالب، أمه أم البنین بنت النفرة بن عامر بن مصان الکلابی. قتله عبد الله بن عمرو الخثعمی.

[۱۶] وعبد الرحمن بن عقیل، أمه أم ولد. قتله عثمان بن خالد بن أسیر الجهنی، وبشر بن حرب الهمدانی القانسی، اشترکا فی قتله.

[۱۷] وعبد الله بن عقیل بن أبی طالب، وأمّه أم ولد، رماه عمرو بن صبیح الصیداوی، فقتله.

[۱۸] ومسلم بن عقیل بن أبی طالب. قتل بالكوفة، أمه حبلّة أم ولد.

[۱۹] وعبد الله بن مسلم بن عقیل، وأمّه رقیة بنت علی بن أبی طالب، وأمّه أم ولد. قتله عمرو بن صبیح الصیداوی، ویقال:

قتله أسد بن مالک الحضرمی.

[۲۰] ومحمد بن أبی سعید بن عقیل بن أبی طالب، وأمّه أم ولد. قتله ابن زهیر الأزدی، ولقیط بن یاسر الجهنی، اشترکا فیه.

ولما أتى الناس بالمدينة مقتل الحسین بن علی - علیهما السلام - خرجت زینب بنت عقیل بن أبی طالب، وهی تقول:



«چه می‌گویید اگر پیامبرتان بگوید: شما که بهترین امت بودید پس از مرگ من با عترت و خانواده‌ام چه کردید؟»

«گروهی اسیر شدند و گروهی در خون خود غلتیدند.

«این جزای من نبود که چون شما را [به نیکی با خویشانم] نصیحت کردم، این گونه بد در مورد آنها رفتار کردید».

[اصحاب امام حسین علیه السلام که در کربلا به شهادت رسیدند]

۲۱. سلیمان، غلام حسین بن علی علیه السلام که او را سلیمان بن عوف حضرمی به شهادت رساند.

۲۲. منجح غلام حسین بن علی علیه السلام که حسان بن بکر حنظلی او را به شهادت رساند.

۲۳. قارب دیلمی، غلام حسین بن علی علیه السلام

۲۴. حارث بن نبهان، غلام شیر خدا و شیر رسول خدا، حمزة بن عبدالمطلب

۲۵. عبدالله بن یقظَر که برادر رضاعی حسین بن علی علیه السلام بود و در کوفه به شهادت رسید. او را از

بالای قصر به پایین افکندند که در هم شکسته شد و عبدالملک بن غمیر لخمی به سراغ او رفت و او را به شهادت رساند و سراز بدنش جدا کرد.

و از قبیله بنی‌اسد بن خزیمه این افراد به شهادت رسیدند:

۲۶. حبیب بن مُظاهَر که او را بدیل بن صریم غفقانی به شهادت رساند و او برای حسین بن

علی علیه السلام بیعت می‌ستاند.

۲۷. انس بن حارث که از صحابه پیامبر بود.

۲۸. قیس بن مُسهر صیداوی

۲۹. سلیمان بن ربیع

۳۰. مسلم بن عوسجه سعدی از قبیله بنی‌سعد بن ثعلبه که او را دو تن به نام‌های مسلم بن

عبدالله و عبیدالله بن ابی‌خشکاره با هم به شهادت رساندند.

و از قبیله بنی‌غفار بن ملیل بن ضمیره این افراد به شهادت رسیدند:

۳۱ و ۳۲. عبدالله و عبیدالله پسران قیس بن ابی‌عروه

۳۳. [جون بن] حُوَی، غلام ابوذر غفاری

و از قبیله بنی‌تمیم این افراد به شهادت رسیدند:

۳۴. حَزْر بن یزید که در روز عاشورا [به حسین بن علی علیه السلام پیوست.

ماذا تقولون إن قال النبی لکم  
بعترتي أهل بيتي بعد مفتقدی  
ما كان هذا جزائي إذ نصحت لکم  
ماذا صنعتم وأنتم آخر الأمم  
منهم أسارى ومنهم صرّجوا بدم  
أن تخلفوني بسوء في ذوی رحمی

[الشهداء من صحابة الحسين عليه السلام]

[۲۱] وقتل سليمان، مولى الحسين بن علي. قتله سليمان بن عوف الحضرمي.

[۲۲] وقتل منجح، مولى الحسين بن علي - عليهما السلام - قتله حسان بن بكر الحنظلي.

[۲۳] وقتل قارب الديلمي، مولى الحسين بن علي.

[۲۴] وقتل الحارث بن نهان، مولى حمزة بن عبد المطلب، أسد الله وأسد رسوله.

[۲۵] وقتل عبد الله بن يقظ، رضيع الحسين بن علي، بالكوفة. رمى به من فوق القصر، فتكسر، فقام إليه عبد الملك بن

عمير اللخمى، فقتله واحتز رأسه.

وقتل من بنى أسد بن خزيمه:

[۲۶] حبيب بن مظاهر. قتله بديل بن صريم الغفقي، وكان يأخذ البيعة للحسين بن علي.

[۲۷] وأنس بن الحارث، وكانت له صحبة من رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم. [۲۸] وقيس بن مسهر الصيداوى.

[۲۹] وسليمان بن ربيعة.

[۳۰] ومسلم بن عوسجة السعدى، من بنى سعد بن ثعلبة. قتله مسلم بن عبد الله، وعبيد الله بن أبي خشكارة.

وقتل من بنى غفار بن مليل بن ضمرة

[۳۱] عبد الله

[۳۲] وعبيد الله، ابنا قيس بن أبي عروة

[۳۳] و (جون بن) حوى، مولى لأبي ذر الغفارى.

وقتل من بنى تميم:

[۳۴] حرب بن يزيد، وكان لحق بالحسين بن علي، بعد.

۳۵. شیب بن عبدالله، از قبیله بنی نفیل بن دارم  
و از قبیله بنی سعد بن بکر این شخص به شهادت رسید:

۳۶. حجاج بن بدر

و از قبیله بنی تغلب این افراد به شهادت رسیدند:

۳۷ و ۳۸. قاسط و گردوس، پسران زهیر بن حارث

۳۹. کنانة بن عتیق

۴۰. ضرغامة بن مالک

و از قبیله قیس بن ثعلبه این افراد به شهادت رسیدند:

۴۱. جُوین بن مالک

۴۲. عمرو بن ضَبَّیعه

و از قبیله عبدالقیس بصره این افراد به شهادت رسیدند:

۴۳. یزید بن ثُبَّیط و دو پسرش:

۴۴ و ۴۵. عبدالله و عبیدالله

۴۶. عامر بن مسلم

۴۷. سالم غلام عامر

۴۸. سیف بن مالک

۴۹. آدهم بن امیّه

و از انصار این افراد به شهادت رسیدند:

۵۰. عمرو بن قرظه

۵۱. عبدالرحمان بن عبد ربّ که از بنی سالم بن خزرج بود و او را امیرالمومنین علیه السلام تربیت کرده بود  
و قرآن آموخته بود.

۵۲. نُعیم بن عَجَلان انصاری

۵۳. عمران بن کعب انصاری

۵۴ و ۵۵. سعد بن حارث و برادرش ابوالخُتوف بن حارث که از خوارج بودند. آنها هنگامی که  
صدای شیون زنان و کودکان اهل بیت را شنیدند حکم [به جنگ] کردند. پس با شمشیرهایشان یورش  
آوردند و در رکاب حسین علیه السلام آن قدر جنگیدند تا کشته شدند و از یاران عمر بن سعد هم سه تن را  
کشتند.

[۳۵] وشبیب بن عبد الله، من بنی نفیل بن دارم.

و قتل من بنی سعد بن بکر:

[۳۹] الحجاج بن بدر.

و قتل من بنی تغلب:

[۳۷] قاسط.

[۳۸] و گردوس، ابنا زهیر بن الحارث

[۳۹] و کنانة بن عتیق.

[۴۰] والضرغامه بن مالک.

و قتل من قیس بن ثعلبة:

[۴۱] جوین بن مالک.

[۴۲] وعمر بن ضُبَیعة.

و قتل من عبد القیس، من أهل البصرة:

[۴۳] یزید بن ثبیط

[۴۴] وابناه: عبد الله

[۴۵] وعبید الله، ابنا یزید.

[۴۶] وعامر بن مسلم

[۴۷] وسالم مولاه.

[۴۸] وسیف بن مالک

[۴۹] والأدهم بن أمية.

و قتل من الأنصار

[۵۰] عمرو بن قرظة.

[۵۱] وعبد الرحمن بن عبد رب، من بنی سالم بن الخزرج، وكان أمير المؤمنين - عليه السلام - رباه وعلمه القرآن.

[۵۲] وتتميم بن العجلان الأنصاري

[۵۳] وعمران بن كعب الأنصاري

[۵۴] وسعد بن الحارث.

[۵۵] وأخوه (أبو الحتوف بن الحارث، و كانا من المحكمة. فلما سمعا أصوات النساء والصبيان من آل رسول الله - صلى الله

عليه وآله وسلم - حكما، ثم حملا بأسيا فهما، فقاتلا مع الحسين - عليه السلام - حتى قتلا، وقد أصابا في أصحاب عمر بن سعد ثلاثة نفر.

- و از قبیله بنی حارث بن کعب:
۵۶. ضباب بن عامر
- و از قبیله بنی خَثَم:
۵۷. عبدالله بن بشر آکله
۵۸. سُوید بن عمرو بن مُطاع که او را هانی بن ثُبَیت حضرمی به شهادت رساند.  
(از قبیله بنی تیم) این افراد شهید شدند:
۵۹. بکر بن حَیّ تَیْمَلی از قبیله بنی تیم الله بن ثعلبه
۶۰. جابر بن حَجّاج، غلام عامر بن نَهْشَل از قبیله بنی تیم الله.
۶۱. مسعود بن حجاج
۶۲. و پسرش عبدالرحمان بن مسعود
- و از قبیله عبدالله (؟) این افراد به شهادت رسیدند:
۶۳. مُجَمِّع بن عبدالله
۶۴. عائذ بن مُجَمِّع
- و از قبیله طَی:
۶۵. عامر بن حَسّان بن شُرَیح بن سعد بن حارثة بن لام
۶۶. اُمَیّة بن سعد
- و از قبیله مراد:
۶۷. نافع بن هلال جَمَلی که از زمره یاران امیرالمومنین علی ع بود.
- ۶۸ و ۶۹. جُنادة بن حارث سَلْمانی و غلامش واضح رومی
- و از قبیله بنی شیبان بن ثعلبه:
۷۰. جَبَلَة بن علی
- و از قبیله بنی حنیفه:
۷۱. سعید بن عبدالله
- و از قبیله جواب:
۷۲. جُنْدُب بن حَجّیر
۷۳. و پسرش حَجّیر بن جُنْدُب
- و از قبیله صیدا:

و قتل من بنی الحارث بن کعب:

[۵۶] الضباب بن عامر.

و قتل من بنی خثعم:

[۵۷] عبد الله بن بشر الأکلة.

[۵۸] و شوید بن عمرو بن المطاع. قتله هانی بن بیت الحضرمی.

و قتل:

[۵۹] بکربن حَی التیمی، من بنی تیم الله بن ثعلبة.

[۶۰] وجابر بن الحجاج، مولى عامر بن نهشل، من بنی تیم الله

[۶۱] و مسعود بن الحجاج

[۶۲] وابنه عبد الرحمن بن مسعود.

و قتل من عبد الله

[۶۳] مجمع بن عبد الله.

[۶۴] و عایذ بن مجمع.

و قتل من طین

[۶۵] عامر بن حسان بن شریح بن سعد بن حارثة بن لأم

[۶۶] و أمیة بن سعد

و قتل من مراد:

[۶۷] نافع بن هلال الجملى، و كان من أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام.

[۶۸] و جنادة بن الحارث السلمانی

[۶۹] و غلامه: واضح الرومى.

و قتل من بنی شیبیان بن ثعلبة:

[۷۰] جبله بن علی.

و قتل من بنی حنیفة:

[۷۱] سعید بن عبد الله.

و قتل من جواب:

[۷۲] جندب بن حجر.

[۷۳] وابنه: حجر بن جندب.

و قتل من صیدا:

۷۴ و ۷۵. عمرو بن خالد صیداوی و غلامش سعد  
و از قبیله کلب:

۷۶. عبدالله بن عمرو بن عیّاش بن عبد قیس

۷۷. و هم پیمان این قبیله، آسلم

و از قبیله کِنده:

۷۸. حارث بن امریء القیس

۷۹. یزید بن زید بن مُهاصر

۸۰. زاهر، دوست عمرو بن حَمِق. وی هنگامی که معاویه در پی عمرو بن حمق بود با او همراه بود.

از قبیله بَجِیلَه:

۸۱. کثیر بن عبدالله شعبی

۸۲. مُهاجر بن اوس

۸۳. و پسر عمویش سلمان بن مضارب

و (از قبیله بنی راسِب):

۸۴. نعمان بن عمرو

۸۵. خُلاس بن عمرو که هر دو راسبی بودند.

و از قبیله جُهنَه:

۸۶. مُجَمِّع بن زیاد

۸۷. عبّاد بن ابی المهاجر جُهنی

۸۸. عُقبَة بن صلت

و از قبیله اَزَد:

۸۹. مسلم بن کثیر

۹۰. قاسم بن بشر

۹۱. زهیر بن سلیم

۹۲. رافع، یکی از موالی اهل شنده

و از قبیله هَمَدان:

۹۳. ابو ثمامه عمرو بن عبدالله صائدی که از یاران امیرالمومنین علیه السلام بود و او را قیس بن عبدالله

به شهادت رساند.

[۷۴] عمرو بن خالد الصیداوی

[۷۵] وسعد، مولاة.

و قتل من کلب:

[۷۶] عبد الله بن عمرو بن عیاش بن عبد قیس.

[۷۷] وأسلم، مولی لهم.

و قتل من کندة:

[۷۸] الحارث بن امرئ القیس.

[۷۹] ویزید بن زید بن المهاصر.

[۸۰] وزاهر، صاحب عمرو بن الحمق، و كان صاحبه حين طلبه معاوية.

و قتل من بجيلة:

[۸۱] كثير بن عبد الله الشعبي

[۸۲] ومهاجر بن أوس.

[۸۳] وابن عمه: سلمان بن مضارب.

و قتل:

[۸۴] النعمان بن عمرو.

[۸۵] والحلاس بن عمرو، الراسبيان.

و قتل من خرقة جهينة:

[۸۶] مجّع بن زياد.

[۸۷] و عباد بن أبي المهاجر الجهني

[۸۸] وعقبة بن الصلت.

و قتل من الأزد:

[۸۹] مسلم بن كثير

[۹۰] والقاسم بن بشر

[۹۱] وزهیر بن سلیم.

[۹۲] ومولى لأهل شندة يدعى رافعة.

و قتل من همدان:

[۹۳] أبو ثمامة، عمرو بن عبد الله الصائدي، وكان من أصحاب أمير المؤمنين - عليه السلام - قتله قيس بن عبد الله.



۹۴. یزید بن عبدالله مشرقی

۹۵. حنظلة بن اسعد شبامی

۹۶. عبدالرحمان بن عبدالله ارحبی

۹۷. عمار بن ابی سلامه دالانی

۹۸. عابس بن ابی شبيب شاکری

۹۹. شَوَّذَب، هم پیمان بنی شاکر که از روسای شیعه بود.

۱۰۰. سیف بن حارث بن سریع

۱۰۱. مالک بن عبدالله بن سریع

۱۰۲. هَمَّام بن سلمه قانصی

و از قبیله همدان دو تن مجروح شدند:

۱۰۳. سوار بن جَمِیر جابری که شش ماه بعد از شدت جراحات به شهادت رسید.

۱۰۴. عمرو بن عبدالله جُنْدَعِی که یک سال بعد از شدت جراحات شهید شد.

و شهید شد:

۱۰۵. هانی بن عُرْوَه مرادی در کوفه که او را عبیدالله بن زیاد به شهادت رساند.

و از (منطقه) حضرموت:

۱۰۶. بشیر بن عمر

۱۰۷. هَفْهَف بن مُهَئِد راسبی. وی آنگاه که خبر خروج امام حسین علیه السلام را شنید از بصره حرکت کرد.

چون به کربلا رسید امام به شهادت رسیده بود. پس به دل سپاه عمر بن سعد زد، شمشیرش را کشید و گفت: «ای سپاهیان گردآمده! من هَفْهَف بن مهند هستم و آمده‌ام تا از خانواده محمد صلی الله علیه و آله دفاع کنم». آنگاه بر ایشان حمله برد.

علی بن حسین علیه السلام می‌گوید: «مردم از زمانی که خدا محمد صلی الله علیه و آله را برگزید، پس از علی بن ابی طالب علیه السلام پهلوانی چون او ندیدند». عده‌ای را کشت. پس سپاه دشمن با هم همراه شدند و پنج تن از آنان به جلو آمدند و او را به گوشه‌ای کشاندند تا این که توانستند او را به شهادت برسانند. خدا او را رحمت کند. چون لشکر دشمن به خیمه‌های اباعبدالله الحسین علیه السلام رسیدند، به علی بن حسین علیه السلام برخوردند که بیمار و در حال مرگ بود. حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب را نیز مجروح یافتند. مادر حسن، خَولَه دختر منظور فزاری بود. محمد بن عمرو بن حسن بن علی را که نوجوانی نزدیک به سن بلوغ بود هم یافتند. پس هر سه را با زنان همراه کردند و خدا بلا را از آنان دور داشت و از مرگ نجاتشان داد.

[۹۴] ویزید بن عبد الله المشرقی

[۹۵] وحنظلة بن أسعد الشبامی

[۹۶] وعبد الرحمن بن عبد الله الأرجی

[۹۷] وعمار بن أبي سلامة الدلائی

[۹۸] وعابس بن أبي شبيب الشاکری.

[۹۹] وشوذب، مولى شاکر، و كان مقدماً فی الشيعة

[۱۰۰] وسيف بن الحارث بن سریع.

[۱۰۱] ومالك بن عبد الله بن سریع.

[۱۰۲] وهام بن سلمة القانصی. وارتث من همدان:

[۱۰۳] سوار بن حمیر الجابری، فمات لستة أشهر من جراحته.

[۱۰۴] وعمر بن عبد الله الجندعی، مات من جراحة كانت به على رأس السنة.

وقتل:

[۱۰۵] هانی بن عروة المرادی، بالكوفة. قتله عبید الله بن زیاد.

وقتل من حضرموت:

[۱۰۶] بشیر بن عمر.

[۱۰۷] وخرج الهفهاف بن المهتد الراسبی، من البصرة، حين سمع بخروج الحسين - عليه السلام - فسار حتى انتهى إلى العسكر

بعد قتله، فدخل عسكر عمر بن سعد، ثم انتضى سيفه، وقال: « يا أيها الجند المجند، أنا الهفهاف بن المهند، أبغى عیال محمد (ص)، ثم شدّ فيهم.

قال علی بن الحسين - عليهما السلام - : فما رأى الناس منذ بعث الله محمد - صلى الله عليه وآله وسلم - فارساً، بعد علی بن أبي طالب - عليه السلام - قتل بيده ما قتل، فتداعوا عليه، فاقبل خمسة نفر فاحتوشوه حتى قتلوه، رحمه الله تعالى.

ولما وصلوا إلى سرادقات الحسين بن علی - عليهما السلام - أصابوا علی بن الحسين علی مدينفا. ووجدوا الحسن بن الحسن [ابن علی بن أبي طالب] جريحاً، وأمّه خولة بنت منظور الفزاری. ووجدوا محمد بن عمرو ابن الحسن بن علی غلاماً مرهقاً، فضموهم مع العیال، وعافاهم الله، فانقذهم من القتل.

چون به نزد عبیدالله بن زیاد آورده شدند او آهنگ کشتن علی بن حسین علیه السلام را کرد. پس امام سجاد علیه السلام به او گفت: «همانا این زنان در نزد تو محترمند. پس کسی را همراهشان بفرست که کارهایشان را انجام دهد و از آنان محافظت کند». ابن زیاد گفت: «کسی غیر از تو نیست». پس علی بن حسین علیه السلام همه کاروان را با خود برد.

مردم کوفه و زنان قبیله همدان آنگاه که کاروان از میان آنها بیرون رفت، شروع به گریستن کردند. علی بن حسین علیه السلام گفت: «شما گریه می‌کنید! پس به من بگویید که چه کسی عزیزان ما را کشت؟» چون کاروان اسیران به مسجد دمشق برده شد، مروان [بن حکم] به نزد ایشان آمد و به لشکر دشمن گفت: «با آنها چه کردید؟» گفتند: «۱۸ مرد از آنها بر ما هجوم آوردند و ما تا آخرین نفرشان را کشتیم». برادر مروان، عبدالرحمان بن حکم، به آنان گفت: «در روز قیامت از محمد صلی الله علیه و آله به دورید. به خدا هرگز با شما یک جا گرد نمی‌آیم». آنگاه برخاست و رفت.

چون کاروان اسیران به نزد یزید رفتند، او گفت: «ای علی! حال چه داری بگویی؟ خودتان را با دست خود بنده مردم عراق کردید». امام علی بن حسین علیه السلام در پاسخ این آیه از قرآن را تلاوت کرد: «هیچ مصیبتی نه در زمین و نه در نفس‌هایتان نرسد، مگر آن که پیش از آن که آن را پدید آوریم در کتابی است» (حدید / ۲۲).<sup>۱</sup> یزید هم در پاسخ این آیه را خواند: «هر مصیبتی به شما برسد به سبب کارهای خود شماست و خدا از بسیاری در می‌گذرد» (شوری / ۳۰).<sup>۲</sup> سپس یزید دستور داد تا آنها را به خانه‌ای بردند و سپس آماده و تجهیزشان کرد و دستور داد آنها را به مدینه بفرستند.

مردم مدینه زمانی که حسین علیه السلام شهید شد، صدای نوحه و گریه جنیان را شنیدند و جنّیه‌ای (زنی جنّی) چنین سرود:

- ای چشم! در گریستن بر حسین علیه السلام شهید به من بیشتر مدد برسان و نیز به کسانی که پس از من بر شهیدان گریه می‌کنند.

- بر مردمی که مرگ آنها را به سوی جباری گسیل می‌کند که خود مملوک و برده‌ای بیش نیست.

۱. حدید: ۲۲.

۲. شوری: ۳۰.

فلما أتى بهم عبيد الله بن زياد هم بعلى بن الحسين، فقال له: إن لك بهؤلاء النساء حرمة فأرسل معهن من يكفلهن ويحوظهنّ، فقال: لا يكون أحد غيرك، فحملهم جميعا.

واجتمع أهل الكوفة ونساء همدان حين خرج بهم، فجعلوا يبكون،

فقال على بن الحسين: هذا أنتم تبكون، فاخبروني من قتلنا؟

فلما أتى بهم مسجد دمشق، أتاهم مروان، فقال للوفد: كيف صنعتهم بهم؟، قالوا: ورد علينا منهم ثمانية عشر رجلا، فأتينا على

آخرهم، فقال أخوه عبد الرحمن بن الحكم: حُجِبْتُمْ عن محمد - صلى الله عليه وآله وسلم - يوم القيامة، والله لا أجامعكم أبدا، ثم قام فانصرف.

فلما أن دخلوا على يزيد، فقال: إيه يا على، أجَزَرْتُمْ أَنْفُسَكُمْ عَبِيدَ أَهْلِ الْعِرَاقِ، فقال على بن الحسين: «مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا»، فقال يزيد: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ»، ثم أمر بهم فأدخلوا داراً، فهباهم وجهزهم، وأمر بتسريحهم إلى المدينة. وكان أهل المدينة يسمعون نوح الجن على الحسين بن على - عليهما السلام - حين أصيب، وجَنَّةٌ تقول:

ومن يبكي على الشهداء بعدى

الا يا عين فاحتفلى بجهد

إلى متجبر فى مُلك عبدى.

على رهط تقودهم المنايا

### حدیث پنجاه و پنجم

پدربزرگم یحیی بن حسین برای ما روایت کرد که فرزندان حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام اینها بودند: «... و قاسم و ابوبکر پسران حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام که در کربلا با حسین بن علی علیه السلام شهید شدند و از خود نسلی برجای نگذاشتند. قاتل ابوبکر بن حسن علیه السلام، عبدالله بن علقمه غَنَوی بود. [فرزند دیگر] عبدالرحمان بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام بود که او نیز از خود نسلی باقی نگذاشت و مادرش کنیز بود. او در آبواء<sup>۱</sup> درگذشت، در حالی که احرام بسته بود و با حسین علیه السلام و ابن عباس بود».

### حدیث پنجاه و ششم

از ابن اسحاق روایت است که گفت: «حسین علیه السلام به عراق رفت و در آنجا به شهادت رسید و از خاندانش این افراد هم به شهادت رسیدند: علی اکبر بن حسین علیه السلام، عبدالله بن حسین علیه السلام، قاسم بن حسن علیه السلام، ابوبکر بن حسن علیه السلام، عبدالله و جعفر و عباس پسران علی بن ابی طالب علیه السلام، عبدالله و عبدالرحمان پسران عقیل بن ابی طالب عبدالله بن مسلم و محمد بن ابی سعید بن عقیل، عون و محمد پسران عبدالله بن جعفر».

### حدیث پنجاه و هفتم

از جعفر بن محمد علیه السلام (امام صادق علیه السلام) از پدرش روایت است که رسول خدا، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را در روز هفتم تولدشان نام گذاری کرد و نام حسین علیه السلام از حسن علیه السلام گرفته شده است. حسین بن علی علیه السلام پنجم شعبان سال چهارم هجرت به دنیا آمد و در روز جمعه، عاشورای محرم سال ۶۱ ق به شهادت رسید. او را سنان بن انس نخعی به شهادت رساند و خولئ بن یزید جَمیری از قبیله حمیر بر او یورش برد و سرش را از تن جدا کرد و برای عبیدالله بن زیاد برد.

### حدیث پنجاه و هشتم

عمرو بن علی برایم حدیث گفت که کنیه حسین علیه السلام اباعبدالله بود و در دهم محرم سال ۶۱ ق به شهادت رسید و او در آن هنگام ۵۶ سال داشت.

۱. روستایی از توابع فُرع مدینه است. میان آن و جُحفه در پایین مدینه، ۲۳ میل راه است (حموی، ۱۹۹۵: ۷۹).

**۵۵** المرشد بالله، قال: أخبرنا القاضي أبو القاسم علي بن الحسن بن علي التنوخي قراءة عليه، قال: أخبرنا والدي القاضي أبو علي المحسن بن علي، وأبو بكر أحمد بن عبد الله بن جُلَيْنِ الدورى، وأبو الحسن محمد بن أحمد بن رِزْقَوِيه، قالوا: أخبرنا أبو محمد الحسن بن محمد بن يحيى بن الحسن، قال:

حدثنا جدى يحيى بن الحسين، قال: فولد الحسن بن علي بن أبي طالب: ... والقاسم، وأبو بكر ابنا الحسن بن علي بن أبي طالب، قتلا بكربلاء مع الحسين بن علي بن أبي طالب، لا عقب لهما، قَتَلَ أبا بكر بن الحسن، عبد الله بن علقمة العَنَوَى، وعبد الرحمن بن الحسن بن علي بن أبي طالب، لا عقب له، وأمّه أم ولد، توفى عبد الرحمن بن الحسن بالأبواء وهو مع الحسين بن علي بن أبي طالب، مُحَرَّم، ومعهم ابن عباس.

**۵۶** المرشد بالله، قال: أخبرنا أحمد بن محمود الثقفى بن طاهر بقرآنى عليه، قال: أخبرنا أبو بكر محمد بن إبراهيم بن عاصم بن المقرئ قراءة عليه، قال: حدثنا أبو الطيب محمد بن جعفر بن الزرّاد المتنيخى بمنيخ، قال: حدثنا عبيد الله بن سعد، قال: حدثنا عمى، قال: حدثنا أبى؛

عن ابن إسحاق، قال: وخرج الحسين بن علي إلى العراق قتل بها، وقتل معه من أهل بيته: علي بن الحسين الأكبر، وعبد الله بن الحسين. والقاسم بن الحسن، وأبو بكر بن الحسن

وعبد الله، وجعفر، وعباس بن علي بن أبي طالب. وعبد الله، وعبد الرحمن بنو عقيل بن أبي طالب وعبد الله بن مسلم، ومحمد بن أبي سعيد بن عقيل. وعون بن عبد الله بن جعفر، ومحمد بن عبد الله بن جعفر.

**۵۷** المرشد بالله: وبه، قال: أخبرنا أبو ضمرة [أنس بن عياض بن ضمرة الليثى المدنى]؛  
عن جعفر بن محمد، عن أبيه: أن رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - سَمَى حسناً وحسيناً يوم سابعهما، واشتق اسم حسين من حسن. والحسين بن علي، ولد لخمس ليال خلون من شعبان سنة أربع من الهجرة، وقتل يوم الجمعة يوم عاشوراء في المحرم سنة إحدى وستين، قتله سنان بن أبي أنس النخعى، وأجهز عليه خولى بن يزيد الحميرى الأصبحى من حمير، وحزّ رأسه، وأتى به عبيد الله بن زياد.

**۵۸** المرشد بالله، قال: أخبرنا الحسن بن علي بن محمد المقتنى قراءة عليه، قال: أخبرنا أبو الحسن علي بن محمد بن أحمد بن لؤلؤ، قال: حدثنا محمد بن الحسين بن شهریار، قال:

حدثنا عمرو بن علي، قال: وقتل الحسين - عليه السلام - وكان يكتى أبا عبد الله سنة إحدى وستين، وهو يومئذ ابن ست وخمسين سنة في المحرم يوم عاشوراء.

## حدیث پنجاه و نهم

کسی از ابومعشر برایم روایت کرد که حسین بن علی علیه السلام در دهم محرم سال ۶۱ ق به شهادت رسید.

## حدیث شصتم

جعفر بن محمد روایت کرد که از پدرم شنیدم که می‌گفت: «حسین علیه السلام به هنگام شهادت ۵۸ سال داشت».

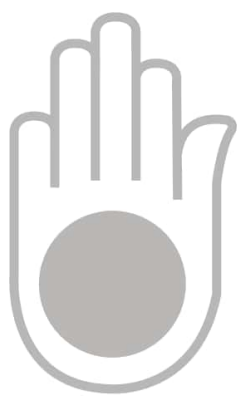
**۵۹** المرشد بالله، قال: أخبرنا أحمد بن علي بن ثابت الحافظ بقراءتي عليه، قال: أخبرنا أبو الحسين محمد بن الحسين بن محمد بن الفضل، قال: أخبرنا أبو جعفر محمد بن محمد الخوَّاص، قال: حدثنا محمد بن عبد الله الحضرمي، قال: حدثنا محمد بن عبد الله بن مُنير، قال:

حدثني مَنْ سَمِعَ أبا معشر، يقول: قتل الحسين بن علي لقشر ليالٍ خَلَوْنَ مِنَ المحرم سنة إحدى وستين.

**۶۰** المرشد بالله، قال: أخبرنا أحمد، قال: أخبرنا محمد، قال: وحدَّثنا أبو محمد جعفر، قال: حدثنا محمد بن عبد الله بن سليمان الحضرمي، قال: حدثنا يحيى بن حسان بن سُهيل، قال: سمعت ابن عُيينة، يقول:

عن جعفر بن محمد - عليه السلام - قال: سمعت أبي يقول: قتل الحسين بن علي - عليه السلام - وهو ابن ثمان وخمسين.





## فصل ۱۰

# بردن سرهای شهدا به نزد عبیدالله بن زیاد

## حدیث شصت و یکم

شَعبی گفته است که نخستین سری که در اسلام بر روی (نیزه) چوبین حمل شد سر حسین بن علی علیه السلام بود.

## حدیث شصت و دوم

ابی قَبیل روایت کرده است که چون حسین علیه السلام به شهادت رسید و سرش حمل شد، [ابن زیاد و مجلسیان] شروع به نوشیدن شراب کردند و به یکدیگر به خاطر آن سر، زنده باد می گفتند. پس دستی بیرون آمد و بر دیوار با قلمی آهنی با خون چنین نوشت:

«آیا امتی که حسین علیه السلام را کشت انتظار شفاعت جدش را در قیامت دارد؟»

پس سر را رها کردند و گریختند.

## حدیث شصت و سوم

انس (بن مالک) روایت کرده است که چشمم هم چون این واقعه را هرگز ندید که سر حسین علیه السلام را در طشتی آوردند و مقابل عبیدالله بن زیاد - که خدا پدر و پسر را لعنت کند - نهادند و او به شروع به لمس کردن سر با عصایش کرد و در همان حال چنین می گفت: «اگرچه که زیبارو بود، اگرچه که خوش رو بود».

## حدیث شصت و چهارم

انس (بن مالک) روایت کرده است که من هنگامی که سر حسین علیه السلام را آوردند نزد عبیدالله بن زیاد بودم. پس او در حالی که با عصایش به بینی حسین علیه السلام می زد، گفت: «کسی را مثل او زیبا ندیدم». پس به یاد آورد [آورد] و گفتم: «بدان که او از شبیه ترین مردمان به پیامبر بود».

**٦١** المرشد بالله، قال: أخبرنا يوسف بن رباح بن علي بن يوسف الحنفي القاضي قراءة عليه في جامع الأهواز، قال: حدثنا علي بن الحسين بن بندار القاضي بمصر قراءة عليه، قال: حدثنا محمود بن أحمد بن الفضل بأنطاكية، قال: حدثنا محمد بن موسى بن داود، قال: حدثني محمد بن سعد، قال: حدثنا الواقدي، قال: حدثنا عيسى بن عبد الرحمن السلم؛ عن الشعبي، قال: أول رأس حمل في الإسلام على خشبة، رأس الحسين بن علي - عليهما السلام.

**٦٢** المرشد بالله، قال: أخبرنا أبو محمد الحسن بن علي بن محمد الجوهري، قال: حدثنا أبو عمر محمد بن عباس بن حيويه من لفظه، قال: حدثنا أبو بكر محمد بن القاسم الأنباري، قال: حدثنا أبو الحسن علي بن حفص الشوكي في مجلس الكديمي، قال: حدثنا سليم بن منصور بن عمار، قال: حدثنا أبي، عن ابن لهيعة؛ عن أبي قبيل، قال: لما قتل الحسين بن علي - عليهما السلام - وجل رأسه، جلسوا يشربون، ويحيي بعضهم بعضا بالرأس، فخرجت يد فكتبت بقلم حديد بدم على الحائط:

أترجوا أمة قتلت حسينا      شفاعة جده يوم الحساب  
فتركوا الرأس وهربوا.

**٦٣** المرشد بالله، قال: أخبرنا أبو بكر أحمد بن عبد الملك بن محمد القرشي بقرات عليه ببغداد، قال: أخبرنا أبو الحسين علي بن عمر بن أحمد الحافظ الدارقطني، قال: حدثنا أبو محمد بن صاعد، قال: حدثنا الجراح بن مخلد، ويحيى بن علي بن منصور الرازي، قال: حدثنا محمد ابن عبد الوهاب الرياحي أبو حفص، قال: حدثنا المؤتمر بن سليمان، عن قنزة بن خالد، عن الحسن؛ عن أنس، قال: لم تر عيناى مثل يوم أتى برأس الحسين بن علي - عليهما السلام - في طشت، فوضع بين يدي عبيد الله بن زياد - لعنهما الله - فجعل يمسه بقضيبه، ويقول: إن كان لصبيحاً، إن كان لجميلاً.

**٦٤** المرشد بالله، قال: أخبرنا أبو إسحاق إبراهيم بن طلحة بن غسان بقرات عليه، قال: حدثنا أبو الطيب عبد الرحمن بن محمد بن عبد الله بن محمد بن شيبه المقرئ العطار مع الخلفاء، قال: حدثنا ابن مكرم - يعني محمد بن الحسين - قال: حدثنا محمد بن علي بن الحسين بن شقيق، قال: حدثنا النضر بن شميل، قال: أخبرنا هشام بن حسان القدوسي، عن حفصة بنت سيرين؛ عن أنس، قال: كنت عند ابن زياد إذ جرىء برأس الحسين بن علي - عليهما السلام - قال: فجعل يقول بقضيب في أنفه: ما رأيت مثل هذا حسناً، ثم تذكر، فقلت: أما إنه كان من أشبههم برسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم -.

### حدیث شصت و پنجم

شنیدم که ابوالعالیه براء گفت: «چون حسین علیه السلام شهید شد سرش را به نزد عبیدالله بن زیاد آوردند. ابن زیاد به دنبال ابوبرزه فرستاد و ابوبرزه مقداری درشت جثه بود. - سید این گونه روایت کرده، اما به گمانم درستش این باشد که قدش قدری کوتاه بود. - عبیدالله به او گفت: «صحابی شما همین کوتوله چاقی است؟» ابوبرزه گفت: «اَنَا لَهِ وَاَنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ. فکر نمی‌کردم آن قدر زنده بمانم که کسی مرا به خاطر هم‌نشینی با پیامبر سرزنش کند». عبیدالله گفت: «کار من و حسین را در قیامت چگونه می‌بینی؟» ابوبرزه گفت: «خدا داناتر است و من علمی بدان ندارم». عبیدالله گفت: «من نظرت را پرسیدم». ابوبرزه گفت: «اگر نظر مرا جویایی پس بدان که برای حسین علیه السلام در قیامت، پدرش شفاعت می‌کند و برای تو پدرت زیاد». ابن زیاد گفت: «بیرون شو که اگر به تو امان نداده بودم گردنت را می‌زدم». ابوبرزه رفت تا به در رسید. در این هنگام ابن زیاد گفت: «او را برگردانید». پس به او گفت: «اگر صبح و شام نزد من نیایی گردنت را خواهم زد».

### حدیث شصت و ششم

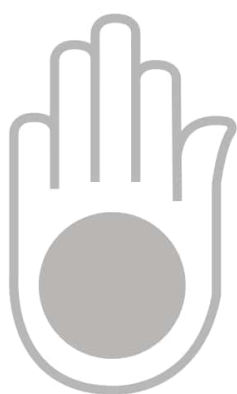
عبدالملک بن عُمَیر می‌گوید: «وارد قصر کوفه شدم و سر حسین بن علی علیه السلام را بر روی یک سپر پیش عبیدالله بن زیاد دیدم و عبیدالله بر تخت نشسته بود. مدتی بعد وارد قصر شدم و سر عبیدالله را بر روی سپر مقابل مختار دیدم و مختار بر تخت نشسته بود. سپس بعد از مدتی دوباره وارد قصر شدم و این بار سر مختار را در مقابل مصعب بن زبیر دیدم و مصعب بر تخت تکیه زده بود. آنگاه بعد از مدتی وارد قصر شدم و سر مصعب را در مقابل عبدالملک بن مروان دیدم و عبدالملک بر تخت بود».

**٦٥** المرشد بالله، قال: أخبرنا ابن غسان، قال: حدثنا أبو الطيب [عبد الرحمن بن محمد بن عبد الله بن محمد بن شيبه المقرئ العطار مغبيل الخلفاء]، قال: حدثنا ابن مكرم [محمد بن الحسين]، قال: حدثنا نصر بن علي، قال: أخبرني أبي، قال: حدثني الحسن، عن أبي الحسناء، قال:

سمعت أبا العالية البراء، قال: لما قُتِل الحسين بن علي - عليهما السلام - أتى عبید الله بن زیاد برأسه، فأرسل إلى أبي بَرزّة - وكان في أبي بَرزّة بعض العَظْم - كذا قال السيد، وأظنه بعض القِصَر - قال له عبید الله: إن محمديکم هذا الدحداح؟ قال أبو بَرزّة: إنا لله وإنا إليه راجعون، ما كنت أحب أن أعيش حتى يعيّرني إنسان بصحبة محمد - صلى الله عليه وآله وسلم. قال عبید الله: كيف ترى شأنَي وشأن الحسين يوم القيامة، قال: الله أعلم، وما علّمني بذلك، قال: إنما سألك عن رأيك؟، قال: إن سألتني عن رأيي فإن حسينا يشفع له يوم القيامة أبوه، ويشفع لك زياد، قال: أخرج، فلولا ما جعلت لك لضربت عنقك، حتى إذا بلغ باب الدار، قال: ردّوه، فقال: لئن لم تعدو على وتروح لأضربن عنقك.

**٦٦** المرشد بالله، قال: أخبرنا أبو القاسم عبید الله بن عمر بن أحمد بن عثمان بن شاهين الواعظ بقراءتي عليه، قال: حدثنا أبي، قال: حدثنا محمد بن مخلد، قال: حدثنا محمد بن إدريس الرازي، قال: حدثنا يحيى ابن مصعب الكوفي، قال: حدثنا أبو بكر بن عياش.

عن عبد الملك بن عمير، قال: «دخلت قصر الكوفة، فرأيت رأس الحسين بن علي - عليهما السلام - على تُرس بين يدي عبید الله بن زياد، وعبید الله على السرير. ثم دخلت القصر بعد ذلك بحين، فرأيت رأس عبید الله بن زياد على ترس بين يدي المختار، والمختار على السرير. ثم دخلت بعد ذلك بحين فرأيت رأس المختارين يدي مصعب بن الزبير، و مصعب على السرير. ثم دخلت بعد ذلك بحين فرأيت رأس مصعب بن الزبير بين يدي عبد الملك بن مروان، وعبد الملك على السرير».



## فصل ۱۱

**فرستادن سرهای شهدا**

**به نزد یزید بن معاویه**



## حدیث شصت و هفتم

محمد بن حسن مخزومی روایت کرده است که چون سر حسین بن علی علیه السلام را به نزد یزید بن معاویه - که خدا هر دو را لعنت کند - آوردند، یزید چنین سرود:

- سرهای مردانی را می شکافیم که بر ما سخت گیرتر بودند و آنها نافرمان تر و ستمکارتر بودند.

پس علی بن حسین علیه السلام گفت: «این گونه نیست». یزید گفت: «پس چگونه است برادر؟» امام سجاد علیه السلام گفت: «آن گونه است که خدا می فرماید: «هیچ مصیبتی نه در زمین و نه در نفس های شما (به شما) نرسد، مگر آن که پیش از آن که آن را پدید آوریم در کتابی است و این (کار) بر خدا آسان است.»

پس عبدالرحمان بن ام حکم چنین سرود:

- سری که در کربلا بود نزدیکی بیشتری به پیامبر از ابن زیاد با آن نسب زشت دارد.

- اولاد سمیه (مادر عبیدالله بن زیاد) به شمار ریگ های بیابان رسیدند، در حالی که دختر رسول خدا بدون نسل ماند.

پس یزید با دست به سینه اش زد و گفت: «خاموش باش».

## حدیث شصت و هشتم

لیث برایم حدیث کرد که حسین بن علی علیه السلام چون (به کربلا آمد) با او جنگیدند و او و یارانش را در جایی که به آن «طَلَف» گفته می شد به شهادت رساندند و علی بن حسین علیه السلام و فاطمه دختر حسین علیه السلام و سُکینه را روانه دربار عبیدالله بن زیاد - که خدا او را لعنت کند - کردند. علی علیه السلام (امام سجاد علیه السلام) در آن هنگام نوجوانی تازه بالغ بود. پس ابن زیاد آنها را به نزد یزید بن معاویه - که خدا هر دو را لعنت کند - فرستاد. یزید دستور داد تا سکینه را در پشت تختش جای دهند تا سر پدر و خویشانش را نبیند. علی بن حسین علیه السلام در غل و زنجیر بود و سرش به پایین افتاده بود. یزید (با عصایش) به دو دندان ثنایای حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام زد و چنین سرود:

- سرهای مردانی را می شکافیم که بر ما سخت گیرتر بودند و آنها نافرمان تر و ستمکارتر بودند.

**٦٧** المرشد بالله، قال: أخبرنا أبو محمد الحسن بن علي بن محمد الجوهري بقراءتي عليه، قال: حدثنا أبو عمر محمد بن العباس بن حيويه من لفظه، قال: حدثنا أبو بكر محمد بن القاسم بن بشار الأتباري، قال: حدثنا أحمد بن سعيد، عن عبد الله، قال: حدثنا الزبير بن بكار، قال:

حدثني محمد بن حسن [المخزومي]، قال: لما أدخل رأس الحسين بن علي - عليهما السلام - على يزيد بن معاوية - لعنهما الله - قال يزيد:

نفلق هاماً من رجال أعزة  
علينا وهم كانوا أعق وأظلمنا  
فقال علي بن الحسين - عليهما السلام -: ليس هكذا، قال: فكيف يا ابن أم؟، قال: كما قال الله عز وجل: «مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ»، فقال عبد الرحمن بن أم الحكم:  
لَهَا مُبْجَنبُ الطَّفِّ أَدْنَى قَرَابَةٍ  
فَمِنْ الْبَحْنِ نَسِبًا لِلَّهِ وَغَبْلًا  
وسمى أضحي نسلها عدد الحصى  
وبنت رسول الله أضحت بلا نسل  
فضرب يزيد صدره، وقال له: اسكت.

**٦٨** المرشد بالله، قال: أخبرنا أبو بكر محمد بن عبد الله بن أحمد بن ريدة قراءة عليه بأصفهان، قال: أخبرنا أبو القاسم سليمان بن أحمد بن أيوب الطبراني، قال: حدثنا أبو الزبائع روح بن الفرَج، قال: حدثنا يحيى ابن أبي بكر، قال:  
حدثني الليث، قال: أتى الحسين بن علي - عليهما السلام - فقاتلوه، وقتلوا بنيهم وأصحابه الذين قاتلوا معه، بمكان يقال له:  
الطَّف. وانطلق بعلي ابن الحسين، وفاطمة بنت حسين، وسكينة، إلى عبيد الله بن زياد - لعنه الله - وعلى يومئذ غلام قد بلغ، فبعث بهم إلى يزيد بن معاوية - لعنهما الله - فأمر بسكينة فجعلها خلف سريره لئلا ترى رأس أبيها وذوى قرابتها، وعلى ابن الحسين - عليه السلام - في غلِّه، فوضع رأسه، فضرب على ثنيتي الحسين - عليه السلام - فقال:  
نفلق هاماً من رجال أعزة  
علينا وهم كانوا أعق وأظلمنا.

پس علی بن حسین علیه السلام این آیه را تلاوت گفت: «هیچ مصیبتی نه در زمین و نه در خود شما (به شما) نرسد، مگر آن که پیش از آن که آن را پدید آوریم در کتابی است. این (کار) بر خدا آسان است». چون امام سجاد علیه السلام از قرآن خواند بر یزید دشوار آمد که با شعر پاسخ امام را دهد، لذا او نیز این آیه را در پاسخ امام تلاوت کرد: «این به خاطر کارهای خودتان بود و خدا از بسیاری (کارها) گذشت می‌کند».<sup>۱</sup> علی بن حسین علیه السلام به یزید گفت: «بدان که اگر رسول خدا ما را در غل و زنجیر می‌دید قطعاً دوست می‌داشت که بند و زنجیر را از دست و پایمان بگشاید». یزید گفت: «راست گفתי». پس غل و زنجیر را از آنها برداشتند. امام سجاد علیه السلام مجدداً گفت: «اگر ما در مقابل پیامبر در فاصله دوری نشسته بودیم، او دوست داشت که ما را به خود نزدیک سازد». یزید گفت: «درست گفתי». پس آنها را نزدیک ساختند. فاطمه و سکینه (دختران امام حسین علیه السلام) سرک می‌کشیدند تا سر پدرشان را ببینند و یزید طوری می‌ایستاد که نگذارد آنها سر پدرشان را ببینند. سپس دستور داد که آنها را ببرند و آماده‌شان کنند و وسایل سفرشان را مهیا ساخت و آنها را روانه مدینه کرد.

### حدیث شصت و نهم

حمزه بن یزید حضرمی برایم روایت کرد که یکی از زیباترین و عاقل‌ترین زنان را به نام «زباء» دیدم که بنی‌امیه او را گرمی می‌داشتند و هشام<sup>۲</sup> او را محترم می‌داشت و چون به نزد هشام می‌آمد، سواره می‌آمد و هرکس از بنی‌امیه که او را می‌دید گرمی‌اش می‌داشت و به او می‌گفتند: «ای دایه یزید بن معاویه»!<sup>۳</sup> می‌گفتند عمرش از ۱۰۰ گذشته است، ولی شادابی و زیبایی چهره‌اش همچنان باقی بود. پس چون آن اتفاقات افتاد،<sup>۴</sup> در خانه یکی از خویشان پنهان شد. پس او برای مدارای با ما و رعایت حالمان با ما سخن گفت و بنی‌امیه را سرزنش کرد. آن زن چنین گفت: یکی از بنی‌امیه بر یزید وارد شد و گفت: «ای امیرالمومنین! بشارت بده که خدا تو را بر دشمن، حسین بن علی، غلبه داد. او کشته شد و سرش فرستاده شد». پس سر حسین علیه السلام در طشتی در مقابل یزید نهاده شد. یزید به غلامش دستور داد تا پارچه روی سر را کنار بزند.

۱. حدید: ۲۲.

۲. شوری: ۳۰.

۳. حک. ۱۰۵-۱۲۵ ق.

۴. در تاریخ دمشق به جای «یا خاصّة یزید بن معاویه» آمده است: «یا حاضنة یزید بن معاویه: این ریا دایه یزید بن معاویه است».

۵. احتمالاً اشاره به درگیری‌هایی دارد که بعد از مرگ هشام در شام رخ داد و خلیفه اموی ولید دوم به دست یزید سوم کشته شد.

فقال على بن الحسين - عليه السلام - : «ما أصاب من مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ»، فثقل على يزيد أن تمثّل بيت شعر، وتلا على - عليه السلام - من كتاب الله عزوجل، فقال يزيد: «فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ»، فقال على بن الحسين - عليهما السلام - : أما والله، لو رآنا رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - مغلولين لأحب أن يخلّنا من الغلّ، قال: صدقت، فحلّوهم من الغلّ، قال: ولو وقفنا بين يدي رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - على بعد لأحب أن يقرّبنا، قال: صدقت، فقرّبوهم، فجعلت فاطمة وسكينة تتطاولان لتريا رأس أبيهما، وجعل يزيد يتناول في مجلسه ليستر عنهما رأس أبيهما، ثم أمر بهن فجهّزوا، وأصلح ألثامهم وأخرجوا إلى المدينة.

٦٩ المرشد بالله، قال: أخبرنا القاضي أبو القاسم على بن الحسن بن على التنوخي قراءة عليه، قال: أخبرنا أبو بكر أحمد بن عبد الله بن أحمد ابن يزيد بن جُلَيْن الدوري، قال: حدثنا أبو عبد الله الحسين بن محمد بن سعيد المعروف بابن المطبّق، قال: حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى بن حمزة الحضرمي القاضي بدمشق، قال: أخبرني أبي، عن أبيه، قال:

حدثني حمزة بن يزيد الحضرمي «، قال: رأيت امرأة من أجمل النساء وأعقلهنّ يقال لها زبّاء». كان بنو أمية يكرمونها، و كان هشام يكرمها، وكانت إذا جاءت إلى هشام تجيء راقبة، وكل من رآها من بني أمية أكرمها، ويقولون لها: يا خاصة يزيد بن معاوية، وكانوا يقولون: قد بلغت السن مائة سنة، وحسن وجهها وجمالها باق بنضارته. فلما كان من الأمر الذي كان، استترت في بعض منازل أهلها، فسمعتها وهي تقول وتعيّب بني أمية مداراةً لنا. قالت: دخل بعض بني أمية على يزيد، فقال: أبشريا أمير المؤمنين، قد امكنك الله من عدوك - يعني الحسين بن على عليهما السلام - قد قتل وجه برأسه، فوضع بين يدي يزيد في طشت، فأمر الغلام فرفع الثوب الذي كان عليه.

چون یزید سر امام را دید، رویش را با آستین پوشاند گویی<sup>۱</sup> ... و گفت: «سپاس خدا را که این مشکل را بدون دردسر برای ما حل کرد». و سپس این آیه را خواند: «هر بار که آتشی برای پیکار برافروختند، خدا آن را خاموش کرد»<sup>۲</sup>.

زبّاء می‌گوید: «به آن سر نزدیک شدم و بدان نگریستم. دیدم که مقداری حنا شده بود». حمزه، راوی ماجرا، می‌گوید: از زبّاء پرسیدم: «آیا چنان که می‌گویند یزید با عصایش بر دندان‌های حسین علیه السلام زد؟» زن پاسخ داد: «آری، سوگند به آن که جان در دست اوست - و او می‌تواند یزید را بیامرزد - به راستی که دیدم او با عصایی که در دست داشت به دندان‌های حسین علیه السلام می‌زد و اشعاری را از ابن زبّعی<sup>۳</sup> می‌خواند. مردی از صحابه پیامبر به نزد یزید آمد و به او گفت: «خدا تو را بر دشمن و دشمن پدرت غلبه داد. پس این نوجوان (امام سجاد) را هم بکش تا نسل این خاندان قطع شود؛ زیرا تا زمانی که آنها زنده باشند تو چیزی که موجب شادی‌ات شود نخواهی یافت. علی بن حسین آخرین کسی است که در این باره منازعه می‌کند. دیدی که پدرت از دست پدر او چه کشید و تو خود نیز از دست او چه کشیدی و مسلم بن عقیل بن ابی طالب چه کرد. ریشه این خاندان را ببر؛ زیرا اگر این نوجوان را بخشی نسل حسین به طور خاص قطع خواهد شد، وگرنه این قوم تا زمانی که یکی‌شان هم زنده باشد خون خواه ایشان از تو خواهند بود و آنها قومی مکارند و مردم بدان‌ها گرایش دارند؛ به ویژه عوام الناس عراق و می‌گویند: «او پسر رسول خدا و پسر علی و فاطمه است». پس او گرامی‌تر از این سر نیست». یزید گفت: «[امیدوارم] نه برخیزی و نه بنشینی؛ چرا که تو شخصی ضعیف و خوار هستی. بلکه این نوجوان را رها می‌کنم. هرگاه که یکی از ایشان قیام کند، شمشیرهای آل ابوسفیان او را دربر خواهند گرفت».

زن گفت: «من شنیدم که این مرد از صحابه رسول خدا بود، ولی من از او نام نمی‌برم و یادش نمی‌کنم». راوی داستان، حمزه می‌گوید: از زبّاء پرسیدم: «از کدام قبیله هستی؟» پاسخ داد: «مادرم از قبیله کلب بود و پدرم مردی از موالی (وابستگان) بنی امیه». او درباره مادرش افزود: «مادرم به هنگام مرگ ۱۱۰ سال داشت» و گفت که مادرش زنی عجیب بود. درس ۹۰ سالگی پیامبر را درک کرد و از ایشان حدیث شنید و او زنی کنیز بود و عمر بن خطاب را چون [در سال ۱۸ ق] به شام آمد دید و در آن هنگام مسلمان بود.

۱. برای رعایت ادب نسبت به ساحت امام حسین علیه السلام این نیم سطر ترجمه نشد. [مترجمان]

۲. مائده: ۶۴.

۳. ابن زبّعی شاعری بود که پس از پیروزی مشرکان در غزوه احد (سال ۳ ق) اشعاری سرود که چنین آغاز می‌شود: «لیت اشیاخی ببدر شهدوا جزع الخزرج من وقع الاسل».

حتى إذا رآه حَرَّوَجْهه بكمه كأنه شم منه رائحة، وقال: الحمد لله الذى كفانا المؤنة بغير مؤنة «كلما أوقدوا ناراً للحرب أطفاها الله».

قالت زباء: فدنوت منه فنظرت إليه وبه ردعٌ من حياء، قال حمزة: فقلت لها: أقرعَ أنيابه بالقضيب كما يقولون؟، قالت: أى والذى ذهب بنفسه، وهو قادر أن يغفر له، لقد رأيته يقرع ثناياه بقضيب فى يده، ويقول أبياتا من شعراين الزبعرى، ولقد جاء رجل من أصحاب رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - فقال له: قد أمكنك الله من عدوك وعدو أبيك، فاقتل هذا الغلام ينقطع هذا النسل، فإنك لا ترى ما تحب وهم أحياء، آخر من ينازع فيه - يعنى على بن الحسين عليهم السلام - لقد رأيت ما لقي أبوك من أبيه، وما لقيت أنت منه، وما صنع مسلم بن عقيل بن أبى طالب. إقطع أصل هذا البيت وهؤلاء القوم، فإنك إذ أنت قتلت هذا الغلام انقطع نسل الحسين خاصة، وإلا فالقوم ما بقى منهم أحد طالُبُك بهم، وهم قوم ذو مكر، والناس إليهم مائلون، وخاصة غوغاء أهل العراق، ويقولون: ابن رسول الله وابن على وفاطمة، فليس هو بأكرم من صاحب هذا الرأس، فقال: لا قت ولا قعدت إنك ضعيف مهين، بل أدعه كلما طلع منهم طالع أخذه سيوف آل أبى سفيان، قالت: إني سمعت هذا الرجل من أصحاب رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - ولكن لا أسميه أبدا، ولا أذكره.

فسالته ممن هي؟، فقالت: كانت أمى امرأة من كلب، وكان أبى رجل من موالى بنى أمية، وقالت لى: ماتت أمى ولها مائة سنة وعشر سنين، فذكرت أن أمها عجبية. وعاشت تسعين سنة، وأنها أدركت زمن رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - وسمعت به، وهى امرأة أم أولاد، وأنها رأت عمر بن الخطاب حين قدم الشام، وهى مسلمة.



احمد از قول پدرش از قول یحیی بن حمزه از قول پدرش حمزه بن یزید، راوی ماجرا، نقل می‌کند که من بعداً زَبَاء را دیدم که کشته شده بود و بر سر راه جَبْرُون<sup>۱</sup> افکنده شده بود، در حالی که عورتش نمایان بود.

حمزه می‌گوید: یکی از خاندان ما برایم گفت که او سر حسین بن علی علیه السلام را دیده است که سه روز در دمشق آویزان شده بود.

پدرم از قول پدرانش روایت کرد که سر امام حسین علیه السلام در خزانه سلاح‌های بنی‌امیه نگهداری شد تا زمانی که سلیمان بن عبدالملک<sup>۲</sup> به خلافت رسید. پس او در پی آن سر فرستاد و آن را برایش آوردند ...<sup>۳</sup> پس آن سر را در سبدي نهاد و عطراً گینش کرد و بر آن پارچه‌ای پوشاند و در گورستان مسلمانان دفن شد. چون خلافت به عمر بن عبدالعزيز<sup>۴</sup> رسید به مسئول خزانه سلاح‌ها نوشت که «سر حسین بن علی علیه السلام را برایم بفرست». پس مسئول خزانه در جوابش نوشت: «سلیمان آن سر را از من تحویل گرفت». عمر بن عبدالعزيز مجدداً به او نوشت: «اگر آن سر را برنداری و با خود نیاوری مجازات خواهی کرد». پس مسئول خزانه نزد عمر بن عبدالعزيز آمد و به او خبر داد که سلیمان آن سر را گرفت و آن را در سبدي نهاد و بر آن نماز گزارد و سپس دفن کرد. پس عمر بن عبدالعزيز حرفش را باور کرد. این بود تا این که سپاه عباسی (مُسَوَّده) به شام آمدند و درباره سرنوشت آن سر سوال کردند.

حمزه، راوی ماجرای زَبَاء، دایه یزید، می‌گوید: «در بین زنان از زَبَاء کسی را نیکوتر نیافتم که چگونه فهمید که شعری که یزید خواند از آن ابن زبیری بود». وی می‌افزاید: «زَبَاء شعر خودش را در رثای یزید بن معاویه در ۱۰۰ بیت بر من خواند و من آن را در کاغذی نوشتم، ولی در زمان حکومت عبدالله بن طاهر از میان رفت».

۱. بنای مسقف و ستون‌دار در کنار دروازه دمشق. در افواه عوام است که این بنا ساخته سلیمان نبی است (جموی، ۲/۱۹۹۵: ۲۴۲).

۲. حک. ۹۹-۹۶ ق.

۳. نیم سطر از متن برای رعایت احترام به اباعبدالله الحسین علیه السلام ترجمه نشد. [مترجمان]

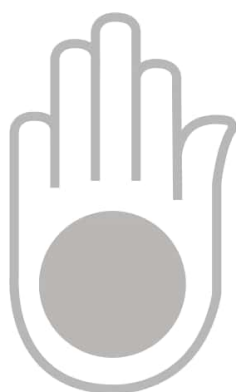
۴. حک. ۹۹-۱۰۱ ق.

قال أحمد: قال أبي: قال لي يحيى بن حمزة: قال أبي، يعني حمزة بن يزید: إني رأيت زبَاء بعد ذلك مقتولة مطروحة على درج جيرون مكشوفة الفرج.

قال حمزة: وقد كان حدثني بعض أهلنا أنه رأى رأس الحسين بن علي - عليهما السلام - مصلوبة بدمشق ثلاثة أيام. قال أبي: فحدثني أبي، عن أبيه، أن أباه حدثه أن الرأس مكث في خزائن السلاح حتى ولي سليمان بن عبد الملك، فبعث إليه، فجاء به وقد قَحَلَ وبقى عظماً أبيض، فجعله في سَفَط، وطيبه وجعل عليه ثوب ودفن في مقابر المسلمين، فلما ولي عمر بن عبد العزيز بعث إلى الخازن خازن بيت السلاح: وجِّه لي برأس الحسين بن علي - عليه السلام - فكتب إليه الخازن: أن سليمان أخذه مني، فكتب إليه إن أنت لم تحملته فتجىء به لأجعلك نكالا، فقدم عليه، فأخبره: أن سليمان أخذه فجعله في سَفَط، وصلى عليه، ودفنه، فصَحَّ ذلك عنده، فلما دخلت المسودة سالوا عما صنع به.

قال حمزة: ما رأيت في النساء أجود من زبَاء، كيف علمت أنه شعرا بن الزعري، قال: يعني أنها أنشدتني مائة قافية من قولها ترثي يزید بن معاوية، كانت عندی مكتوبة في قرطاس، فذهبت في زمان عبد الله بن طاهر.





## فصل ۱۲

# فرستادن سرها به مدینه

## حدیث هفتادم

محمد بن حسن مخزومی برایم حدیث گفت که بنی امیه در نزد عمرو بن سعید بن عاص، والی مدینه، جمع شده بودند که فریادی شنیدند. پرسیدند صدای چیست؟ گفته شد که صدای زنان بنی هاشم است که چون سر حسین علیه السلام را دیده اند چنین ناله و فریاد می کنند. پس مروان بن حکم چنین سرود:

- زنان بنی زیاد فریاد و شیون کردند؛ همان گونه که زنان ما در جنگ ارنب<sup>۱</sup> فغان کردند.

پس چون مروان به نزد عمرو بن سعید رفت، عمرو گفت: «به خدا سوگند، دوست داشتم که امیرالمومنین (یزید) آن سر را به نزد من نمی فرستاد». مروان به او گفت: «ساکت شو، بی مادر، چرا به مانند آن شاعر نگفتی:

«آن شیر برایشان ضربتی وارد آورد که پایه های سلطنت را محکم ساخت و پابرجا نمود؟»

سپس مروان سر امام را برداشت و مقابل خود نهاد و چنین سرود:

- خوشا بر خنکی و سردی اش در میان دو دست من و رنگ قرمزی که در گونه دارد.

- گویا شب را در میان دو پارچه رنگی سپری کرده است.

- به خدا سوگند گویا دارم به روزهای (قتل) عثمان می نگرم.

پس ابوالاسود دوئلی در شهادت امام چنین سرود:

- می گویم و خشم و بی تابی ام را افزون می کند، خدا پادشاهی بنی زیاد را براندازد.

- به خاطر آن که مکر ورزیدند و خیانت کردند، آنان را [از رحمت] دور سازد؛ چنان که قوم ثمود و

عاد را دور ساخت.

- و چون مرکبشان نگه داشته شد تا روز قیامت به نزدشان با نگردد (به خلافت دست نیابند).

## حدیث هفتاد و یکم

ابونعمان از فرزندان نعمان بن بشیر روایت کرده است که سر حسین بن علی علیه السلام آورده شد و مروان چنین سرود:

- آن شیر برایشان ضربتی وارد آورد که پایه های سلطنت را محکم ساخت و پابرجا نمود.

و عبدالرحمان بن امّ حکم چنین سرود:

- نسل سمیه (مادر عبیدالله بن زیاد) به عدد ریگ های بیابان رسیدند و دختر رسول خدا نسلی

ندارد.

۱. ارنب جنگی بود که در جاهلیت قبیله بنی زبید علیه بنی زیاد به راه انداخت و شعر متعلق است به عمرو بن معدی کرب.

٧٥ المرشد بالله، قال: أخبرنا أبو محمد الحسن بن علي الجوهري بقراءتي عليه، قال: حدثنا محمد بن العباس بن حيويه من لفظه، قال: حدثنا أبو بكر محمد بن القاسم بن بشار الأنباري، قال: حدثنا أحمد بن سعيد، قال: حدثنا الزبير بن بكار، قال: حدثني محمد بن حسن [المخزومي]، قال: كان بنو أمية مجتمعين عند عمرو بن سعيد بن العاص فسمعوا صياحا، فقالوا: ما هذا؟، فقليل: نساء بني هاشم يصحن لما رأين رأس الحسين - عليه السلام - فقال مروان ابن الحكم: عَجَّت نساء بنى زياد عَجَّة كعجيج نسوتنا غداة الأرنب فلما دخل على عمرو بن سعيد، قال: وددت والله أن أمير المؤمنين ما كان وجهه إلى، فقال له مروان: أسكت لا أم لك، إلا قلت كما قال القائل:

ضربت دوسرفيهم ضربة      أثبتت أوتاد ملك استقر  
ثم أخذ مروان الرأس فوضعه بين يديه، فقال:

يا حَبَّذا بَرْدُه فى اليدين      ولونه الأحمر فى الخدين  
كانما بات بمُجسِّدين      والله إنى لكأنى أنظر إلى أيام عثمان  
فقال أبو الأسود الأولى فى قتل الحسين عليه السلام:

أقول وزادنى جزعا وغيظا      أزال الله ملك بنى زياد  
وأبعدهم بما غدروا وخانوا      كما بعدت ثمود وقوم عاد  
ولا رجعت ركبهم إليهم      إذا صَفَّت إلى يوم التناد.

٧١ المرشد بالله، قال: أخبرنا الحسن بن علي بن محمد المقنعي بقراءتي عليه، قال: حدثنا أبو عمرو محمد بن العباس بن محمد بن زكريا ابن حيويه الخزاز لفظا، قال: حدثني أبو بكر محمد بن القاسم بن بشار الأنباري، قال: حدثنا موسى بن محمد الخياط، قال: حدثنا محمد بن حميد، قال: حدثنا جريو:

عن أبي النعمان من ولد النعمان بن بشير، قال: أتى برأس الحسين بن علي - عليهما السلام - قال مروان بن الحكم شعرة: ضربت دوسرفيهم ضربة      أثبتت أوتاد ملك فاستقر  
وقال: عبد الرحمن بن أم الحكم:

سمية أمسى نسلها عدد الحصا      وبنت رسول الله ليس لها نسل.



## فصل ۱۳

### مرثیه‌های شهادت

اباعبدالله الحسین علیه السلام و کسانی که

به خاطر شهادتش گریستند

و اندوهگین شدند

### حدیث هفتاد و دوم

زهری روایت کرده است که چون حسین علیه السلام به شهادت رسید هیچ سنگی برداشته نشد، مگر آن که در زیرش خون تازه بود.

### حدیث هفتاد و سوم

شهر - منظور ابن حوشب است - برایم روایت کرد که شنیدم امّ سلمه، همسر پیامبر اکرم، چون خبر شهادت حسین بن علی علیه السلام را شنید، مردم عراق را لعنت کرد و گفت: «او را کشتند، خدایشان بکشد. او را فریفتند و خوارش کردند، خدایشان لعنت کند» تا پایان حدیث.

### حدیث هفتاد و چهارم

شهر برای من روایت کرد که چون خبر شهادت حسین بن علی علیه السلام به مدینه آمد، ام سلمه، همسر پیامبر، گفت: «خدا اهل عراق را لعنت کند. او را کشتند، خدا آنان را بکشد. او را فریفتند و خوارش ساختند، خدا لعنتشان کند. من پیامبر خدا را دیدم که فاطمه علیها السلام صبحگاهان برایش حلوائی که خود پخته بود آورد و آن حلوا را در طبقی نهاده بود و جلوی پیامبر قرار داد. پیامبر به فاطمه علیها السلام گفت: «پسرانم کجاییم؟» راوی در اینجا تمام حدیث کساء را ذکر کرده است و سید (مرشد بالله) می گوید: «من آن را مختصر کردم».

### حدیث هفتاد و پنجم

حُمَید بن عبدالله اصمّ از مادرش برای ما روایت کرد که گفت: زمانی که حسین علیه السلام به شهادت رسید برای ام سلمه در مسجد پیامبر خیمه‌ای زده شد و من دیدم که او بر روی خود روبندی سیاه افکنده بود.

### حدیث هفتاد و ششم

از ابن نَعیم روایت است که نزد [عبدالله] بن عمر بودم که مردی از او درباره حکم خون پشه سوال کرد. ابن عمر از او پرسید: «اهل کجایی؟» مرد گفت: «عراق». ابن عمر گفت: «این مرد را بنگرید. از من درباره خون پشه می پرسد و حال آن که پسر رسول خدا را کشتند و من از پیامبر شنیدم که گفت: «آن دو (حسنین) دو گل خوشبوی من از دنیا هستند».

**۷۲** المرشد بالله، قال: أخبرنا محمد بن عبد الله بن ربيعة، قال: أخبرنا سليمان بن أحمد الطبراني، قال: حدثنا الحضرمي، قال: حدثنا يزيد بن مهران أبو خالد، قال: حدثنا أسباط بن محمد بن أبي بكر الهذلي؛ عن الزهري، قال: لما قتل الحسين بن علي [عليه السلام] لم يرفع حجراً ولا وجد تحته دم عبيط.

**۷۳** المرشد بالله، قال: أخبرنا محمد بن علي بن العلاف المقرئ الواعظ بقراءة عليه في الرصافة ببغداد، قال: أخبرنا أحمد بن جعفر بن حمدان ابن مالك القطيعي، قال: حدثنا عبد الله بن أحمد بن حنبل، قال: حدثني أبي، قال: حدثنا أبو النضر هاشم بن القاسم، قال: حدثنا عبد الحميد - يعني ابن بهرام - قال: حدثني شهر - يعني ابن حوشب - قال: سمعت أم سلمة زوج النبي - صلى الله عليه وآله وسلم - حين جاء في الحسين بن علي - عليهما السلام - لعنت أهل العراق، فقالت: قتلوه، قتلهم الله، غرّوه وذلّوه، لعنهم الله. الحديث.

**۷۴** المرشد بالله، قال: أخبرنا أبو طاهر محمد بن علي بن محمد بن العلاف الواعظ بقراءة عليه، قال: أخبرنا أبو بكر أحمد بن جعفر بن حمدان بن مالك القطيعي، قال: حدثنا عبد الله بن أحمد، قال: حدثني أبي، قال: حدثنا أبو النضر هاشم بن القاسم، قال: حدثنا عبد الحميد - يعني ابن بهرام - قال:

حدثني شهر، قال: سمعت أم سلمة زوج النبي - صلى الله عليه وآله وسلم - حين جاء في الحسين بن علي - عليهما السلام - لعنت أهل العراق، وقالت: قتلوه، قتلهم الله، غرّوه وذلّوه، لعنهم الله، فإنّي رأيت رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - جاءته فاطمة - عليها السلام - غديّة ببُرمةٍ، قد صَنَعَتْ له فيها عَصِيدَةً تحملها في طبق لها، حتى وضعتها بين يديه، فقال لها: «أين ابني؟»، وذكر حديث الكساء بتمامه. قال السيد [المرشد بالله]: أنا اختصرته.

**۷۵** المرشد بالله، قال: أخبرنا الحسن بن علي بن محمد المقتنى بقراءة عليه، قال: حدثنا أبو عبيد الله محمد بن عمران بن موسى المرزباني، قال: حدثنا علي بن محمد بن عبيد الحافظ، قال: حدثني الحبري، قال: حدثنا الفضل بن دكين، قال: حدثنا حميد بن عبد الله الأصم، عن أمه، قالت: ضُربَ لأم سلمة - رضى الله عنها - قبة في مسجد رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - حين قتل الحسين - عليه السلام - فرأيت عليها خماراً أسود.

**۷۶** المرشد بالله، قال: أخبرنا الحسن بن علي بن محمد الجوهرى بقراءة عليه، قال: أخبرنا أبو بكر أحمد بن جعفر بن حمدان بن مالك القطيعي، قال: حدثنا إبراهيم بن عبد الله، قال: حدثنا حجاج - يعني ابن منهال - وأبو عمرو، قال: حدثنا مهدي بن ميمون، قال: أخبرني محمد بن عبد الله بن أبي يعقوب؛

عن ابن أبي نعيم، قال: كنت عند ابن عمر فسأله رجل عن دم البعوض، فقال: ممن أنت؟ قال: من أهل العراق، قال: انظروا إلى هذا، يسألني عن دم البعوض، وقد قتلوا ابن رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - وقد سمعت رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - يقول: «هما رِيحَاتِي من الدنيا».



**۷۲** المرشد بالله، قال: أخبرنا محمد بن عبد الله بن ربيعة، قال: أخبرنا سليمان بن أحمد الطبراني، قال: حدثنا الحضرمي، قال: حدثنا يزيد بن مهران أبو خالد، قال: حدثنا أسباط بن محمد بن أبي بكر الهذلي؛ عن الزهري، قال: لما قتل الحسين بن علي [عليه السلام] لم يرفع حجراً ولا وجد تحته دم عبيط.

**۷۳** المرشد بالله، قال: أخبرنا محمد بن علي بن العلاف المقرئ الواعظ بقراءة عليه في الرصافة ببغداد، قال: أخبرنا أحمد بن جعفر بن حمدان ابن مالك القطيعي، قال: حدثنا عبد الله بن أحمد بن حنبل، قال: حدثني أبي، قال: حدثنا أبو النضر هاشم بن القاسم، قال: حدثنا عبد الحميد - يعني ابن بهرام - قال: حدثني شهر - يعني ابن حوشب - قال: سمعت أم سلمة زوج النبي - صلى الله عليه وآله وسلم - حين جاء في الحسين بن علي - عليهما السلام - لعنت أهل العراق، فقالت: قتلوه، قتلهم الله، غرّوه وذلّوه، لعنهم الله. الحديث.

**۷۴** المرشد بالله، قال: أخبرنا أبو طاهر محمد بن علي بن محمد بن العلاف الواعظ بقراءة عليه، قال: أخبرنا أبو بكر أحمد بن جعفر بن حمدان بن مالك القطيعي، قال: حدثنا عبد الله بن أحمد، قال: حدثني أبي، قال: حدثنا أبو النضر هاشم بن القاسم، قال: حدثنا عبد الحميد - يعني ابن بهرام - قال: حدثني شهر، قال: سمعت أم سلمة زوج النبي - صلى الله عليه وآله وسلم - حين جاء في الحسين بن علي - عليهما السلام - لعنت أهل العراق، وقالت: قتلوه، قتلهم الله، غرّوه وذلّوه، لعنهم الله، فإني رأيت رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - جاءته فاطمة - عليها السلام - غديةً بجرمةٍ، قد صنّعت له فيها عصيدةً تحملها في طبق لها، حتى وضعتها بين يديه، فقال لها: «أين ابني؟»، وذكر حديث الكساء بتمامه. قال السيد [المرشد بالله]: أنا اختصرته.

**۷۵** المرشد بالله، قال: أخبرنا الحسن بن علي بن محمد المقتنى بقراءة عليه، قال: حدثنا أبو عبيد الله محمد بن عمران بن موسى المرزباني، قال: حدثنا علي بن محمد بن عبيد الحافظ، قال: حدثني الحبري، قال: حدثنا الفضل بن دكين، قال: حدثنا حميد بن عبد الله الأصم، عن أمه، قالت: ضرب لأم سلمة - رضى الله عنها - قبة في مسجد رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - حين قتل الحسين - عليه السلام - فرايت عليها خماراً أسود.

**۷۶** المرشد بالله، قال: أخبرنا الحسن بن علي بن محمد الجوهرى بقراءة عليه، قال: أخبرنا أبو بكر أحمد بن جعفر بن حمدان بن مالك القطيعي، قال: حدثنا إبراهيم بن عبد الله، قال: حدثنا حجاج - يعني ابن منهال - وأبو عمرو، قالوا: حدثنا مهدي بن ميمون، قال: أخبرني محمد بن عبد الله بن أبي يعقوب؛ عن ابن أبي نعيم، قال: كنت عند ابن عمر فسأله رجل عن دم البعوض، فقال: ممن أنت؟ قال: من أهل العراق، قال: انظروا إلى هذا، يسألني عن دم البعوض، وقد قتلوا ابن رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - وقد سمعت رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - يقول: «هما ريحائتي من الدنيا».

### حدیث هفتاد و هفتم

محمد بن عبدالله بن ابی یعقوب [تمیمی بصری] از پدرش روایت کرد که ما در مکه نزد عبدالله بن عمر بودیم که گروهی از کوفیان به نزدش آمدند و از او درباره خون پشه پرسیدند که آیا می‌شود با آن نماز خواند یا خیر؟ عبدالله بن عمر گفت: «اهل کجایید؟ گفتند: «عراق». گفت: «از کدام قسمت عراق؟ گفتند: «از کوفه». پس گفت: «شگفتا! آمده‌اند از من درباره خون پشه بپرسند و حال آن که همین‌ها پسر رسول خدا را کشتند و من از پیامبر شنیدم که در حالی که به حسن و حسین علیهما السلام می‌نگریست و آن دو را بو می‌کرد، گفت: «این دو، گل‌های خوشبوی من از دنیایند».

سید امام [المرشد بالله] گفت: «خلیل به ما گفت که این حدیث صحیح است و بر آن اتفاق نظر وجود دارد». بخاری آن را در کتاب صحیح خود در جایی از قول عُندرو او از شعبه روایت کرده است و در جایی دیگر از قول مهدی بن میمون از محمد بن عبدالله بن یعقوب.

### حدیث هفتاد و هشتم

ابوبکر هُذَلی<sup>۱</sup> روایت کرد که به حسن - یعنی حسن بصری - گفته شد: «ای ابوسعید! حسین بن علی علیه السلام کشته شد». پس او چنان گریست که پهلوهایش تکان می‌خورد و گفت: «خاک بر سر امتی که پسر زنازاده‌اش، یعنی عبدالله بن زیاد ملعون، پسر پیامبر آن امت را کشت».

۱. سلمی بن عبدالله بن سلمی هذلی بصری. ابن ماجه برایش حدیث گفت. در سال ۱۶۷ ق درگذشت (المزی، ۳۳/۱۴۱۵: ۱۵۹).

۷۷ المرشد بالله، قال: حدثنا الخليل بن عبد الله بن الخليل الحافظ إملاء بقزوين، قال: حدثني علي بن أحمد بن صالح، قال: حدثنا الحسن ابن علي الطوسي، قال: حدثنا محمد بن بشار بُندار، قال: حدثنا محمد بن جعفر غُندر، قال: حدثنا شُعبة؛ عن محمد بن عبد الله بن أبي يعقوب التميمي البصري، عن أبيه، قال: كنت عند عبد الله بن عمر بمكة، فجاء ناس من أهل الكوفة، فسألوه عن دم البراغيث: هل تجوز معه الصلاة؟، فقال: من أين أنتم؟، قالوا: من أهل العراق، قال: ومن أي العراق؟، قالوا: من الكوفة، فقال: يا عجباً، قد جاءوا يسألون عن دم البراغيث، وقد قتلوا ابن رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - سمعت رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - يقول، ونظر إليهما وشمهما، فقال: «هما ريحانتي من الدنيا».

قال السيد الإمام [المرشد بالله]: قال لنا الخليل: هذا حديث صحيح متفق عليه، أخرجه البخاري في الصحيح، في موضع: عن غُندر، عن شعبة. وفي موضع آخر: من حديث مهدي بن ميمون، عن محمد بن عبد الله بن أبي يعقوب.

۷۸ أبوبال، قال: حدثنا القاضي عبد الله بن محمد بن إبراهيم، قال: حدثنا أبو بكر محمد بن يحيى الصولي، قال: حدثنا محمد بن أبي العوام، قال: حدثنا أبي [أحمد بن يزيد بن أبي العوام الرياحي]، قال: حدثنا سليمان ابن سليمان الواسطي، قال: حدثنا غاضرة ابن فرهد العبدی، قال:

قال أبو بكر الهذلي: قيل للحسن - يعني الحسن البصري - : يا أبا سعيد، قتل الحسين بن علي - عليهما السلام - فبكي حتى اختلج جنباه، وقال: واذا لأمة قتل ابن دعيها - يعني عبيد الله بن زياد لعنه الله - ابن نبيها.

## حدیث هفتاد و نهم

عمرو بن مسعده روایت کرده است که بر مأمون وارد شدم و دیدم که درمقابلش کتابی است که آن را می‌خواند و اشک از رخسارش روان است. گفتم: «ای امیرالمومنین! در این کتاب چه نوشته شده است که چشمانت را گریان ساخته است؟ خدا چشمانت را گریان نکند». مأمون گفت: «ای عمرو! این کتاب درباره شهادت امیرالمومنین علی علیه السلام و حسین بن علی علیه السلام است». گفتم: «ای امیرالمومنین! شیعه و سنی درباره کار او مختلف شده‌اند. امیرالمومنین درباره اهل کساء چه نظری دارد؟ مأمون آهی از دل کشید و گفت: «دست نگه دار ای عمرو! به خدا سوگند، ایشان خاندان خداوندند و خانواده پیامبر بسیار زاری کننده یعنی ابراهیم علیه السلام و کشتی نجات و ماه شب چهارده در تاریکی‌های سنگین‌اند و در یاری [مومنان]، باران‌های سیل‌آسا و باران برای هر جنبنده‌ای‌اند.

«آنان شیربچه‌های شیر دین و نابود کننده مشرکان و درهم شکننده متجاوزان و امیر مومنان و برادر رسول رب العالمین‌اند - درود خدا بر پیامبر و همه ایشان باد - . به خدا سوگند، آنان هویدا کنندگان پرهیزگاری و آشکار سازان هدایت و آموزنده بخشش‌هایند. از راه هلاکت کناره می‌گیرند، به مردم به گوشه چشم و تیز نمی‌نگرند و تندخو و بدزبان نیستند. در هر مکانی بیداراند. سرآمد سرآمداند و سرور سروران. باران‌هایی جاری و شیران بیشه. حسب و نسبی بلند دارند و چهره‌هاشان درخشان است. در اصالتشان، سستی و ضعف نیست و در عطایشان کوتاهی وجود ندارد و در پاکی‌شان کدورتی نیست.»

آنگاه حسن و حسین علیه السلام را یاد کرد و اشک از چشمانش بر دو گونه ریخت؛ همچون فرو ریختن آب دلو و دانه‌های مروارید که از گوشواره آویزان است. آنگاه گفت: «آن دو به خدا سوگند همچون دو ماه شب چهارده در دل تاریکی‌اند و دو خورشید فروزان و دو شمشیر کشیده شده و دو نیزه پرچم و دو کوه هدایت و دو غار تقوا و دو دریای بخشش و دو گل خوشبوی پیامبر و میوه دل او و یاوران دین خدایند. بین حلال و حرام (در خانه وحی و محل صدور احکام حلال و حرام) زاده شدند و در میان تأویل و نزول قرآن (نزول و تفسیر قرآن در خانه آنها بود) بزرگ شدند و از شیر دین و ایمان و فقه و برهان و حکمت خداوند رحمان نوشیدند. دو سرور جوانان اهل بهشت‌اند. بتول راستگو آنها را زاد؛ او که دختر بهترین جوانان اهل بهشت و پیران است. خداوند جلیل آنها را نام نهاد و رسول اکرم تربیتشان کرد و جبرئیل آن دو را سرگرم می‌کرد. پس آیا برای آنها نظیر و شبیهی وجود دارد؟ نیکوکارانی پرهیزگار، وارثان پیامبران، معدن و مخزن اوصیاء. ناکسان آنها را کشتند و بدبختان آنها را خوار ساختند. امت از کشتن امامان دست برنداشت و حرمتشان را حفظ نکرد و از عذاب و سوء عاقبت نهراسید.

۷۹

المرشد بالله، قال: أخبرنا القاضي أبو الحسين أحمد بن علي بن الحسين بن الوزى بقراءتي عليه، قال: أخبرنا أبو عبد الله محمد بن عمران المرزبانى، قال: حدثني أحمد بن كامل، قال: أخبرني الحسين بن عبد الحميد الخوى، عن إبراهيم بن الليث الدهقان؛ عن عمرو بن مسعدة، قال: دخلت على المأمون، وبين يديه كتاب ينظر فيه، وعيناه تجريان بالدموع، قال عمرو: فقلت: يا أمير المؤمنين، ما في هذا الكتاب الذى أبكاك، لا أبكى الله عينك؟، فقال: يا عمرو، هذا مقتل أمير المؤمنين على، والحسين بن على - عليهما السلام - فقلت: يا أمير المؤمنين، إن الخاصة والعامة قد كثرت في أمرهما، فما يقول أمير المؤمنين في أهل الكساء؟. قال: فتنفس الصعداء، ثم قال: هيه يا عمرو، هم والله آل الله، وعترته المرسل الأواه - يعنى إبراهيم عليه السلام - وسفينه النجاة، وبدر ظلام الدجى، ومجرىة الندى، وغيث كل الورى، وأشبال ليث الدين، ومبيد المشركين، وقاصم المعتدين، وأمير المؤمنين، وأخو رسول رب العالمين - صلوات الله عليه وعليهم أجمعين. هم والله المعلنو التقي، والمسرو الهدى، والمعلمو الجدوى، والناكبون عن الردى، لا لحظ، ولا حنظ، ولا جحظ، ولا فظظ، ولا غظظ، وفي كل موطن يقظ، هامات هامات وسادات سادات، وغيوث جارات، وليوث غابات، أولو الأحساب الوافرة، والوجوه الناضرة، لا في غودهم خور، ولا في زبدتهم قصر، ولا صفوهم كدر. ثم ذكر الحسن والحسين - عليهما السلام - فهمل منه دمع العين في واضحة الحذيين، كفيض الغرويين، ونظم السيمطين هوى من القرطين.

ثم قال: هما والله كبدرى جى، وشمسى ضحى، وسيفى لقاء، ومحمى لواء، وطودى حجبى، وكهفى ثقى، ومجرى ندى. وهما ريحانتا رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - وثمرا فؤاده، والناصران لدين الله تعالى. ولدا بين التحليل والتحريم، وذرجا بين التأويل والتنزيل، ورضعا لبان الدين والإيمان، والفقهاء والبرهان، وحكمة الرحمن. سيدا شباب أهل الجنة، ولدتهما البتول الصادقة، بنت خير الشبان والكهول، وسماهما الجليل، ورباهما الرسول، وناغاهما جبريل، فهل هؤلاء من عدیل؟. بررة أتقياء، ورثة الأنبياء، وخزنة الأوصياء، قتلهم الأعداء، وخذلهم الأشقياء، ولم ترعو الأمم من قتل الأئمة، ولم تحفظ الحرمه، ولم تحذر النقمه. ويل لها بماذا أتت

«وای به حال این امت که چه کرد و خود را در معرض خشم چه کسی قرار داد و در خشنودی چه کسی کوشید؟ دنیایی را خواست که بسیارش اندک است و بزرگش، خُرد و کوچک. راه برای توشه معاد بسته شد؛ آنگاه که بهشت نزدیک شود و آنگاه که آتش جهنم برافروخته گردد و آنگاه که قبرها شکافته شود و مردم برای حساب و کتاب گرد آورده شوند.

«وای بر این امت که از چه محروم شد؟ از راحتی بهشت و نعمت‌هایش باز داشته شد و از حور و غلمان ممنوع شد و به سوی جهنم روانه شد. از خار و میوه درخت زَقُوم غذا داده شوند و از مس گداخته و چرکابه و خونابه نوشانده شوند و با شیاطین و منافقان همنشین شوند و در غل و آهن بسته شوند. وای بر این امت از کرده‌اش».

پس اشکش دوباره جاری شد و صدای ضجه و ناله‌اش بلند شد. گفتیم: «ای امیرالمومنین! دلخوش باش که این قوم به چنین سرنوشتی دچار شدند (دچار عذاب الیم در دنیا و آخرت شدند)». مأمون گفت: «آری، این مایه آرامش دل است، ولی خویشاوندی‌ام با اهل بیت شاخه‌های حزن و اندوه را در دلم به حرکت در می‌آورد». آنگاه چنین سرود:

- توبه تائبی پذیرفته نمی‌شود، جز آن که علی بن ابی طالب (علیه السلام) را هم دوست بدارد.
- دوست داشتن علی (علیه السلام) بر هر حاضر و غائبی واجب و لازم است.
- برادر رسول خدا، هم پیمان هدایت و برادر همچون صحابی نیست.
- اگر روزی آن دو در فضل جمع شوند، برادرش به (نهایت) آرزوی رغبت‌کننده می‌رسد.
- پس از علی (علیه السلام) دوست داشتن فرزندانش (واجب است)، من خوارکننده و عیب‌جو نیستم.
- اگر همه مردم از او روی بگردانند، من در سراسر روزگار بدو رو می‌کنم.
- سنت به واسطه او مقبول شد، پس لعنت خدا بر هر ناصبی.
- دوست داشتن ایشان همچون حجّ لازم و واجب بر ما مقرر است.

ولسخط من تعرضت، وفي رضى من سعت. طلبت دنيا قليل عظيمها، حقير جسيمها. وزاد المعاد أغلقت، إذا الجنة أزلفت، وإذا المجيم سَعَرَت، وإذا القبور بعثرت، ولحسابها جمعت. ويل لها ماذا حرمت، عن روح الجنان ونعيمها صدفت، وعن الولدان والخور غُيِّبَت، وإلى المجيم صَيِّرَت، ومن الضريع والزقوم أطعمت، ومن المُهَل والصديد والغسلين سَقِيت، ومع الشياطين والمنافقين قرنت، وفي الأغلال والحديد صدفَت. ويل لها ما أتت. ثم هملت عيناه، وكثر نحيبه وشهيقه. فقلت: يا أمير المؤمنين، يشفيك ما إليه صار القوم. فقال: نعم، إنه لشفاء، ولكنى أبكى لأشجان أحزان تحركها الأرحام، وقال:

لا تقبل التوبة من تائب	إلا بحب ابن أبى طالب
حب على لازم واجب	فى عنق الشاهد والغائب
اخو رسول الله حلف الهدى	والأخ لا يعدل بالصاحب
لو جُمعا فى الفضل يوما لقد	نال أخوة رغبة الراغب
بعد على حب أولاده	ما أنا بالمزرى ولا العائب
إن مال عنه الناس فى جانب	ملت إليه الدهر فى جانب
جاءت به السنة مقبولة	فلعنة الله على الناصب
حبهم فرض علينا لهم	كمثل حج لازم واجب.



## حدیث هشتم

مُغِیرَةُ بن نوفل هاشمی در مورد جَرَّاح بن سنان اسدی که به امام حسین علیه السلام نیزه زد، چنین سرود:  
- آنگاه که خدای تعالی از باران صبحگاهی بنده‌ای را سیراب می‌کند، جَرَّاح را از باران پردوام سیراب نگرداند.

- منظورم ابن سنان است؛ بدترین کسی که از مادرزاده شده است و بدترین کسی که در روی زمین راه می‌رود.

- دستانت شل باد به خاطر شمشیری که فرود آمد بر جوانی که سست و لئیم نبود.  
- ای نصر، نصر قُعین! چگونه می‌خواهید، در حالی که مرتکب خطای بزرگی شدید که در بین امت‌ها سابقه ندارد.

- به جز قبیله جَذِیمه که من از آنها یاد نمی‌کنم و نه از بنی جابر که خونی نریختند.  
راوی می‌گوید: «ابوبکر جَرَّاح بن سنان که امام حسین علیه السلام را با نیزه زد، از قبیله بنی‌اسد از تیره بنی‌نصر بن قُعین بود».

## حدیث هشتم و یکم

اصمعی برایم گفت که به پیری از مردم مدینه گفتم: «این شعر را چه کسی سروده است؟»:  
- ای چشم! با اشک و آه گریه کن و اگر می‌خواهی زاری کنی بر خاندان پیامبر گریه و ناله کن.  
- شش تن از نسل علی علیه السلام از بین رفتند و شش تن از نسل عقیل<sup>۱</sup>.

۱. قبلاً گفته شد که اشعار متعلق است به سراقه باهلی (سبط ابن جوزی، ۱۴۲۶/۲: ۱۷۹)، ولی مسعودی آن را به مسلم بن قتیبه مولای بنی‌هاشم نسبت داده است (مسعودی، ۱۴۲۲/۱: ۳۷۵).



۸۰. المرشد بالله، قال: أخبرنا القاضي أبو القاسم علي بن المحسن بن علي التنوخي، قال: حدثنا أبو عبد الله الحسين بن محمد بن سليمان الكاتب قراءة عليه، قال: أخبرنا أبو بكر محمد بن الحسن بن دريد، قال: حدثنا السكن بن سعيد الجرموزي، عن العباس بن هشام، عن أبيه، عن محمد بن القاسم الهاشمي، قال:

قال المغيرة بن نوفل الهاشمي للجراح بن سنان الأسدي لما طعن الحسين ابن علي عليهما السلام:

إذا سقى الله عبداً صوب غادية	فلا سقى الله جراحاً من الديم
أعنى به ابن سنان شراً من حملت	أنثى ومن شر من يمشى على قدم
سُلتَ يمينك من غاد بمعو له	على فتى ليس بالوانى ولا البرم
يا نصر نصر فُعين كيف نومكم	وقد اتيتم عظيماً ليس بالأمم
حاشا جذيمة إنى غير ذاكرها	ولا بنى جابر لم يُنظفوا بدم

قال: أبو بكر الجراح بن سنان، هذا الذى طعن الحسين بن علي - عليهما السلام - من بنى أسد، من بنى نصر بن فُعين.

۸۱. المرشد بالله، قال: أخبرنا أبو جعفر محمد بن أحمد بن المسلمة بقراءة عليه، قال: أخبرنا أبو القاسم إسماعيل بن سعيد بن سويد، قال: حدثنا أبو علي الحسين بن القاسم بن جعفر الكوكبي، قال: حدثنا أبو علي الكراني، قال: وحدثني أبو حاتم، قال: حدثني الأصمعي، قال: قلت لشيخ من أهل المدينة: من يقول هذا:

عين بكى بعبرة وعويل	واندبى إن ندبت آل الرسول
سته كلهم لصلب على	قد أبيدوا وستة لعقيل.

## حدیث هشتاد و دوم

سلیمان بن قته<sup>۱</sup>، امام حسین علیه السلام را چنین رثا گفته است:

- به راستی که کشته کربلا از خاندان هاشم، گردن های قریش را خم و ذلیل کرد (موجب شرمساری آنان شد).

- بر خانه های خاندان پیامبر گذر کردم، ولی آنها را همچون روزگار اقامت اهلش نیافتم.<sup>۲</sup>  
- آنها مایه غنیمت ما بودند، ولی موجب مصیبت و اندوه شدند. به درستی که این مصیبت بس بزرگ و سنگین بود.

- خدا این خانه و اهلش را (از رحمتش) دور نگرداند، هرچند که برخلاف میل من خالی شده اند.  
- هرگاه قبیله قیس نیازمند می شد ما فقرشان را برطرف می کردیم، ولی چون روزگار علیه ما چرخید، آنها ما را می کشند.

- در نزد قبیله بنی غنی<sup>۳</sup> قطره ای از خون های ماست که هر روزی که باشد انتقامش را از آنها خواهیم ستاند.

- آیا ندیدی که زمین به خاطر فقدان حسین علیه السلام بیمار شد و سرزمین ها به لرزه درآمدند.

۱. سلیمان بن حبیب محاری، تابعی مشهور. قته نام مادر او بود.

۲. در متن «فالفیتها» است، اما در منابع دیگر به صورت «فلم ارها» آمده است که درست تر است. [مترجمان]

۳. از قبائل قیس عیلان بن مضر است (ابن حزم اندلسی، ۱/۱۴۰۳: ۱۹۴).

## ۸۲

المُرشد بالله، قال: أخبرنا أبو طاهر محمد بن أحمد بن عبد الرحيم قراءة عليه بأصفهان، قال: أخبرنا أبو طاهر محمد بن عبد الرحمن بن العباس بن عبد الرحيم المخلص، قال: أخبرنا أبو عبد الله أحمد بن سليمان الطوسي، قال: حدثنا الزبير بن بكار، قال: قال سليمان بن قتة يرثيه - يعني الحسين عليه السلام:

وإن قتيل الطّف من آل هاشم	أذل رقاباً من قريش فذلت
مررت على أبيات آل محمد	فالفيتها أمثالها يوم حلت
وكانوا لنا غنماً فعادوا رزية	لقد عظمت تلك الرزايا وجلّت
فلا يبعد الله الديار وأهلها	وإن أصبحت منهم برغمي تخلت
إذا افتقرت قيس جبرنا فقيرها	وتقتلنا قيس إذا النعل زلت
وعند غنى قطرة من دمائنا	سنجزئهم يوماً بها حيث حلت
الم تر أن الأرض أضحت مريضة	لفقد حسين والبلاد اقشعرت.

## حدیث هشتاد و سوم

منصور بن زبرقان نَمَری<sup>۱</sup> در مورد حسین علیه السلام برای من چنین سرود:

- گله‌هایی از مردم همچون شتران رها شده و چرندگان، مردم را با باطل خود بیمار می‌سازند.
- فرزندان پیامبر کشته می‌شوند و آنان برای قاتل (حسین علیه السلام) امید ورود به بهشت را دارند.
- وای بر تو ای قاتل حسین علیه السلام! باری را برداشتی که باربر را بر زمین می‌اندازد (کمرشکن می‌کند).
- این چه هدیه‌ای بود که به احمد صلی الله علیه و آله در قبرش فرستادی که او را به گرمای عزا نشاندی؟
- با کدامین رو (فردا) با پیامبر دیدار می‌کنی، در حالی که در کشتن امام حسین علیه السلام با قاتل او همراهی کردی؟

- بیا و فردا شفاعتش را بطلب یا با تشنگان وارد حوضش مشو.
- در حال و روز قاتل او شک و تردیدی ندارم و خدا برای من آن روز را نیاورد که در مورد خوار کننده او تردید کنم.

- اگر شتاب کردی خداوند شتاب نمی‌کند و پروردگارت از آنچه که اراده می‌کند غافل نیست.
- جانم فدای حسین علیه السلام آن روز که به سوی مرگ رفت؛ رفتی بی بازگشت.
- آن روزی بود که با شمشیرش بر کوهان و پشت اسلام زد.<sup>۲</sup>
- ای سرزنشگر من! من فرزندان احمد صلی الله علیه و آله را دوست می‌دارم و خاک در دهان سرزنشگر.
- چه بسیار مردگانی از ایشان که با اندوه در قبری غریب در صحرائی برهنه فرود آمده‌اند.
- نزدیکانش در اطرافش نبودند که بر او بگریند؛ آن هنگام که روز سخت بر او فشار آورد.
- ایشان و کشته شدنشان را به یاد آور؛ چرا که قلب از فراموش کردن این واقعه ممانعت می‌کند.
- آن بانوی مظلوم که پیامبر پدر اوست؛ چشم روشنی اطرافیان و جمع است.<sup>۳</sup>
- من همانی را که شما برآنید چشیدم و از دین شما به پستی باز نمی‌گردم.
- و از جمله گناهان شما امت، بد کردن با پیامبر بود و آن کس که با آل رسول بد کند همچون کسی نیست که با آنها ارتباط دارد.

۱. شیعه جسوری بود. ابن معتز در معجم الشعراء نوشته است که او قصیده بلندی در مورد اهل بیت سرود که ابتدای آن همین ابیات بود. عبادی سعایت او را نزد هارون الرشید کرد. هارون خشمگین شد و گفت: «او با این اشعارش مردم را به شورش دعوت می‌کند». پس کسی را فرستاد تا زبانش را از پس گردنش بیرون بکشد، ولی چون مأمور برای آن کار رفت دید او مرده است (ابن حجر عسقلانی، ۶/۱۳۹۰: ۹۵).

۲. فاعل این جمله مشخص نیست. [مترجمان]

۳. در متن به صورت «تدیر ارجاء مقلة حامل» آمده است که بی معنا است. در کتاب اخبار القراء بدین صورت ضبط شده است: «قریر ارجاء مقلة حامل» که براساس همان ترجمه شد.

### ۸۳

المرشد بالله، قال: أخبرنا القاضي أبو القاسم علي بن الحسن بن علي التنوخي بقراءتي عليه ببغداد، قال: أخبرنا أحمد بن إبراهيم - يعني ابن شاذان - إجازة، قال: أنشدنا أحمد بن القاسم، قال: أنشدني أحمد بن أبي أمية القرشي، قال: أنشدني منصور بن سلمة بن الزبرقان النمرى:

يعلّلون النفوس بالباطل	شاء من الناس راتع هامل
جون دخول الجنان للقاتل	تقتل ذرية النبی ویر
قمت بحمل يميل بالحامل	ویلک یا قاتل الحسین لقد
حفرته من حرارة الشاكل	أى حباء حَبَوْتُ أحمد فى
دخلت فى قتله مع القاتل	بأى وجه تلقى النبی وقد
أو لا ترد حوضه مع الناهل	تعال فاطلب غداً شفاعة
ولا أرانى أشك فى الخاذل	ما الشك عندى فى حال قاتله
ربك عمّا يريد بالغافل	لا يعجل الله إن عجلت وما
إلى المنایا غدو لا قافل	نفسى فداء الحسين يوم غدا
على سنام الإسلام والكاهل	ذلك يوم أنحى بشفرته
أحمد والتُّرب فى فم العاذل	یا عاذلى إنى أحب بنى
مغترب القبر بالعرانازل	كم میّت منهم بغصّته
عند مقاسات يومه الباسل	ما انتحبت حوله قرابته
فيمنع القلب سلوة الذاهل	اذکر منهم ومن مصابهم
تدير أرجاء مُقلّة حامل	مظلومة والنبی والهّا
رجعت من دينكم إلى طائل	قد ذقت ما أنتم عليه فما
جافى لآل الرسول كالواصل.	من ذنبكم جَفوة النبی ما ال

### حدیث هشتاد و چهارم

ابوجناب کلبی روایت کرده است که آنگاه که حسین علیه السلام به شهادت رسید، گنج کارانی که به صحرا رفته بودند شنیدند که جنیان گریه و زاری می‌کنند. در میان ایشان زنی جتنی بود که چنین می‌گفت:

- پیامبر پیشانی‌اش را دست کشیده است و از این رو در چهره‌شان نوری می‌تابد.
- پدر و مادرش از بزرگان قریشند و پدر بزرگش بهترین پدر بزرگ است.

### حدیث هشتاد و پنجم

ناجیه عطار روایت کرده است که گنج کاران در ظهر عاشورا شنیدند که جنیان برای حسین بن علی علیه السلام چنین گریه و زاری می‌کنند:

- پیامبر پیشانی‌اش را دست کشیده است و از این رو در چهره‌شان نوری می‌تابد.
- پدر و مادرش از بزرگان قریشند و پدر بزرگش بهترین پدر بزرگ است.
- بر او همگی حمله بردند و آنها بدترین سپاهیان بودند.
- آنها انسان پاک و باتقوایی را کشتند. امیدوارم که در سرای جاوید منزل داده نشوند.

### حدیث هشتاد و ششم

زبیر بن مَخْلَد بن مهاجر مخزومی چنین سرود:

- ای فرزندان امیه! آیا فهمیدید که من قبرهایی را که در سرزمین طَفّ بود شمردم؟
- خدا بر شما غضب فرود آرد؛ خشم فرزندان لشکر فتح مکه یا جنگ بدر را.

### حدیث هشتاد و هفتم

از احمد بن محمد بن حَمَید جَهْمی، از فرزندان ابوجهم بن خُذیفه شنیدم که در شهادت امام حسین علیه السلام شعری می‌خواند. او گفت که این شعر متعلق به زینب دختر عقیل بن ابی طالب - رحمة الله علیه - است:

- چه می‌گویید اگر پیامبرتان بگوید: شما که آخرین امت بودید پس از مرگ من با عترت و خانواده‌ام چه کردید؟
- گروهی اسیر شدند و گروهی در خون خود غلتیدند.
- این جزای من نبود که چون شما را [به نیکی با خویشانم] نصیحت کردم، این گونه بد در مورد آنها رفتار کردید.

**۸۴** المرشد بالله، قال: أخبرنا أبو القاسم عبيد الله بن محمد بن عبيد ابن قَزعة النجار، قال: حدثنا أبو الحسين محمد بن المظفر بن موسى ابن عيسى الحافظ، قال: حدثنا محمد بن محمد، قال: حدثنا عباد، قال: حدثنا أبو زياد القتيبي.  
عن أبي جناب الكلبي، قال: كان الجصاصون يخرجون إلى الجبانة حين قتل الحسين بن علي - عليهما السلام - فيسمعوا نوح الجن، وفيهم جنية تقول:

مسح الرسول جبينة      وله بريق في الخدود  
أبواه من عليا قريش      جدّه خير الجدود.

**۸۵** المرشد بالله: وبه، قال فضيل بن الزبير:

وحدثني ناجية العطار، قال: كان الجصاصون في هذا الظهريسمعون نوح الجن على الحسين بن علي - عليهما السلام -:  
مسح الرسول جبينة      فله بريق في الخدود  
أبواه من عليا قريش      جدّه خير الجدود  
زحفوا إليه باجمعهم      وأولئكم شرّ الجنود  
قتلوا تقياً زاكياً      لا أسكنوا دار الخلود.

**۸۶** المرشد بالله، قال: أنشدنا محمد بن علي بن إبراهيم البيضاوي، قال: أنشدنا أبو بكر أحمد بن إبراهيم بن الحسن بن شاذان البراز، قال: أنشدنا أبو بكر محمد بن يزيد بن محمود، قال:  
أنشدنا الزبير، لمخلّد بن المهاجر المخزومي:

أبني أمية هل علمتم أنني      أحصيت ما بالطف من قبر  
صَبَّ الإله عليكم غضبا      أبناء جيش الفتح أو بدر.

**۸۷** المرشد بالله، قال: أخبرنا أبو بكر محمد بن عبد الله بن ريذة، قال: أخبرنا أبو القاسم الطبراني، قال: حدثنا يحيى بن زكريا الساجي، قال:

سمعت أحمد بن محمد بن حميد الجهمي - من ولد أبي جهم بن حذيفة - ينشد في قتل الحسين بن علي - عليهما السلام - فقال: هذا الشعر لزينب بنت عقال بن أبي طالب - رحمه الله تعالى -:

ماذا تقولون إن قال النبي لكم      ماذا فعلتم وأنتم آخر الأمم  
بأهل بيتي وأنصاري وذريتي      منهم أسارى وقتلى ضرجوا بدم  
ما كان ذاك جزائي أن نصحت لكم      أن تخلفوني بسوء في ذوى رحمي.

## حدیث هشتاد و هشتم

اصمعی به ما خبر داد که چون حسین علیه السلام شهید شد و خانواده اش به شام فرستاده شدند، مردم کوفه در حالی که می‌گریستند و نوحه می‌خواندند آنان را بدرقه کردند. در آن حال ابوالاسود دوئلی چنین سرود:

- چه می‌گویید اگر پیامبران بگویند: شما که آخرین امت بودید پس از مرگ من با عترت و خانواده‌ام چه کردید؟

- گروهی اسیر شدند و گروهی در خون خود غلتیدند.

- این جزای من نبود که چون شما را [به نیکی با خویشانم] نصیحت کردم، این گونه بد در مورد آنها رفتار کردید.

## حدیث هشتاد و نهم

از عوانه روایت است که عروه بن مغیره بن شعبه بر مصعب بن زبیر وارد شد و مصعب از او درباره شهادت امام حسین علیه السلام پرسید. عروه آن را برایش تعریف کرد. پس مصعب گفت:

- همانا درگذشتگان بنی‌هاشم در سرزمین طف الگو شدند و برای انسان‌های کریم‌الگوهای قرار دادند.

عروه گویند: «دانستم که مصعب نخواهد گریخت. پس پایان کار چنان شد که می‌پنداشتم».<sup>۱</sup>

## حدیث نودم

ابوبالاب محمد بن عبدالله جعفری<sup>۲</sup> در مورد خودش برایم چنین سرود:

- من نفسی دارم که به خدا قسم در راه خدا حسین علیه السلام را دوست دارد و یزید را خیر.

- ای پسر جگرخوار! به خاطر کاری که با اهل کساء کردی جگرها را سوزاندی.

- هر کار هولناکی که مرتکب شدی، خداوند رحمان تو را در آتش خود دچار عذابی شدید کند.

- خشم و اندوه دلم بر یزید و پیروانش که دچار گمراهی آشکاری شدند.

- ای اباعبدالله! ای پسر رسول خدا! ای بهترین خلق از لحاظ اصل و نسب!

- ای کاش من در آن روزی که تو بودی، حاضر بودم تا در کربلا کشته و شهید می‌شدم.

۱. اشاره به کشتن مصعب بن زبیر به دست امویان در سال ۷۲ ق است. [مترجمان]

۲. از بهترین یاران امام موسی کاظم علیه السلام و از بزرگان دین بود. عبدالمؤمن انصاری روایت می‌کند که خدمت امام موسی کاظم علیه السلام مشرف شدم و کنارش محمد بن عبدالله جعفری نشست. پس به او تبسم کردم. امام گفت: «دوستش داری؟» گفتم: «آری، به خاطر شما دوستش دارم». امام گفت: «او برادر توست. مؤمن برادر تنی مؤمن است؛ هرچند از یک پدر نباشند» (نمازی شاهرودی، ۱۴۱۲/۷: ۱۶۹).



۸۸ المرشد بالله، قال: أخبرنا أبو محمد الحسن بن علي بن محمد بقراءتي عليه، قال: حدثنا أبو عمر محمد بن العباس بن محمد بن زكريا ابن حيويه، قال: حدثنا أبو بكر محمد بن القاسم بن بشار الأنباري، قال: حدثني أبي، قال: حدثني أحمد بن عبيد، قال: أخبرنا الأصمعي، قال: لما قتل الحسين بن علي - عليهما السلام - وحمل عياله إلى الشام، فشيّعهم أهل الكوفة يبكون وينتحبون، وأنشأ أبو الأسود الأولي يقول:

ماذا تقولون إن قال النبي لكم	ماذا صنعتكم وأنتم آخر الأمم
بأهل بيتي وأنصاري ومحرمتي	منهم أسارى وقتلى ضرّجوا بدم
ما كان هذا جزائي إذ نصحت لكم	أن تخلفوني بسوء في ذوى رحمي.

۸۹ المرشد بالله، قال: أخبرنا أبو محمد الحسن بن علي بن محمد الجوهرى بقراءتي عليه، قال: حدثنا أبو بكر عمر بن محمد بن العباس بن محمد بن زكريا بن حيويه الخراز، قال: حدثنا محمد بن القاسم بن بشار الأنباري، قال: حدثنا أحمد بن سعيد - يعني ابن عبد الله - قال: حدثنا الزبير - يعني ابن بكار - قال: حدثنا أحمد بن محمد بن الحكم، عن أبيه.

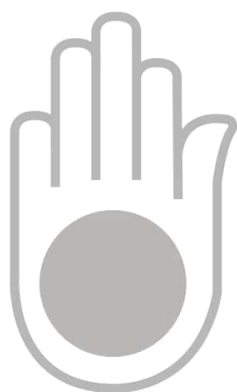
عن عوانة، قال: دخل [عروة بن] المغيرة بن شعبة على مصعب ابن الزبير، فسأله عن قتل الحسين - عليه السلام - فوصفه له، فقال مصعب:

فإن الأولى بالظّف من آل هاشم      تأسّوا و سنّوا للكرام التّأسيّا

قال: فعلمت أن مصعباً لا يفر، فكان كما ظننت.

۹۰ المرشد بالله، قال: أخبرنا علي بن الحسن بن علي التنوخي القاضي - رحمه الله تعالى - بقراءتي عليه، قال: أخبرنا أحمد بن إبراهيم - هو ابن شاذان - إجازة، قال: أنشدنا أحمد بن القاسم، قال: أنشدني أبو طالب محمد بن عبد الله الجعفرى لنفسه:

لى نفس تُحبّ فى الله والله	حسيناً ولا تحب يزيدا
يابن أكالة الكبود لقد أن	ضجت من لابسى الكساء الكبودا
أى هول ركبت عذّبك الرحمن	فى ناره عذابا شديدا
لَهَفَ نفسى على يزيد وأشياع	يزيد ضلّوا ضلّالا بعيدا
يا أبا عبد الله يا ابن رسول الله	يا أكرم البرية عودا
ليتنى كنت يوم كنت فأمسى	فيك فى كربلا قتيلاً شهيدا.



## فصل ۱۴

اولین خواری که در روز شهادت  
امام حسین علیه السلام بر اسلام وارد شد

## حدیث نود و یکم

عمرو بن بَعْجَه<sup>۱</sup> روایت کرده است که نخستین خواری که بر اسلام وارد شد، روزی بود که حسین علیه السلام به شهادت رسید و (روزی) که معاویه، زیاد را به خود استلحاق کرد.<sup>۲</sup>

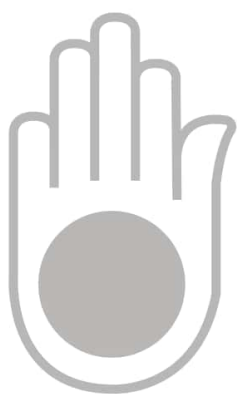
---

۱. عمرو بن بَعْجَه یشکری باری - باری کوهی بود که قبیله ازد آنجا منزل داشت - از علی روایت دارد و ابواسحاق سیبسی از او روایت کرده است. ابن حبان در کتاب *ثقات* (۱۳۹۳/۵: ۱۷۱) و بخاری در *تاریخ کبیر* ([بی تا]: ۶/۳۱۶) از او یاد کرده اند.

۲. پدر زیاد بن ابیه معلوم نبود. معاویه برای این که او را راضی به همکاری با خود کند مدعی شد که پدرش ابوسفیان با مادر زیاد زنا کرده و زیاد برادر اوست. به این ماجرا که سنتی جاهلی و الغاشده در اسلام بود، «استلحاق» گفته می شود (برای اطلاع بیشتر، رک. تفضلی، ۱۳۸۸: ۳-۲۸). [مترجمان]

۹۱ المرشد بالله، قال: أخبرنا القاضي يوسف بن رباح بن علي البصري قراءة عليه في جامع الأهواز، قال: حدثني علي بن الحسين بن بُندار الأزدی بمصر، قال: حدثنا محمود بن أحمد، قال: حدثنا أبو فروة، قال: حدثنا أبو الجواب، قال: حدثنا يونس بن أبي إسحاق، عن أبيه أبي إسحاق؛

عن عمرو بن بعة، قال: أول ذلّ دخل على الإسلام، يوم قتل الحسين بن علي - عليهما السلام - وادعى معاوية زياداً.



## فصل ۱۵

زیارت کردن جابر انصاری و

عطیه عوفی، قبر

ابا عبدالله الحسین علیهما السلام را

## حدیث نود و دوم

عطیه عوفی روایت کرده است که به قصد زیارت قبر امام حسین علیه السلام با جابر بن عبدالله انصاری حرکت کردیم. پس چون به کربلا رسیدیم جابر به ساحل فرات نزدیک شد. نخست غسل کرد. آنگاه لباس بر تن کرد و ردایی بر روی آن پوشید. سپس انبانی را گشود که در آن عطر بود و آن را بر بدنش مالید. سپس به راه افتاد و در هر قدمی ذکر خدا را می‌گفت تا این که به قبر امام حسین علیه السلام نزدیک شد. پس به من گفت: «کمکم کن تا قبر را لمس کنم». من به او کمک کردم [جابر در آن هنگام نایبنا بود]. سپس خودش را بر روی قبر افکند و بیهوش شد. من بر او آب پاشیدم تا به هوش آمد. آنگاه سه مرتبه گفت: «یا حسین علیه السلام». بعد ادامه داد: «چگونه می‌توانی جواب بدهی، در حالی که رگ‌های گردنت بریده شده و خون رگ‌هایت بر سینه‌ات جاری شده و میان سر و بدنت فاصله افتاده است؟ گواهی می‌دهم که تو پسر بهترین پیامبرانی و پسر سید اوصیاء هستی و پسر هم‌پیمان تقوا و پسر هدایت و پنجمین از اهل کساء و پسر سید نقبا و پسر فاطمه علیه السلام، سرور زنان، هستی و چرا چنین نباشی، در حالی که دستان محمد صلی الله علیه و آله به تو غذا داد و در دامن پرهیزگاران پرورش یافتی و از پستان ایمان شیر نوشیدی و با اسلام از شیر گرفته شدی؟ پس نیکو زیستی و نیکو از این جهان رخت بربستی. فقط دل‌های مومنان به خاطر فراق شاد و خرم نیست و در آنچه برای تو انتخاب شده است تردید ندارد. درود و رضوان الهی بر تو باد. گواهی می‌دهم که تو بر همان مسیری رفتی که یحیی بن زکریا رفت».

عطیه می‌گوید: سپس جابر به اطراف قبر نگریست و گفت: «درود بر شما ای ارواح طیبه‌ای که در اطراف حسین علیه السلام فرود آمدید و در محل اقامت او سکونت گزیدید. گواهی می‌دهم که شما نماز را برپا داشتید و زکات را پرداختید و امر به معروف و نهی از منکر کردید و خدا را تا هنگامی که یقین (مرگ) به سراغتان آمد پرستیدید و سوگند به آن که محمد صلی الله علیه و آله را به حق فرستاد ما با شما در آنچه در آن داخل شدید، شریکیم».



**۹۲** أبوطالب، قال: أخبرنا أبي - رحمه الله - قال: أخبرنا أبو أحمد إسحاق بن محمد المثقري الكوفي بالكوفة، قال: حدثنا محمد بن عبد الله بن محمد الإيادي، قال: حدثنا محمد بن عمرو بن مدرك الرازي، قال: حدثنا محمد بن زياد المكي، قال: حدثنا جرير بن عبد الحميد، عن الأعمش؛

عن عطية العوفی، قال: خرجت مع جابر بن عبد الله الأنصاري زائري قبر الحسين - عليه السلام - فلما وردنا كربلاء دنا جابر من شاطئ الفرات، فاغتسل ثم اتزر بآزار، ثم ارتدى بآخر، ثم فتح صرة فيها سعد فنثره على بدنه، ثم لم يخط خطوة إلا ذكر الله تعالى، حتى إذا دنا من القبر، فقال: *المسنيه*، فالمسته

، فخرّ على القبر مغشياً عليه، فرششت عليه شيئاً من الماء، فلما أفاق، قال: يا حسين يا حسين - ثلاثاً - ثم قال: حبيب لا يحيب حبيبه، ثم قال: وأنى لك بالجواب وقد شُخبت أوداجك على أثباجك، وفُرق بين بدنك ورأسك، أشهد أنك ابن خير النبيين، وابن سيد الوصيين، وابن حليف التقوى، وسليل الهدى، وخامس أصحاب الكسا، وابن سيد النقباء، وابن فاطمة سيدة النساء، وما بالك ألا تكون هكذا وقد غدتك كف محمد سيد المرسلين، وربيت في حجور المتقين، وأرضعت من ثدى الإيمان، وقُطمت بالإسلام، فطبت حيا وطبت ميتاً، غير أن قلوب المؤمنين غير طيبة لفراقك ولا شاكاة في الخيرة لك، فعليك سلام الله ورضوانه، فأشهد أنك مضيت على ما مضى عليه يحيى بن زكريا.

عطیه گوید: به جابر گفتم: «چگونه چنین چیزی ممکن است و حال آن که ما در درّه‌ای فرود نیامدیم و از کوهی بالا نرفتیم و شمشیری نزدیم، ولی این قوم میان سرها و بدن‌هایشان فاصله افتاد. فرزندان‌شان یتیم شدند و زنان‌شان بیوه شدند؟ جابر به من گفت: «ای عطیه! من از حبیب خودم، پیامبر اکرم شنیدم که می‌گفت: «هرکس گروهی را دوست بدارد با آنها محشور می‌شود و هرکس عمل گروهی را دوست بدارد در کار آنها شریک است [و سوگند به آن کس که محمد ﷺ را به حق به عنوان پیامبر خود فرستاد، نیت من و یارانم همان است که حسین علیّه و یارانش بر آن بودند. مرا بگیر] و به طرف خانه‌های کوفه ببر».

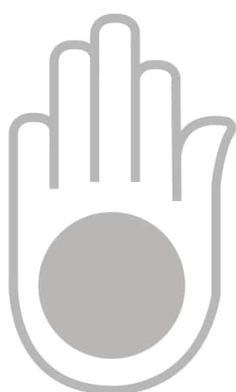
عطیه می‌گوید: چون به راه افتادیم، جابر به من گفت: «ای عطیه! آیا سفارشی به تو بکنم؛ چرا که گمان ندارم که پس از این سفر دیگر تو را دیدار کنم؟ محب‌خاندان پیامبر را دوست بدار، مادامی که آنها را دوست دارد و دشمن اهل بیت را دشمن بدار، تا زمانی که با آنها دشمنی کند؛ هرچند دشمنان‌شان روزه بگیرند و نماز شب خوان باشند».

قال عطية: ثم جال ببصره حول القبر، فقال: السلام عليكم ايها الأرواح الطيبة التي حلت بفناء الحسين - عليه السلام - وأناخت برجله، اشهد أنكم أقمتم الصلاة، وآتيتم الزكاة، وأمرتم بالمعروف، ونهيتم عن المنكر، وعبدتم الله حتى أتاكم اليقين. والذي بعث محمد - صلى الله عليه وآله وسلم - بالحق لقد شاركناكم فيما دخلتم فيه.

قال عطية: فقلت لجابر بن عبد الله: وكيف، ولم نهبط واديةً، ولم نعلُ جبلاً، ولم نضرب بسيف، والقوم قد فُرق بين رؤوسهم وأبدانهم، فأيتمت الأولاد، وأرملت الأزواج؟

فقال لي: يا عطية، سمعت حبيبي رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - يقول: «من أحب قوماً حُشِرَ معهم، ومن أحب عمل قوم أشرك في عملهم [والذي بعث محمداً بالحق نبياً، إن نيتي ونية أصحابي على ما مضى عليه الحسين - عليه السلام - وأصحابه. خذني] نحو أبيات كوفان.

قال: فلما صرنا في بعض الطريق، قال لي: يا عطية، هل أوصيك، وما اظنني بعد هذه السفرة ألاقيك: أحبّ آل محمد - صلى الله عليه وآله وسلم - ما أحبّهم، وأبغض بغض آل محمد - صلى الله عليه وآله وسلم - ما أبغضهم، وإن كان صَوَّاماً قَوَّاماً.



## فصل ١٦

# قيام توّابين

## حدیث نود و سوم

از عوف بن عبدالله احمر (ازدی) روایت است که گفت: چون حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسید و سرش در کوفه نصب شد و بعد به سوی یزید بن معاویه فرستاده شد، مردم از لشکرگاهشان بازگشتند. شیعیان با سرزنش یکدیگر و پشیمانی روبرو شدند و دیدند که دچار خطای بزرگی شده‌اند که حسین علیه السلام آنها را به همراهی خود فرا خواند، اما پاسخش را ندادند و یاری‌اش نکردند. اندیشیدند که از این گناه پاک نمی‌شوند تا این که قاتلان امام را بکشند یا خود در راهش کشته شوند. پس به نزد پنج تن از (بزرگان) شیعه رو آوردند که عبارت بودند از: سلیمان بن صُرد خُزاعی و مسیب بن نَجَبَه فزاری و عبدالله بن سعد ازدی و عبدالله بن وال از قبیله بنی تیمم اللات بن ثعلبه و رفاعه بن شَداد بَجَلی.

این پنج تن در خانه سلیمان بن صرد خُزاعی جمع شدند. کلبی برای ابی مخنف سخنان آنها را یاد کرده است و این که از خوار کردن حسین بن علی علیه السلام توبه کنند و خون خواه او شوند. عوف بن عبدالله بن احمر ازدی در آن مجلس با اشعار خود ایشان را به قیام دعوت کرد و حسین بن علی علیه السلام را رثا گفت:

- به خود آدم و عشق و عاشقی را وداع گفتم و به یارانم گفتم منادی را اجابت کنید.

- و چون برای هدایت (مردمان) و کشتن دشمنان برخاست، به دعوتش لبیک، لبیک بگویند.

- و به سوی دشمن، اسبان نیکوی تشنه لب (کنایه از سریع) و خوش یمن سالم را هدایت کنید.

- و آنگاه که آتش جنگ شعله‌ور شود کمرش را استوار سازید (کمکش کنید) تا هرکس که در آن روز کوشا است به پاداش خویش دست یابد.

- و بروید به سوی قومی که در پی اجر و مزد خدایند و نیزه‌های کوچک و بزرگ را برایشان تکان دهید.

- آیا ما مردان جنگ نیستیم و قبلاً (در صفین) هرکس را که حیران و ستمکار بود نکشتیم؟

- و ما با لشکری انبوه به جنگ پسر هند (معاویه) رفتیم؛ همچون لشکر ملخان و حوادث بزرگ و سهمگین را به سوی او راندیم.

- پس چون با آنها روبرو شدیم ضربت‌های شمشیر بود که معلوم کرد کدام یک بر زمین می‌افتد و کشته می‌شود.

- آهسته پیش رفتیم و دیدیم که دل‌های ایشان در فردای آن روز، خسته و تشنه و عطشان است.

- به سوی مردان با شمشیرهایمان رو کردیم و با آنها سرو گردن‌هایشان را شکافتیم.

- پس آنها را از هر سو و هر طرف دفع کردیم و آنها را همچون گله گوسفندان باردار جمع کردیم (محاصره نمودیم).

٩٣

المرشد بالله، قال: أخبرنا أبو الحسين أحمد بن علي بن الحسين القاضي بن التوزي بقراءتي عليه، قال: أخبرنا أبو الفرج المعافى بن زكريا بن يحيى المعروف بابن طراز، قال: أخبرنا المظفر بن يحيى، قال: حدثنا العنزي [يعني الحسن بن عليل]، قال: حدثنا أبو عدنان عبد الرحمن بن عبد الأعلى السلمي، قال: أخبرني ابن الكلبي فيما قرأت عليه، عن أبي مخنف، قال: حدثني يوسف بن مزيد؛

عن عوف بن عبد الله الأحمري [الأزدى]، قال: لما قتل الحسين بن علي - عليهما السلام - ونُصِبَ رأسه بالكوفة، وبعث به إلى يزيد بن معاوية، ورجع الناس من معسكرهم، وتلاقت الشيعة بالتلاوم والندم، ورأت أن قد أخطأت خطأ كبيراً بدعاء الحسين - عليه السلام - إياهم، فلم يجيبوه ولم ينصروه، ورأت أن لا يغسلَ عنهم الإثم إلا قَتَلَ من قَتَلَهُ أو قَتَلَ فيه، ففزعوا إلى خمسة نفر من الشيعة: إلى سليمان بن صرد الخزاعي، وإلى المسيب بن نجبة الفزاري، وإلى عبد الله بن سعد الأزدي، وإلى عبد الله بن وال، من بني تيم اللات بن ثعلبة، وإلى رفاعة بن شداد البجلي.

ثم إن هؤلاء الخمسة اجتمعوا في دار سليمان بن صرد، فاقتصص الكلبي على أبي مخنف ما تكلم به القوم، وما اجتمعوا عليه من التوبة من خذلان الحسين بن علي - عليهما السلام - والطلب بدمه، فقال عوف بن عبد الله بن الأحمري: يحرضهم على الخروج، ويرثي الحسين بن علي عليهما السلام:

صحت وودعت الصبا والغوانيا	وقلت لأصحابي أجيئوا المناديا
وقولوا له إذ قام يدعو إلى الهدى	وقتل العدى: لبيك لبيك داعيا
وقودوا إلى الأعداء كل مطهم	عيوف وقودوا السانحات المذاكيا
وشدوا له إذ سحر الحرب ازره	ليجزى امرؤ يوما بما كان ساعيا
وسيروا إلى القوم المحلين حسبة	وهزوا حراباً نحوهم (وعواليها)
السنا بأصحاب الحربية والأولى	قتلنا بها (من كان) حيران باغيا
ونحن سمونا لابن هند بجحفل	كرجل الدبا تزجي إليه الدواهيا
فلما التقينا بين الضرب آينا	بصفين كان الأصرع المتفاديا
دلفنا فالفيئنا صدورهم بها	غداتئذ زرقا ظمء صواديا
وملنا رجالا بالسيوف عليهم	نشق بها هاماتهم والتراقيا
فدذناهم من كل وجه وجانب	وحزناهم حوز الرعاء المتاليا

- آنها را گرفتیم، به طوری که نظم صفوفشان به هم ریخت. پس از ایشان کسی را ندیدیم جز این که ترسیده بود و همچون شعله در حال خاموش شدن بود.
- تا این که قرآن‌ها را بلند کردند و با کمک آن خود را از شمشیرهای ما که منازعه کنندگان را در می‌ربود، در امان داشتند.
- تا چنان شد که دیگر ملجأ و پناهگاهی (برایشان) نماند و کشتگان، بسیار و در معرض دید قرار گرفتند.
- پس آنها را رها کن و از پاداش خداوند نومید مباش و توبه کن و اگر اهل تواضع هستی، برای خدا فروتنی کن.
- بیا از خبر شهادت کسی بگو که پدر و پدرزگش برای دینداران بهترین بودند؛ یعنی حسین علیه السلام.
- باید آن کس که گریان است، هرگاه که خورشید طلوع می‌کند و به هنگام تاریکی‌های شب، بر حسین علیه السلام بگرید.
- باید بر حسین علیه السلام بگرید هر آن کس که خوار شده و ناامید است و بیوه‌زنی که روزگار را پناهگاه خود یافته است.
- باید بر حسین علیه السلام بگرید هر آن کس که دین را رعایت می‌کند و باتقواست و امید به دو برابر شدن پاداش دارد.
- باید بر حسین علیه السلام بگرید؛ فقیر نیازمند بیچاره و یتیمان بدسرپرست.
- خدا لعنت کند قومی را که او را از جای خود بلند کردند و فریفتندش و در روز جنگ مدافعی از میان ایشان نیافت.
- نه کسی که به وعده‌اش عمل کند؛ آنگاه که تنور جنگ داغ شد و نه کسی که جلوی گمراه کنندگان را بگیرد و آنان را باز دارد.
- و نه کسی که در آن هنگامه بگوید او را نکشید که دچار عذاب الهی خواهید شد و هرکس که این انسان‌های پاک را بکشد به خفت و خواری دچار خواهد شد.
- پس نبودند مگر پیمان‌شکن یا اهل قتال با او و فاجرانی که در دشمنی کردن با او می‌شتافتند.
- به جز گروهی که مرگ و کشته شدن در نظرشان بزرگ و دهشتناک نبود و ناظران آنها را همچون شیر درنده دیدند.
- با دستان و گرمای چهره‌شان از او محافظت کردند و آنچه را که فانی است در قبال آنچه که باقی است فروختند.



زويناهم حتى ازالـت صفوفهم  
حتى اذاعوا بالمصاحف واتقوا  
وحـتى اظـلت ما ارى من معقل  
فدع ذكر ذا لاتياسن من ثوابه  
الا وانه خير الناس جـدا ووالداً  
ليبك حسينـا كـلـما ذرّ شارق  
ليبك حسينـا كل عان ويائس  
ليبك حسينـا من رعى الدين والتقى  
ليبك حسينـا مـمـلق ذو خصاصة  
لحـا الله قومـا اشخصوه وغرّروا  
ولا موفياً بالوعد إذ حمس الوغى  
ولا قائلاً: لا تقتلوه فتسحتوا  
فلم يك إلا ناكثاً أو مقاتلاً  
سوى عصابة لم يعظم القتل عندهم  
وقوه بايديهم وحرّوجوهم

فلم نر إلا مستخفا وكابيا  
بها دفعات يحتطن المحاميا  
وأصبحت القتلى جميعا ورائيا  
وتب واعن للرحمن إن كنت عانيا  
حسينـا لأهل الدين إن كنت ناعيا  
وعند غسوق الليل من كان باكيا  
وارملة لم تعدم الدهر لاجيا  
و كان لتضعيف المثوبة راجيا  
عديم وايتام تشكى المواليا  
فلم يريوم البأس منهم محاميا  
ولا زاجرا عنه المضلين ناهيا  
و من يقتل الزاكين يلقى التخازيا  
و ذا فجرة يسعى اليه معاديا  
يشبّـهـا الرءـاءون أسداً ضواريا  
و باعوا الذى يفنى بما كان باقيا

- حسین علیه السلام در ظهرگاهان هدف نیزه‌ها شد و در سرزمین طف، برهنه بر روی خاک رها شد.
- کشته‌ای که گویا حتی شبی در میان مردم نبوده است. خدا قومی را مجازات کند که او را با خواری تسلیم حوادث کردند.
- ای کاش در آن هنگام در نزد او حاضر بودم و دشمنان بدخواهش را با شمشیر می‌زدم.
- و تا جان داشتم مجاهدانه از او دفاع می‌کردم و شمشیر و نیزه‌ام را در میانشان به کار می‌انداختم.
- و لیکن من هم در میان گروهی که درنگ کردند، نشستم و نشستن و همراهی نکردنم گمراهی بود در زمره گمراهی‌ها.
- پس اگر روزگار مرا از فراموش کردن حوادث شوم شهادتش به فراموشی افکند، پس من هرگز آنچه را که روزگار کرد به فراموشی نخواهم سپرد.
- و ای کاش من در میان کسانی که او را پاسخ دادند رها می‌شدم و در برابر تیزی شمشیر فدای او می‌شدم.
- و ای کاش من خانواده و خویشان و همه دوستان و اموالم را در راه دفاع از او در معرض بلا قرار می‌دادم.
- خداوند بر قبری که در خود بزرگواری و تقوا را گرد آورده است و در غرب سرزمین طف است، ابرهای پر باران خود را بباراند.
- جوانمردی که چون مسئله خواری پیش آمد، آنچه را که عزیز را ذلیل می‌کند یا خوار کننده را به سوی خود می‌کشد، نپذیرفت.
- ولی درگذشت در حالی که مرگ، کشته شدنش (جای خالی) را پر نکرد. پس هدایت شدن و گواه شدن و هدایت‌گر شدنش مبارک شد.
- اگر به هنگام وفاتش دژهای شهرها و کوه‌های استوار مانع می‌شدند،
- قطعاً کوه‌های زمین از بزرگی مصیبت فقدانش نابود می‌شد و دژهای مستحکم خالی می‌شد.
- خورشید ظهرگاهان به خاطر مصیبت او در کسوف رفت و افق‌های بادیه به سبب او سرخ (همچون خون) شد.
- پس ای امتی که از مسیر هدایت گمراه و بیراه شدید! توبه کنید و خداوند متعال را از خود خشنود سازید.

واضحى حسين للرماح درية  
قتيلا كان لم يغن فى الناس ليلة  
فيا ليتنى إذ ذاك كنت شهدت  
ودافعت عنه ما استطعت مجاهداً  
ولكن قعدت فى معاشر تبتطوا  
فإن تنسنى الأيام من نكباتها  
ويا ليتنى غودرت فيمن أجابه  
ويا ليتنى أخطرت عنه بأسرتى  
سقى الله قبراً ضمّن المجد والتقى  
فتى حين سيم الخسف لم يقبل التى  
ولكن مضى لم يمل الموت نحره  
فلو أن صدها نزيل وفاته  
لزال جبال الأرض من عظم فقده  
وقد كسفت شمس الضحى بمصابه  
فيا أمة تاهت وضلت عن الهدى

فغودر مسلوباً لدى الطّف ثاوي  
جزى الله قوما اسلموه المخازيا  
فضاربت عنه الشائين الاعاديا  
و اعملت سيفى فيهم و سنانيا  
و كان قعودى ضلة من ضلاليا  
فانى لن القى لى الدهر ناسيا  
و كنت له من مقطع السيف فاديا  
و اهلى و خلّانى جميعا و ماليا  
بغربيّة الطف الغمام الغواديا  
تذل العزيز او تجرّ المخازيا  
فبورك مهديا شهيدا و هاديا  
حصون بلاد و الجبال الرواسيا  
واضحى له الحصن المحصّن خاويا  
و اوضحت له الآفاق حمرا بواديا  
انيبوا فارضوا الواحد المتعاليا

- و از کار بدتان به سوی خداوند توبه‌پذیر، توبه کنید و اگر چنین نکنید عذاب خدا را با سرزنش تحمل خواهید کرد.
- و با شمشیرها و نیزه‌هایتان خروج کنید تا رستگار شوید و آن که خروج‌کننده بود رستگار شد.
- و علاوه بر خاندان پیامبر، جوانمردان راستگویی شهید شدند و آنان دوستان نزدیک ما بودند.
- و برادران ما این گونه بودند که چون شب آنها را فرا گرفت، بلندترین سور قرآن و مثنوی (سوره فاتحه) را تلاوت کردند.
- مردانی بدخلق و کینه‌ورز آنان را کشتند. پس تا زمانی که لشکری صبحگاهان فرستاده نشود،
- و تا زمانی که با شمشیرهای تیز بر سر عمر بن سعد زنم و به آن مکان نرسم [دست از انتقام جویی بر نمی‌دارم].
- و من ضمانت می‌کنم که اگر مرگ به من مهلتی دهد جنگی برایشان پدید آورم که موها را سپید سازد.<sup>۱</sup>

---

۱. چون سه بیت آخر در *الفتوح* ابن اعم کوفی - به عنوان تنها منبع موجود این اشعار - با اختلافات بسیاری نسبت به این کتاب ضبط شده است، این سه بیت را براساس *الفتوح* هم ترجمه می‌کنیم:

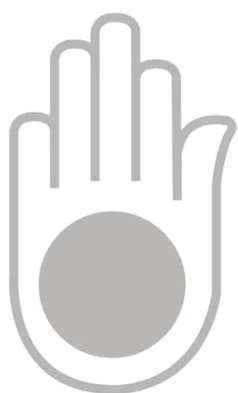
- بدبختان و مردم آزاران به جنگ اهل بیت رفتند، به طوری که لشکر از شام فرستاده نشد.

- و تا هنگامی که عمر بن سعد با شمشیرهای تیز و برهنه غلبه نیافت و به آن جایگاه که می‌خواست دست نیافت [جنگ ادامه پیدا کرد].

- و من پسر عوف، مهمترین آرزویم این است که در جنگی با آنها روبه‌رو شوم که موها را سپید می‌کند (ابن اعم کوفی، ۶/۱۳۷۴: ۲۱۳). [مترجمان]

و آلا تتوبوا تلقّوا عقاب الله عاتيا  
تفوزوا وقد فاز من كان شاريا  
اصيبوا و هم كانوا الولاة الادانيا  
تلوا اطول الفرقان ثم المثنيا  
فحتّى متى لا يبعث الجيش غاديا  
قذال ابن وقاص و ادرك ثاويا  
بيوم لهم منا يشيب النواصيا.

وتوبوا إلى التّوّاب من سوء صنعكم  
وكونوا شراة بالسيوف وبالقنا  
و فتیان صدق دون آل نبيهم  
وإخوتنا كانوا إذا الليل جنّهم  
أصابهم أهل الشّناء والعِدَى  
و حتى متى لا أعتلى بمهتد  
وإنسى زعيم إن تراخت منيتى



## فصل ۱۷

# روان ساختن آب بر قبر امام

حسین علی‌سَلَام

## حدیث نود و چهارم

هشام بن محمد برای ما حدیث گفت که چون آب بر قبر امام حسین علیه السلام روان شد، پس از چهل روز فرو نشست و نشانه قبر محو شد. عربی بدوی از قبیله بنی اسد آمد و مشتی از خاکش را برداشت و بویید تا این که خود را بر روی قبر حسین علیه السلام افکند. پس آن را بویید و گریست و گفت: «پدر و مادرم به فدایت، در زمان حیاتت چقدر خوشبو بودی و پس از مرگت هم چقدر مرقدت خوشبو است». سپس گریست و چنین سرود:

– خواستند قبر او را از دوستش پنهان سازند و بوی خاک قبرش ما را به سوی آن هدایت می کند.  
و این شعر مشهوری است.

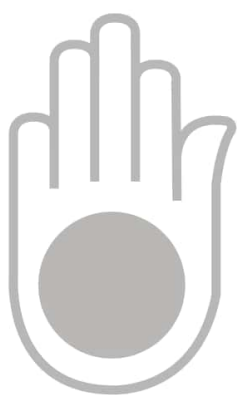


٩٤ المرشد بالله، قال: أخبرنا أبو منصور بكر بن محمد بن علي بن حيد الصيرفي التاجر النيسابوري، وابن أخته أبو الفضل محمد بن عبد الرحمن بن محمد الحريضي النيسابوري، بقراءتي عليهما مع بغداد، قالا: أخبرنا الحسن بن محمد الإسفراييني، قال: أخبرنا محمد بن زكريا الغلابي، قال: حدثنا عبد الله بن الضحاک، قال:

حدثنا هشام بن محمد، قال: لما أجرى الماء على قبر الحسين بن علي - عليهما السلام - نضب بعد الأربعين يوماً، وامتنحى أثر القبر، فجاء أعرابي من بني أسد، فجعل يأخذ قبضة ويشمه حتى وقع على قبر الحسين، فشمه وبكى، وقال: بأبي وأمي، ما كان أطيبك حياً، وأطيب تربتك ميتاً، ثم بكى وانشأ يقول:

أرادوا ليخفوا قبره عن صديقه  
وطيب ثراب القبر دل على القبر.

وهو بيت مشهور.



## فصل ۱۸

عقوبت کسانی که در قتل حضرت

اباعبدالله الحسین علیه السلام و یارانش

شرکت داشتند

### حدیث نود و پنجم

از ابن عباس روایت شده است که گفت: خدای تعالی به حضرت محمد ﷺ وحی فرستاد که «من به خاطر شهادت یحیی بن زکریا هفتاد هزار تن را کشتم و به خاطر شهادت پسر دخترت، هفتاد هزار و هفتاد هزار تن را خواهم کشت».

### حدیث نود و ششم

جعفر بن محمد (امام صادق) از پدرش از پدربزرگش - علیهم السلام - روایت کرد که علی علیه السلام گفت: «وقتی که پیامبر در مورد شهادت حسین علیه السلام و به دار آویخته شدن فرزندش زید (بن علی بن حسین) به من خبر داد، به ایشان گفتم: «ای رسول خدا! آیا راضی می شوی که فرزندت کشته شود؟» پیامبر گفت: «ای علی! من از خدا در مورد خودم و فرزندم خشنود می شوم. من دو دعا دارم که یکی از آن دو را امروز و دومی را به هنگامی که اعمالشان عرضه شود، می کنم». آنگاه دستانش را رو به آسمان کرد و گفت: «ای علی! در پی دعایم آمین بگو. خدایا! آنها را تک تک بکش و به پراکندگی جانشان را بستان و آنها را بر همدیگر مسلط ساز و از نوشیدن آب از حوض من و همراهی با من محروم ساز».

سپس پیامبر گفت: «ای علی! اکنون که من دعا کردم و تو آمین می گویی، جبرئیل آمد و گفت که دعایتان اجابت شد».

### حدیث نود و هفتم

عبدالجبار بن وائل روایت کرده است که چون مردم برای جنگیدن با حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام از شهر بیرون آمدند، مردی از کوفیان با اسبی سرخ رنگ و پریال حرکت کرد و به امام حسین علیه السلام نزدیک شد و ایشان را دشنام داد. امام گفت: «تو کیستی؟» مرد گفت: «خُوَیْزَه» یا «ابن خُوَیْزَه». امام گفت: «خدایا او را به آتش ببر».

راوی می گوید: در مقابل آن مرد رودی بود که می خواست از آن بگذرد. پس نشیمنگاهش از زمین جدا شد [در حالی که پایش هنوز در رکاب بود] و در حالی که از کنارمان می گذشت اسب او را تکه تکه کرد و از بدنش جز ران و ساق پا و دو کف پا و یکی از دو کفلش در رکاب باقی نگذاشت. پس ما گفتیم: «برگردید که ما نمی خواهیم شاهد کشته شدن این مرد (حسین علیه السلام) باشیم».

**٩٥** المرشد بالله، قال: أخبرنا محمد بن أحمد بن محمد بن إبراهيم بن غيلان الخراز بقراءتي عليه دفعات بغداد، قال: أخبرنا أبو بكر محمد بن أحمد الشافعي، قال: حدثنا محمد بن شداد - يعني المسمعي - قال: حدثنا أبو نعيم، قال: حدثنا عبد الله بن حبيب بن أبي ثابت، عن أبيه، عن سعيد بن جبيرة؛  
عن ابن عباس، قال: أوحى الله تعالى إلى محمد - صلى الله عليه وآله وسلم -: «أني قد قتلت بيحيى بن زكريا سبعين ألفاً، وإني قاتل بابين بنتك سبعين ألفاً وسبعين ألفاً».

**٩٦** المرشد بالله، قال: أخبرنا الشريف أبو عبد الله محمد بن علي بقراءتي عليه، قال: أخبرنا محمد بن جعفر التميمي قراءة، قال: أخبرنا عبد العزيز بن يحيى، قال: حدثنا محمد بن زكريا، قال: حدثنا شعيب بن واقد، قال: حدثنا الحسين بن زيد؛  
عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جده [ص]، قال: قال علي - عليه السلام -: «لما أخبرني رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - بقتل الحسين وصلب ابنه زيد، قلت: يا رسول الله ترضى أن يقتل ولدك؟»، فقال: «يا علي، أرضى عن الله في وفي ولدي. إن لي دعوتين: أما أحدهما: اليوم، وأما الثانية: إذا عرضوا على أعمالهم».  
ثم رفع يديه إلى السماء، ثم قال: «يا علي، أامن على دعائي: اللهم احصهم عدداً، واقتلهم بدماء، وسلط بعضهم على بعض، وامنعهم الشرب من حوضي ومراقتي».  
ثم قال: «يا علي، أتاني جبريل - عليه السلام - وأنا أدعو وأنت تؤمن على دعائي، فقال: قد أجيبك دعوتكما».

**٩٧** المرشد بالله، قال: أخبرنا أبو بكر محمد بن عبد الملك بن محمد بن بشران القرشي بقراءتي عليه، قال: أخبرنا أبو الحسن علي بن عمر بن أحمد الحافظ الدارقطني، قال: حدثنا محمد بن مخلد، قال: حدثنا عباس الدوري، قال: حدثنا شهاب بن عباد، قال: حدثنا أبو الأحوص، عن عطاء بن السائب؛  
عن عبد الجبار بن وائل، قال: لما خرج الناس إلى الحسين بن علي - عليهما السلام - رحل من أهل الكوفة رجل على فرس له شقراء ذنوب، فأقبل على الحسين - عليه السلام - يشتمه، فقال له: من أنت؟، فقال:  
حويزة أو ابن حويزة، قال: اللهم حزة إلى النار، قال: وبين يديه نهر فذهب ليعبره، فزالت إسته عن السرج، فزربنا وقد قطعته،  
فما أبقت منه إلا فخذه وساقه وقدميه في الركاب وإحدى خصتيه، فقلنا: ارجعوا لا تشهد قتل هذا الرجل.

### حدیث نود و هشتم

حاجب عبیدالله بن زیاد می‌گوید: پس از شهادت حسین علیه السلام پشت سر عبیدالله وارد قصر شدم. پس آتشی در چهره‌اش زبانه کشید و او آستین را در مقابل چهره نهاد و از من پرسید: «آیا دیدی؟» گفتم: «آری». پس دستور داد که آن را مخفی دارم.

### حدیث نود و نهم

ربیع بن منذر ثوری از پدرش برای ما روایت کرد که مردی آمد و به مردم خبر شهادت امام حسین علیه السلام را بشارت داد. بعداً او را دیدم که نابینا شده بود و عصا کش داشت.

### حدیث صدم

شنیدم که ابورجاء می‌گفت: علی علیه السلام و خاندانش را دشنام ندهید. ما همسایه‌ای از قبیله بنی‌هَجمیم داشتیم که از کوفه آمده بود. وی گفت: «آیا به این فاسق پسر فاسق ننگریستید که خدا او را کشت؟» و منظورش حسین بن علی علیه السلام بود. پس خداوند متعال دو آذرخش در چهره‌اش افکند و بینایی‌اش را از او گرفت.

### حدیث صد و یکم

از قُطبة بن عَلاء [بن منهال غنوی کوفی] روایت شده است که گفت: ما در روستایی نزدیک قبر امام حسین علیه السلام بودیم و گفتیم: «هر کسی که در قتل حسین علیه السلام دشمنانش را یاری کرد به بلایی گرفتار شد». مردی گفت: «من به خدا سوگند در قتل حسین علیه السلام شرکت داشتم و بلایی سرم نیامد». سپس آن مرد مشغول روشن کردن چراغ شد که ناگاه شستش آتش گرفت. آن را به دهان برد [تا خاموش شود، ولی چنین نشد] و با سرعت به سوی رود فرات دوید و خودش را در آب انداخت. پس همان طور که در آب فرو می‌رفت آتش در بالای سرش بود. چون از آب بیرون آمد آتش او را در بر گرفت تا این که مرد سید گفت: در کتاب من این گونه کلمه «یرتمس» (در آب فرو رفتن) با «راء» نوشته شده بود، ولی گمانم منظورش «یغتمس» (در آب غوطه‌ور شدن) بوده است و حرف «غین» در نزد مردم عراق با حرف «راء» اشتباه می‌شود.

**۹۸** المرشد بالله، قال: أخبرنا محمد، قال: أخبرنا سليمان، حدثنا محمد بن عبد الله الحضرمي، قال: حدثنا أحمد بن يحيى الصوفي، قال: حدثنا أبو غسان، قال: حدثنا عبد السلام بن حرب، عن عبد الملك بن كُردوس؛  
عن حاجب عند الله بن زياد، قال: دخلت القصر خلف عبيد الله بن زياد حين قتل الحسين - عليه السلام - فاضطرم في وجهه نار، فقال هكذا بكهه على وجهه، فقال: هل رأيت؟ قلت: نعم، فأمرني أن أكتم.

**۹۹** المرشد بالله، قال: أخبرنا أبو بكر محمد بن عبد الله بن أحمد بن ريدة قراءة عليه، قال: أخبرنا أبو القاسم سليمان بن أحمد بن أيوب الطبراني، قال: حدثنا أبو زرعة الدمشقي، قال: حدثنا محمد بن الصلت، قال:  
حدثنا الربيع بن المنذر الثوري، عن أبيه، قال: جاء رجل بشر الناس بقتل الحسين - عليه السلام - فرأيتاه اعمى يقاد.

**۱۰۰** المرشد بالله، قال: أخبرنا أبو طاهر محمد بن علي بن محمد بن العلاف بقراءة عليه، قال: أخبرنا أبو بكر أحمد بن جعفر بن حمدان بن مالك القطيعي، قال: حدثنا عبد الله بن أحمد بن حنبل، قال: حدثني أبي، قال: حدثنا عبد الملك بن عمرو، قال:  
حدثنا قرة قال:

سمعت أبا رجاء يقول: لا تسبوا عليا ولا أهل هذا البيت. إن جاراً لنا من بني الهُجيم قدم من الكوفة، فقال: ألم تروا إلى هذا الفاسق بن الفاسق إن الله قتله - يعني الحسين بن علي عليهما السلام - فرماه الله عز وجل بكوكبين في عينيه، فطمس الله عز وجل بصره.

**۱۰۱** المرشد بالله، قال: أخبرنا أبو طاهر محمد بن أحمد بن محمد بن عبد الرحيم بقراءة عليه، قال: أخبرنا أبو محمد عبد الله بن محمد بن جعفر بن حيان، قال: حدثنا عبيد بن محمد الزيات الكوفي، قال: حدثنا عباد بن يعقوب، قال: حدثنا موزع بن سويد؛  
عن قطبة بن العلاء [ابن المنهال الغنوي الكوفي]، قال: كنا في قرية قريباً من قبر الحسين - عليه السلام - فقلنا: ما بقي ممن أعان على قتل الحسين إلا قد أصابته بلية، فقال رجل: أنا والله ممن أعان على قتله، ما أصابني شيء، فسوى السراج، فأخذت النار في إصبعه، فادخلها في فيه، وخرج هارباً إلى الفرات، فطرح نفسه في الماء، فجعل يرمس والنار فوق رأسه، فإذا خرج أخذته النار حتى مات.

قال السيد: كذا في كتابي: «يرمَس» بالراء، وأظنه أراد: «يغتمس»، والغين ملتبسة بالراء في لغة أهل العراق.

## حدیث صد و دوم

قاسم بن اصبح بن ثباته تمیمی گفت: چون سرابا عبدالله بن الحسین (علیه السلام) و خاندان و یارانش از تن جدا شد، سپاهیان ابن زیاد به صورت پراکنده وارد کوفه شدند و همراهشان سرها بود. مردی بسیار زیبا و خوش سیما سوار بر اسبی خاکستری مایل به سیاه نزدیک شد و در جلوی اسبش سر جوانی نوخاسته را آویخته بود که چهره‌اش همچون ماه شب چهارده بود. آن مرد ریسمانی را که سر را بدان بسته بود دراز کرده بود و اسب ناآرامی می‌کرد. چون اسب سرش را بلند می‌کرد، سر بریده به گردنش می‌خورد و چون سرش را پایین می‌انداخت، سر به زمین برخورد می‌کرد. درباره آن سوار پرسیدم. گفتند: «او حرمله بن کاهل اسدی است و این سر عباس بن علی (علیه السلام) است».

مدتی از این ماجرا گذشت و من حرمله را دیدم که چهره‌اش سیاه شده بود، گویا در آتش برده و بیرون آورده شده بود. بدو گفتم: «عموجان! تو را در روزی که سر عباس بن علی را آوردی دیدم که از همه عرب زیباتر بودی». حرمله گفت: «تو مرا دیدی؟» گفتم: «آری». گفت: «به خدا قسم از هنگامی که آن سر را آوردم هیچ شبی نیست که به بستر بروم، مگر آن که دو فرشته به سراغم می‌آیند و بازوانم را می‌گیرند و مرا به سوی آتشی که زبانه می‌کشد می‌برند و مرا در آن می‌اندازند و من از آن می‌گریزم. پس آتش، چهره‌ام را چنان که می‌بینی کرده است».

راوی می‌گوید: او همسری از قبیله بنی‌تیم داشت و از او در این باره سوال کردم. آن زن پاسخ داد: «چون خودش رازش را برملا کرده است پس خدا غیر از او را (از رحمتش) دور نسازد. به خدا سوگند شبی نیست که من از فریاد او بیدار نشوم و او همچون دیوانگان می‌شود».

## حدیث صد و سوم

عمر بن علی بن حسین (علیه السلام) روایت کرده است که پدرم (امام سجاد علیه السلام) در دل شب نماز می‌گزارد. چون صبح می‌شد چرتی می‌زد. آنگاه مسواکش را طلب می‌کرد. سپس وضو می‌گرفت و صبحانه‌اش را می‌خواست. پس آن را پیش از خروج از خانه میل می‌کرد.

مختار سرعبدالله بن زیاد و عمر بن سعد را فرستاد و به فرستاده‌اش دستور داد که آن روز او صبحانه حضرت سجاد (علیه السلام) را آماده کند. فرستاده همان گونه که مختار دستور داده بود عمل کرد. فرستاده مختار بر امام وارد شد و دو سر را در مقابل ایشان نهاد. امام چون آن دو سر را دید به سجده افتاد و گفت: «سپاس خدایی را که انتقامم را از دشمنم ستاند».



**١٠٢** المرشد بالله، قال: أخبرنا القاضي أبو الحسين أحمد بن علي بن الحسن بن التوزي بقراءتي عليه، قال: أخبرنا أبو الفرج المعافى بن زكريا بن يحيى الجريري، قال: حدثنا أبو بكر ابن دريد، قال: حدثنا الحسن بن خضر، قال: حدثني أبي، عن هشام بن الكلبي، رفعه إلى:

القاسم بن الأصمغ بن ثبابة التميمي، قال: لما أخذ برأس الحسين -

عليه السلام - وبرؤوس أهل بيته وأصحابه، أقبل الخيل شامطيط معها الرؤوس، وأقبل رجل من أنضر الناس لونا وأحسنهم وجهاً على فرس أدهم، قد علق في لبب فرسه رأس غلام أمرد، كان وجهه قرليلة البدر، فإذا هو قد أطال المحيط الذي فيه الرأس، والفرس يمر، فإذا رفع رأسه لحق الرأس بجوانه، فإذا طأطأ رأسه صك الرأس الأرض، فسالت عنه، فقيل: هذا حرمله بن الكاهل الأسدي، وهذا رأس العباس بن علي عليهما السلام.

فكث بعد ذلك ما شاء الله، ثم رأيت كاملة وجهه أسود كأنما أدخل النار ثم أخرج، فقلت له: يا عماد، لقد رأيتك في اليوم الذي جنت برأس العباس، وإنك لأنضر العرب وجهاً، فقال: يا ابن أخي، ورايتني، قلت: نعم، قال: فإني والله مذ جئت بذلك الرأس ما من ليلة أوى فيها إلى فراشي إلا وملكان يأتياني فيأخذان بضبعي ينتهيان بي إلى نار تاجج، فيدفعاني فيها وأنا أنكص عنها فتسفعني كما ترى.

قال: وكانت عنده امرأة من بني تيم، فسالتها عن ذلك، فقالت: أما إذا أفشى على نفسه فلا يبعد الله غيره، والله ما يوقظني إلا صياحه كأنه مجنون.

**١٠٣** المرشد بالله، قال: أخبرنا أبو علي محمد بن محمد بن الحسن المقرئ إمام الجامع الكبير بقراءتي عليه، قال: أخبرنا أبو علي حمزة بن أبي سليمان بن حمزة بن أحمد بن محمد بن جعفر بن محمد بن زيد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب - عليهم السلام - قال: قرئ علي أبي محمد الحسن بن محمد بن يحيى بن الحسن بن جعفر بن عبد الله بن الحسين بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب - عليهم السلام - قال: حدثنا أبو محمد إسماعيل بن محمد بن إسحاق بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب، قال: حدثني علي بن جعفر، عن حسين بن زيد؛

عن عمر بن علي بن الحسين عليهما السلام، قال: كان أبي يصلي من الليل، فإذا أصبح خفق خفقة، ثم يدعو بالسواك، ثم يتوضأ، ثم يدعو بالغداء فيصيب منه قبل أن يخرج، فبعث المختار برأس عبيد الله بن زياد وعمر بن سعد، وأمر رسوله أن يتحرى غداء علي بن الحسين - عليهما السلام - ففعل رسوله الذي أمره، فدخل الرسول عليه فوضع الراسين بين يديه، فلما رآهما خر ساجداً لله، وقال: الحمد لله الذي أدرك لي بثأري من عدوى.

## حدیث صد و چهارم

بشربن غالب اسدی که گورستان بشر در کوفه به او منسوب است، گوید: سالی حج گزاردم. به نزد علی بن حسین علیه السلام رفتم تا دیداری از او بکنم و سلامی خدمتش عرض کنم. پس امام گفت: «ای بشر! کدام یک از شما حرمله بن کاهل است؟» گفتم: «آن مرد که یکی از برپا کنندگان آتش (جنگ) بود». امام گفت: «خدا او را در آتش بسوزاند و دست و پایش را بی درنگ قطع گرداند؛ چرا که او یکی از کودکان ما را با تیر زد که گلویش را برید».

بشر گفت: مدتی بعد مختار بن ابی عبید قیام کرد و من در کوفه بودم و جلوی خانه ام نشسته بودم که به یک باره مختار با گروه زیادی به طرف من آمد و بر من سلام کرد. گفتم: «امیر اراده کجا را دارد؟» مختار پاسخ داد «همین نزدیکی ها و بر می گردم». پس به غلامم گفتم: «اسبم را زین کن» و در پی مختار افتادم.

او به ناگاه در «کناس» که محله بنی اسد بود (به روی اسب) ایستاد و پایش را بر یال اسبش خم کرده بود. مدتی نگذشت که گروهی پدیدار شدند که در بینشان حرمله بن کاهل اسدی هم بود و ریسمانی در گردنش بود و دو دستش را از پشت بسته بودند.

مختار گفت: «دست و پایش را قطع کنید». سوگند به خدا هنوز فرمانش تمام نشده بود که دست و پای حرمله را قطع کردند و مختار ایستاده بود. آنگاه دستور داد تا نفت و نی بیاورند. پس بر حرمله نفت ریخت و نی ها را بر روی انداخت و آتش در آن انداخت و حرمله آتش گرفت. من گفتم: «لا اله الا الله وحده لا شریک له». مختار گفت: «ای بشر! آیا از رفتارم با حرمله خوست نیامد؟ آیا فراموش کردی که او با آل علی علیه السلام چه کرد و چه سهمی در شهادت ایشان در کربلا داشت و او به نوزاد امام حسین علیه السلام که در دامنش بود تیر زد؟» گفتم: «امیر! من از این کار ناخرسند نیستم و این در قبال آنچه خداوند متعال از عذاب اخروی به عنوان مجازات دائمی برای او آماده کرده است چیزی نیست، ولی من برای امیر چیزی را اکنون خواهم گفت که به خاطر آمدن امیر را شاد کند و دلش را محکم کند و عزمش را استوار سازد».

مختار گفت: «چیست آن ای فرخنده پی!؟» گفتم: «سالی حج گزاردم. پس به نزد علی بن حسین علیه السلام آمدم تا از او دیداری کنم و سلامی عرض نمایم. امام درباره این شخص یعنی حرمله بن کاهل از من سوال کرد. گفتم: «او یکی از برپا کنندگان آتش این جنگ بود». امام گفت: «خدا دست و پایش را ببرد و او را آتشی سریع و بی درنگ در برگیرد».

١٠٤

المرشد بالله، قال: أخبرنا القاضي أبو القاسم التنوخي، قال: حدثنا أبو محمد الديباجي، قال: حدثنا أبو محمد لحية بن عبد الرحيم بن عصمة بن عبد الرحيم التنوخي، قال: حدثنا أبو القاسم يحيى بن القاسم المصري بمصر، قال: حدثنا عباد بن عيسى الهمداني الكوفي بالكوفة، قال: أخبرنا مروان بن ضرار؛

عن بشر بن غالب الأسدي - وإليه تنسب جبانة بشر بالكوفة - قال: حججت سنة فأتيت على بن الحسين - عليهما السلام - زائراً ومسلماً، فقال لي: يا بشر، ايكم حرملة بن كاهل؟ قلت: ذاك أحد بني موقد، قال: أوقد الله عليه النار، وقطع يديه ورجليه عاجلاً غير آجل، فإنه رمى صبيبا من صبياننا بسهم فذبحه.

قال بشر: فخرج المختار بن أبي عبيد، وأنا بالكوفة، وإني جالس على باب داري إذ أقبل المختار في جماعة كثيرة فسلم على، فقلت: اين يريد الأمير؟ فقال: هاهنا قريباً وأعود، فقلت لغلامي: أسرج، فركبت واتبعته، فإذا هو واقف في الكناس - وهي محلة بني أسد - وقد ثنى رجله على معرفة فرسه، فالبث أن أطلع قوم معهم حرملة بن كاهل الأسدي في عنقه جبل، وهو مكتوف اليدين إلى ورائه.

فقال المختار: قطعوا يديه ورجليه، فوالله ما تم الأمر حتى قطعوا يديه ورجليه، وهو واقف، ثم أمر بنفط وقصب، فصب عليه النفط، والقي عليه القصب، وطرح فيها النار فأحرق. فقلت: لا إله إلا الله وحده لا شريك له. فقال: يا بشر، انكرت فعلى بجرملة هذا، أنسيت فعله بآل على وموقفه فيهم يوم الحسين، وقد رمى طفلاً للحسين وهو في حجره بهم؟.

فقلت: أيها الأمير، ما أنكرت ذلك، وإن هذا قليل في جنب ما أعد الله له من عذاب الآخرة الإثم الدائم، ولكني أحدث الأمير بشيء ذكرته، يسره ويثبت قلبه ويقوى عزمه.

قال: وما هو يا مبارك؟ قلت: حججت سنة، فأتيت على بن الحسين زائراً ومسلماً عليه، فسألني عن حرملة بن كاهل هذا، فقلت: هو أحد بني موقد النار، فقال: قطع الله يديه ورجليه، وأوقد عليه النار عاجلاً غير آجل.

بشر می‌گوید: پس مختار بر روی کوهه زینش به سجده افتاد و از شادی و سرور نزدیک بود به پرواز درآید و گفت: «سپاس خدای را، خدا به تو بشارت خیر دهد با این خبری که به ما دادی ای بشر!» پس چون بازگشتیم و به جلوی خانه من رسیدیم گفتیم: «اگر امیر صلاح بداند با آمدنش به خانه‌ام بر من منت نهد و با غذا خوردنش بر سر سفره من مرا گرامی دارد؟» ولی مختار گفت: «سبحان الله و سپاس خدا راست. تو به من سخنی را گفتی که علی بن حسین علیه السلام به تو گفته بود و اکنون مرا به طعام دعوت می‌کنی؟ نه به خدا سوگند بشر! امروز روز خوردن و نوشیدن نیست، بلکه روز روزه گرفتن و ذکر گفتن است.»

### حدیث صد و پنجم

عمارة بن عُمیر روایت کرده است که چون سر عبیدالله بن زیاد و یارانش آورده شد، در میدان نصب شدند. من به سوی سرها رفتم که مردم گفتند: «آمد. آمد». پس به ناگاه ماری دیدم که در بین سرها می‌گشت تا این که داخل بینی عبیدالله بن زیاد شد. مدت زمانی کوتاه مکث کرد، آنگاه بیرون آمد و رفت. سپس دوباره مردم گفتند: «آمد». پس مار مجدداً باری دیگر یا سه بار دیگر هم همان کار را کرد.

### حدیث صد و ششم

عبدالله بن عباس روایت کرده است که در روز قیامت ندا دهنده‌ای صدا می‌زند که «ای مردم! دیدگانتان را بگیرید تا فاطمه علیها السلام، دختر محمد صلی الله علیه و آله، بگذرد». پس فاطمه علیها السلام از قبرش بیرون می‌آید و همراهش لباس خون آلودی است تا این که به عرش می‌رسد و می‌گوید: «خدایا! انتقام فرزندم را از قاتلانش بگیر». ابن عباس می‌گوید: «به خدا سوگند، خدا قطعاً از قاتلان امام حسین علیه السلام و یارانش انتقام خواهد گرفت».

قال: فخر المختار ساجداً على قَرَبوس سَرجه، و كاد أن يطير من السَرج فَرَحاً وسُروراً، وقال: الحمد لله، بَشَرَكَ اللهُ يا بشرٍ بخير. فلما انصرفنا وصار

إلى باب داري، قلت: إن رأى الأمير أن يكرمني بنزوله عندي ويشرفني بأكله طعامي؟.

فقال: سبحان الله وله الحمد، تحدّثني بما حدثتني به عن علي بن الحسين - عليهما السلام - و تسألني الغداء، لا والله يا بشر، ما هذا يوم أكل وشرب، هذا يوم صوم وذكر.

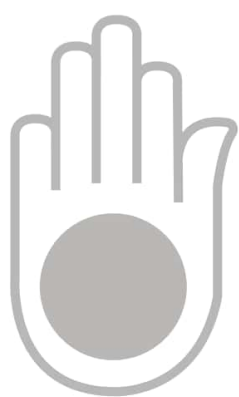
**١٠٥** المرشد بالله، قال: أخبرنا محمد بن عبد الله، قال: أخبرنا سليمان، قال: حدثنا الحضرمي، قال: حدثنا ابن نمير، قال: حدثنا أبو معاوية، عن الأعمش؛

عن عمارة بن عمير، قال: لما جرى برأس عبید الله بن زياد وأصحابه، نصبت في الرحبة، فانتھيت إليهم وهم يقولون: قد جاءت قد جاءت، فإذا حية قد جاءت تخلل الرؤوس حتى دخلت في منخر عبید الله بن زياد، فكشت هُنيئَةً ثم خرجت فذهبت، ثم قالوا: قد جاءت، ففعلت ذلك مرة أو ثلاثاً.

**١٠٦** أبوطالب، قال: أخبرنا أبي - رحمه الله تعالى - قال: أخبرني عمي أبو عيسى علي بن الحسين الحسني - رحمه الله تعالى - بالكوفة، قال: حدثنا جعفر بن محمد الحسني، قال: حدثنا محمد بن نهاد بن عمار، قال: حدثنا أحمد بن محمد، قال: حدثنا محمد بن زكريا، قال: حدثنا أبو زيد الحنفي، قال: حدثنا عمرو بن قائد، عن الكلبي، عن أبي صالح؛

عن عبد الله بن عباس، قال: ينادي مناد يوم القيامة: يا أهل الجمع غُصُّوا أبصاركم حتى تمر فاطمة بنت محمد - صلى الله عليه وآله وسلم - قال: فتخرج من قبرها ومعها ثياب تشخب بالدم حتى تنتهي إلى العرش وتقول: يارب، انتصف لولدي ممن قتلهم

قال ابن عباس: والله، لينتصفن الله ممن قتلهم.



## فصل ۱۹

# شفاجستن از تربت امام حسین علیه السلام

## حدیث صد و هفتم

از جعفر خُلدی<sup>۱</sup> شنیدم که می‌گفت: «بیماری پوستی سختی گرفتم. پس خودم را به قبر امام حسین علیه السلام مالیدم و سپس به خواب رفتم. چون بیدار شدم، دیدم که بیماری‌ام به کلی برطرف شده است».

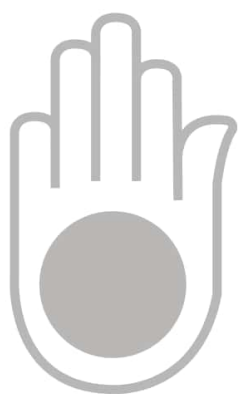
---

۱. ابو محمد جعفر بن محمد نصیر خَوَاص خُلدی، یکی از بزرگان صوفیه. خُلد در عنوان او اشاره به محله «خُلد» در بغداد دارد. در سال ۳۴۸ ق درگذشت. در حدیث مورد اعتماد محدثان بود (ابن اثیر، ۱/۱۴۰۰: ۴۵۶).



۱۰۷ المرشد بالله، قال: سمعت أبا الحسن أحمد بن محمد البرّاز العتّيق، يقول: سمعت أبا بكر محمد بن الحسن بن عبدان الصّيرفي، يقول:

سمعت جعفر الخلدی، يقول: كان بی جَرَب عظیم، فتمسّحتُ بتراب قبر الحسين بن علی - علیه السلام - قال: فغفوت، وانتبهت، فلیس علی منه شیء.



# منابع

- ابن اثیر (۱۴۰۰ق). *اللباب فی تہذیب الانساب*. بیروت: دار صادر.
- ابن اعثم کوفی (۱۳۷۴ش). *الفتوح*. ترجمہ محمد بن احمد مستوفی ہروی. تہران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابن حبان تمیمی (۱۳۹۳ق). *الثقات*. حیدرآباد: مطبعة دائرة المعارف العثمانية.
- ابن حجر عسقلانی (۱۳۹۰ق). *لسان المیزان*. بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.
- ابن حزم اندلسی (۱۴۰۳ق)، *جمهرة انساب العرب*، بیروت: دارالکتب العلمية.
- انصاری، حسن (۱۳۷۹ش). «کتابی ارزشمند در تاریخ (الافاده فی تاریخ ائمة الزیدیه)». *کتاب ماه دین*. ش ۳۳ (تیر ۱۳۷۹).
- بخاری، ابو عبدالله محمد بن اسماعیل (بی تا). *التاریخ الکبیر*. بیروت: دارالکتب العلمية.
- تفضلی، عباسعلی و بیک، هانیہ (۱۳۸۸ش). «استلحاق زیاد به ابوسفیان: انگیزہ‌ها و پیامدها». *تاریخ و تمدن ملل اسلامی*. سال پنجم، ش ۹ (بهار و تابستان ۱۳۸۸).
- حرزالدین، عبدالرزاق محمد بن حسین (۱۳۸۹ش). *مقتل الحسین (ع) من امالی السیدین*. قم: دلیل ما.
- حموی، یاقوت (۱۹۹۵م). *معجم البلدان*. بیروت: دار صادر.

- رحمتی، محمدکاظم (۱۳۸۱ش). «ابوطالب هارونی و کتاب الدعامة فی تثبیت الامامة»، کتاب ماه دین. ش ۶۲ (آذر ۱۳۸۱).
- رحمتی، محمدکاظم (۱۳۸۴ش). «نکاتی درباره آثار برادران هارونی». کتاب ماه دین. ش ۸۹ و ۹۰ (اسفند ۱۳۸۳ و فروردین ۱۳۸۴).
- رحمتی، محمدکاظم (۱۳۸۹ش). «المرشد بالله شجرى و کتاب الامالى الاثنینیة». آینه پژوهش. ش ۱۲۱ (فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۹).
- سبط ابن جوزی (۱۴۲۶ق). تذکرة الخواص من الامة بذکر خصائص الائمة، به کوشش حسین تقی زاده. ایران: مرکز الطباعة و النشر للمجمع العالمی لاهل البيت.
- طوسی (۱۳۶۵ش). /تهذیب. به کوشش سیدحسن موسوی. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- گودرزی، ابراهیم و دیگران (۱۳۹۸ش). «بررسی و نقد تطبیقی گزارش های عاشورایی منابع زیدیه». پژوهشنامه مذاهب/اسلامی. ش ۱۲ (پاییز و زمستان ۱۳۹۸).
- المزی، یوسف (۱۴۱۵ق). تهذیب الکمال فی اسماء الرجال. بیروت: مؤسسة الرسالة.
- مسعودی، علی بن حسین (۱۴۲۲ق)، مروج الذهب و معادن الجواهر، به کوشش شارل بلا، قم: انتشارات الشریف الرضی.
- موتزکی، هارالد (۱۳۸۶ش). زندگینامه حضرت محمد (ص): بررسی منابع. ترجمه محمدتقی اکبری و عبدالله عظیمایی. مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی.
- موسوی بجنوردی، کاظم (۱۳۶۸ش). «آملی، ابوالحسین احمد بن حسین». دایرة المعارف بزرگ اسلامی. تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.
- موسوی نژاد، سیدعلی (۱۳۸۱ش). «کتاب های حدیثی منتشرشده از زیدیه». علوم حدیث. ش ۲۵ (پاییز ۱۳۸۱).
- ناصف، منصور علی (بی تا). التاج الجامع للاصول. بیروت: دارالجيل.
- نجفی، هادی (۱۳۹۷ش). روزنامه عاشورا: ترجمه يوم الطف مقتل الامام ابی عبدالله الحسین الشهید علیه السلام. ترجمه جویا جهانبخش. اصفهان: دفتر تبلیغات اسلامی شعبه اصفهان.
- نمازی شاهرودی، علی (۱۴۱۲ق). مستدرکات علم رجال الحدیث. تهران: [بی نا].